

نامه

# فرهنگستان

جنیب نیمائی سر دبیر

شیدایی مدیر

سال دوم - شماره اول

خرداد ۱۳۲۳

## فهرست سفدرجات

<u>صفحه</u>	<u>نویسنده</u>	<u>عنوان</u>
۱	--	طرح تالیف و تدوین فرهنگ فارسی
۵	آقای احمد بهمنیار	املائی فارسی
۳۷	آقای دکتر شفق	بیاد مرحوم دکتر علی پرتو
۴۵	آقای جلال همائی	اشعار
۴۶	آقای رشید یاسمی	در راه هند (شعر)
		وقایع فرهنگستان (خطابه جناب آقای حکمت - خطابه آقای یاسمی - وابستگی فرهنگستان)
۴۷		نامه فرهنگستان هر سه ماه یکبار منتشر میشود. بهای هر شماره پانزده ریال است.
		محل فروش: دبیرخانه فرهنگستان، کتابفروشی ابن سینا، کتابفروشی دانش (خیابان شیخ)

### تصحیح

... که صدا از ضمیر ...	۵	سطر	صفحه ۱۲
... بحرف دیگرش میکنند مانند ...	۱۱	سطر	۱۳

# فرهنگستان نامه

شماره اول

خرداد ۱۳۲۳

سال دوم

## طرح تألیف و تدوین فرهنگ زبان فارسی

ماده اول - فرهنگستان ایران بتألیف و تدوین فرهنگ زبان فارسی بنا بر مقرراتی که در این لایحه پیش بینی شده اقدام مینماید .

ماده دوم - فرهنگ مزبور شامل تمام لغات معمول و تمام اصطلاحات علمی و فنی مستعمل در زبان فارسی خواهد بود اعم از اینکه اصلا فارسی یا مأخوذ از زبانهای دیگر باشد و در زمانهای مختلف در کتابها و یاد در میان فارسی زبانان معمول بوده باشد .

ماده سوم - در رد و قبول الفاظ عربی احتیاج زبان را باید میزان قرار داد با قید باینکه استعمال فصحا و شیوع و ذوق را حاکم قرار دهند .

ماده چهارم - مأخذ جمع آوری لغات از این قرار است :

۱ - فرهنگهای فارسی که تا کنون در ایران و خارج تألیف شده و فهرست بعضی از آنها ضمیمه این لایحه است .

۲ - فرهنگهای فارسی بزبانهای بیگانه مانند فارسی عبری و فارسی بترکی و فارسی بفرانسه و انگلیسی یا روسی یا آلمانی یا ارمنی یا لاتینی و غیره و همچنین عکس آنها .

۳ - کتابهای معتبر نظم و نثر فارسی . فهرستی از این کتابها ضمیمه این لایحه است .  
 ۴ - لغات و کلمات مفرد و مرکب که از ریشه فارسی بوده در نواحی مختلف ایران و ممالک فارسی زبان مانند افغانستان و ترکستان و هندوستان اینک متداول است و تا کنون در کتابها نیامده .

۵ - اصطلاحات پیشه و ران و سایر طبقات مختلف ایران و نواحی دیگر فارسی زبان .  
 ماده پنجم - نسبت به رفتنی که در فرهنگ ضبط میشود امور ذیل ( تا آنجا که ممکن باشد ) مراعات میگردد .

الف - تلفظ کلمه و حرکات حروف آن .

ب - تعیین اینکه از چه زبانی است .

ج - نوع کلمه ( اسم - فعل - حرف ) .

د - اشتقاق .

ه - معانی لغوی و اصطلاحی .

تبصره ۵ - هر گاه معنی کلمه در طی زمان تغییراتی کرده باشد این تغییرات هم قید خواهد شد .

و - ترکیبات گوناگون که آن کلمه بمرور زمان در آنها داخل شده است .

در مقابل هر معنی و هر یکی از ترکیبات قدیمترین و بهترین جمله یا بیتی که آن کلمه در آن معنی بکار رفته و بدست آید با ذکر نام کتاب و گوینده استشهد خواهد شد .

تبصره ۶ - مقصود مرکباتی است که حکم کلمه مفرد پیدا نکرده باشد .

ماده ششم - در تعریف کلمات و معانی مختلفه آنها کوتاهترین و روشنترین تعبیر که ممکن است اختیار خواهد شد .

ماده هفتم - مثل های سائر زبان فارسی در ذیل کلمه ای که ماده آن مثل است ثبت خواهد شد و معنی و مورد استعمال آن نیز نوشته خواهد شد در صورتیکه ماده مثل متعدد باشد معنی و مورد استعمال در یکجا ذکر و در مابقی بدان ارجاع میشود .

ماده هشتم - در ذیل هر کلمه ای مترادفات آن کلمه نیز ذکر خواهد شد و اگر

آن کلمه ضدی داشته باشد در ذیل آن ضبط میشود .

**ماده نهم** - حروف عطف و ربط و ضمائر و غیره هر يك جدا گانه در جای خود ضبط میشوند.

**ماده دهم** - کلمات مرکب اعم از آنکه اجزاء تر کیب همه فارسی یا مختلف باشد حکم لغت جدا گانه داشته و در جای خود ضبط میشود .

**ماده یازدهم** - مصادر بسیط هر کدام حکم لغت جدا گانه دارند و از مشتقات آنها آنچه خلاف قیاس است یا بقاعده است ولیکن عمومیت ندارد در ذیل مصدر ضبط میگردد مشتقانیکه معنی اصطلاحی یا مجازی کسب کرده و یا بمعنی دیگر نقل شده جدا گانه نوشته میشود .

**ماده دوازدهم** - مصدرهای مرکب در ذیل کلمه اصلی که آن مصدر مرکب از آن ساخته شده است ضبط میگردد .

**ماده سیزدهم** - کلمات مشتق زبان عرب که در فارسی استعمال میشود اعم از مصدر و اسم فاعل و اسم مفعول و اسم مکان و زمان و مصادر مزید فیه و غیره هر يك لغت جدا گانه بشمار میرود و بترتیب حروف هجا در جای خود ضبط میشود .

**ماده چهاردهم** - جمع های مکسر عربی نیز که در فارسی بمعنی جمع یا مفرد استعمال شده لغات جدا گانه بشمار میرود و در جای خود بترتیب حروف هجا میآید و اگر در زبان فارسی بمعانی و در موارد خاص استعمال شده باشد بدانها اشاره میشود و در ضمن کلمه مفرد نیز جمع مکسر آن قید میگردد .

**ماده پانزدهم** - غلط های مشهور خواه غلط آنها در معنی باشد خواه در املاء ضبط میشود ولیکن هر يك از آنها که ناروا باشد بنا روا بودن آنها تعرض میشود .

**ماده شانزدهم** - از اعلام آنچه در زبان فارسی حیثیت ادبی پیدا کرده است نیز جزو لغت ضبط میشود .

**ماده هفدهم** - در کلمات مهجور و متروک و استعمالات خاص هر یکی از سرابندگان و نویسندگان ایران توضیح داده خواهد شد که این لفظ متروک است و در فلان دوره بکار رفته و فلان نویسنده یا گوینده آنرا بفلان معنی خاص استعمال

کرده است و اینکه استعمال آن مستحسن است یا نیست .  
**تبصره** - مقصود از مستحسن نبودن در الفاظ فارسی استعمال غلطی است که شده باشد و در الفاظ غیرفارسی عدم احتیاج است .

**ماده نوزدهم** - در مقدمه فرهنگ مختصری از قواعد و اصول اشتقاق و ترکیب کلمات و ساختمان لغات و روشی که فراهم کنندگان این فرهنگ پیش گرفته اند نوشته می شود .

**ماده بیستم** - کلمات یا اصطلاحات جدید که در فرهنگستان اختیار می شود بجای خود بترتیب حروف هجا در فرهنگ ثبت و در مقابل آن معادل آن کلمه یا اصطلاح که پیش از آن معمول بوده است نوشته میشود و بوسیله علامتی قید میگردد که از تصویب فرهنگستان گذشته و نیز کلمه یا اصطلاحی که پیش از آن معمول بوده است در جای خود با قید اینکه متروک است ثبت میشود .

**ماده بیست و یکم** - کلماتیکه تلفظ معمول آنها با ضبط اصلی صحیح تفاوت دارد اگر در کتابت هم متفاوتند باید بهر دو وجه در جای خود نوشته شود ولیکن در جائیکه ضبط صحیح قید میشود باید ضبط معمولی آن و در جائیکه ضبط معمولی نوشته شده ضبط صحیح آن نیز ذکر شود .

**ماده بیست و دوم** - کلماتیکه در کتابت از اصل منحرف نشده ولیکن در تلفظ عامه تغییر حال پیدا کرده است باید ابتدا ضبط اصلی آن قید شود و بعد تعرض شود که عامه چگونه تلفظ میکنند .

**ماده بیست و سوم** - برای تعیین تلفظ و حرکات هر کلمه حروف ملفوظ آن در هلالین بطور مقطع و معرب ضبط میشود .

**ماده بیست و چهارم** - مشتقات و تصریفات شاذ و خلاف قیاس هر لغت در ذیل آن لغت و همچنین بطور مستقل قید میشود .

**ماده بیست و پنجم** - کنایات و استعارات و مجازات مشهور زبان فارسی هر لغتی در ذیل همان لغت میآید .

**ماده بیست و ششم** - کلمات زبان بیگانه مخصوصاً الفاظ عربی که در زبان فارسی بمعنی دیگری استعمال شده بهمان معنی معمول در فارسی ضبط میگردد .

## املائی فارسی

قاعده (۱) - در زبان فارسی اسم مضاف با موصوف را که پیش از مضاف الیه یا صفت واقع شده باشد در صورتی که صحیح یعنی منتهی بحرف آواز پذیر باشد حرف آخرش را کسره میدهند مانند: «در خانه» در بزرگ، «شاگرد دبستان» شاگرد زیرک، «پادشاه ایران» پادشاه دادگر، و در صورتی که معتدل یعنی منتهی بحرف آواز باشد چون حرف آواز را با آواز دیگر (کسره در اینجا) نمیتوان تلفظ کرد قاعده‌ی ذیل را معمول میدارند:

اگر حرف آواز الف یا واو ممدود یا هاء ملین باشد یائی بآن ملحق و آن بآء رابعوض آخر کلمه مکسور میکنند مانند **خدای جهان**، دریای بزرگ، آهوی ختن، ابروی باریک، خانه‌ی من، پروانه‌ی زیبا، و در شعر گاهی کسره‌ی بآء بعد از هاء ملین بطور صریح تلفظ نمیشود لیکن بآء را باید رسم کرد مانند عقده‌ی سخت است بر کبسه‌ی نهی. یائی که در این حال بآخر این کلمات ملحق میشود در رسم الخط صحیح قدیم کوچک و بی نقطه نوشته میشد تا معلوم شود که از اصل کلمه نیست و بضرورت بآخر کلمه ملحق شده است، لیکن بسبب مشابهتی که بهمزه داشت رفته رفته بتصرف کاتبان و ناسخان بی اطلاع بصورت همزه درآمد، و همزه بی که در برخی از رسم الخطها در ترکیبات: **خدای جهان**، دریای بزرگ، **گرماء تابستان**، **لشکر هاء گران** و نظایر آن مشاهده میکنیم، و همچنین همزه بی که در بالای هاء ملین در حال اضافه و وصف رسم میکنند (خانه‌ی من، پروانه‌ی زیبا) از اینجا پیدا شده است. رسم همزه در کلمات منتهی بالف و واو ممدود در این زمان متروک و موقوف است و بجایش همان بآء را که مطابق با تلفظ است مینویسند، لیکن رسم همزه در بالای هاء رابع و معمول مانده

و بنا بدانچه گفته شد باید موقوف و متروک گردد و بجای آن هم باء بنویسند (خاله ی من ، خواجه ی بزرگ) تا هم قاعده مطرد و هم مکتوب مطابق ملفوظ باشد ، و این رسم الخط که پیشنهاد میشود وقتی معمول بوده و رسم تازه و مخترعی نیست .

و اما اگر حرف آواز باء محدود یا او ملین یا باء ملین باشد همان باء و او را کسره میدهند بدین معنی که آن دو را بدل بحرف آواز پذیر و بکسره تلفظ میکنند مانند: ماهی شور ، خسرو ایران ، می تلخ و اینکه برخی خسروی ایران و جلوی اسب مینویسند غلط است .

**قاعده (۲) -** کلمه بی که باء نکره یا وحدت یا نسبت یا خطاب یا باء مصدری بدان متصل شود در صورتی که صحیح باشد حرف آخرش را با آواز همان باء که محدود است تلفظ میکنند و در کتابت هم متصل بهمان باء مینویسند مانند: راهی جستم ، اسبی خریدم ، جام گرمائی ، تو بزرگی ، سیاهی و سفیدی ، و در صورتی که معتل باشد پس اگر منتهی بالف باشد یائی میان آن و میان باء الحاقی فاصله میآوردند مانند: دانایی که بانادان ستیزد ، کتاب زیبایی خریدم ، این جانور دریایی است ، تو در منزل مایی ، دانایی توانایی است ، و اگر منتهی بواو محدود باشد در صورتی که اصلش بیاء باشد باز هم یائی فاصله میآوردند مانند « ناجویی و خوشخویی » و در صورتی که اصلش بیاء نباشد خود واو را بدل بحرف آواز پذیر و با باء الحاقی تلفظ میکنند و « هندوی و جادوی » میگویند و فاصله آوردن باء در « هندویی و جادویی » گفتن نیز جایز است . و اگر منتهی بیاء محدود یا باء ملین باشد همان باء را بدل بحرف آواز پذیر و با باء الحاقی تلفظ میکنند و در کتابت بصورت دلدانه بی (مرکز) کوچک بیاء الحاقی میچسباند مانند « صوفیی ، نی » . و اگر منتهی بواو ملین باشد او را بدل بحرف آواز پذیر و با باء الحاقی تلفظ میکنند و خسروی و پهلوی و نوی و مسکوی میگویند . و اگر منتهی بهاء ملین باشد در اتصال بیاء مصدری کافی و در اتصال بسایر باء ها یائی فاصله میآوردند و در موردی که کاف فاصله میشود هاء ملین را در کتابت حذف میکنند لیکن در تلفظ بحال خود باقی است مانند: نان خالگی ، رسم مردانگی ، خانه بی خریدم ، تو مرا خواجه بی ، فلان مکه بی است ، و اگر منتهی بواو بیان



ضمه باشد (تو و دو) هم بیا فاصله می آورند و **تویی** و **دویی** میگویند و مینویسند، و توی و دوی بدون بیا جز در شعر نیامده است چنانکه مولوی فرماید:

گفت هر يك را بدین عیسوی      لایب حق و خلیفه‌ی من نوی

و برخی از مؤلفان نظر بدین بیت و نظایرش فاصله آوردن بیا را نا روا شمرده‌اند، لیکن اهل زبان تویی و دویی میگویند و این دلیل لزوم آوردن بیا و حمل ترك آن بر ضرورت شعری است.

نویسندگان با اطلاع قدیم که بدرست اویسی مقید بودند در کلماتی که بسبب تصریف مذکور (بی) در آخرشان پیدا میشود از قبیل: **زیبایی**، **دریایی**، **تودرخانه‌ی مایی**، **دانایی**، **توانایی**، **صوفی**، **قاضی**، **نی**، **خانه‌ی**، **خواجگی**، **مکه‌ی تویی**، **دویی**، بی را بی نقطه در آخر کلمه مینوشتند و بالای بیا اول یائی کوچک رسم میکردند که تلفظ آنرا نشان دهد، این بیا کوچک را که شبیه بهمزه بوده نویسندگان بعد بشرحی که در قاعده‌ی اول گفته شد بصورت همزه‌ی حقیقی نوشتند (دانائی، توانائی و غیره) و در کلمات منتهی بهاء ملین «بی» را از کتابت انداخته و همزه را در بالای هاء رسم کردند (خانه، خواجه، مکه) و این شیوه و رسم تا با امروز معمول و متداول مانده و نوشته‌های فارسی از آن پر است. خوانندگان در این گونه کلمات حرفی را که در تکلم و در قرائت بطور طبیعی بیا است بصورت همزه می‌بینند و در تلفظ صحیح آن مردد و متحیر میمانند، آموزگاران هم در تعلیم این حرف یا علامت دوچار اشکالند و باید نو آموز را مجبور کنند که همزه را بیا تلفظ کند یا آنچه را که در لهجه‌ی طبیعی و محاورات همگان بیا است در کتاب الفباء و قرائت بصدای همزه بشناسد و ادا کند، و این هر دو از نظر روان شناسی بحال نو آموز مضر و از نظر تعلیم مایه‌ی دشواری کار و پیریشانی افکار است، و بنا بدانچه در اینجا و در قاعده‌ی اول باختصار و در مقدمه‌ی قواعد بتفصیل گفتیم مقتضی بلکه لازم است که رسم این همزه متروک و بجایش در همه جا در آخر کلمه «بی» نوشته شود تا کتابت با تلفظی که نمونه‌ی بی از فصاحت فارسی و یکی از مزایای آن نسبت به عربی و از علایم هند و اروپایی بودن اصل این زبان است مطابق باشد.

**قاعده (۳)** - در نوشتن است که فعل رابط و مخصوص مفرد غایب است دستور

ذیل را باید پیروی کرد:

هر گاه کلمه‌ی پیش از است منتهی بحرف پیوند پذیر (بجز هاء و یاء ملین که حکمش می آید) باشد بدو وجه نوشته میشود. یکی اینکه همزه‌ی «است» را که بصورت الف مینویسند باقی گذارند و آنرا جدا از کلمه‌ی پیش نویسند مانند شب است، هیچ است، خوش است، اندک است، آگاه است، بازی است، دیگر اینکه همزه را در خط بیندازند و «ست» را بکلمه‌ی پیش بچسبانند مانند شبست، هیچست، خوشست، اندکست، آگاهست، بازیست. و در انتخاب هر یک از این دو وجه اصل احترام از التباس را باید رعایت کرد، و بطور کلی جدا نوشتن «است» بهتر است زیرا کمتر مایه‌ی اشتباه میشود. و هر گاه کلمه‌ی پیش از «است» منتهی بحرف پیوند ناپذیر (بجز الف و واو مدود و واو بیان ضمه که حکمش می آید) باشد اثبات همزه‌ی «است» بر خلاف معمول برخی از کاتبان قدیم لازم است مانند بد است، کاغذ است، برادر است، سبز است، کز است، خسرو است.

اما اگر کلمه منتهی بهاء ملین باشد (بجز که و چه و نه که حکم خاص دارد) باید «است» را جدا از کلمه و با اثبات همزه نویسند مانند: خانه است، گرفته است<sup>(۱)</sup>. و در «که و چه و نه» هاء ملین را بدل بیاء و همزه‌ی «است» را حذف میکنند و «کی و چی و نی» را بین و تاء رابط میچسبانند مانند کیست، چیست، نیست، و اگر منتهی بیاء ملین یا واو بیان ضمه (بجز کلمه‌ی تو) باشد اثبات همزه لازم است مانند می است، لی است، ده است، و اما «تو» در اتصال به «است» بدو طریق نوشته میشود، یکی اینکه واو بیان ضمه را از آخر آن و همزه را از اول «است» می اندازند و «ست» را بتاء ضمیر میچسبانند (ست) و دیگر اینکه هر دو حرف را باقی می گذارند و «تواست» مینویسند و بهتر اینست که در نوشتن بدین دو وجه پیروی از تلفظ شود<sup>(۲)</sup>. و اگر

۱ - نویسندگان قدیم ماضی نقلی مفرد غایب را که منتهی بهاء ملین و رابطش «است» است گاهی بقاعده‌ی مذکور مینوشتند و گاهی همزه‌ی اول «است» و هاء آخر فعل را در کتابت اسقاط میکردند و «ست» را در صورت امکان چسبیده بفعل مینوشتند بدین صورت رفتست، گفتمست، آهدست و این رسم اخیر متروک شده و چون در بعض موارد سبب اشتباه کلمات میشود متروک شدنش بجای و بوقع بوده است.

۲ - یعنی در آنجا که بر وزن گشت تلفظ میشود بوجه دوم و آنجا که بر وزن چست تلفظ میشود بوجه اول نویسند.

منتهی بالف محدود باشد نوشتن و نوشتن همزه ی « است » هر دو جایز است مانند: « خدا است خداست - دانا است ، دانا است ، دانا است ، » و نوشتن همزه جز در موردی که سبب اشتباه شود بهتر است<sup>(۱)</sup>. و اگر منتهی بواو محدود باشد نیز هر دو وجه جایز است مانند لیکواست و لیکوست ، و نوشتن همزه جز در مورد اشتباه و التباس بهتر است<sup>(۲)</sup>، و در شعر گاهی برای درست آوردن وزن واو محدود را بدل بحرف آواز پذیر میکنند و فتحه ی همزه ی « است » را بدان میدهند و بر قیاس شب است و روز است تلفظ میکنند ، و در این صورت اثبات همزه واجب است .

و اما خواندن کلمات با است قاعده اش بطور کلی اینست که فتحه ی همزه ی « است » را بحرف آخر کلمه ی پیش بدهند و همزه را خواه نوشته بشود یا نشود تلفظ نکنند ، و چند مورد از این قاعده مستثنی است ، یکی در کلمات منتهی بالف که همزه ی « است » را بی آنکه حرکتش بمقابل داده شود از تلفظ ساقط میکنند (دانا است ، خداست) ، دیگر در کلمات منتهی بواو یا بباء محدود که در نشر چون کلمات منتهی بالف تلفظ میشود ( قاضی است ، قاضیت - نیکو است ، نیکوست ) و در شعر گاهی فتحه ی همزه را بواو یا بباء میدهند و در واقع واو و بباء را که حرف آواز است بحرف آواز پذیر مبدل و مفتوح میسازند و قاضی است و نیکو است میگویند .

دیگر در کلمات منتهی بباء ملین و واو بیان ضمه که دو وجه معمول است : یکی اینکه خود همزه را بین بین<sup>(۳)</sup> تلفظ میکنند. و دیگر اینکه آنرا بدون نقل فتحه از تلفظ می اندازند و این بیشتر در شعر می آید مانند اشك دیده است از فراق توراوان ، این صید دست و پازده در خون حسین تست . (بصره) در نوشتن و نوشتن همزه ی « است » در مواردی که هر دو وجه جایز است رعایت اصل احتراز از التباس پندیده و بلکه لازم است. مثلاً کلمه ی « جانی » را اگر بدینگونه « جانی است » بنویسیم بهتر است ، چه اگر بحذف همزه بنویسیم به جانیست بمعنی محل نیست مشتبه میشود .

قاعده<sup>(۴)</sup> - اندو ای و ایدو ام و ایم را که ضمائر یا افعال رابط و برای جمع

۱ - مورد اشتباه مانند « ما است » که اگر « ماست » بنویسند بمات خوردنی مشتبه میشود .

۲ - مورد اشتباه مانند « در تک و بواست » که اگر « بوست » بنویسند بیوست بمعنی جلد ملتبس می شود . ۳ - یعنی باوازی میان فتحه و همزه .

غایب و مفرد و جمع مخاطب و متکلمند بدینگونه با آخر کلمات ملحق کنند که هر گاه کلمه منتهی بحرف پیوند پذیر (بجز هاء ملین) باشد حرکت همزه ی رابط را بحرف آخر کلمه دهند و همزه را در لفظ و در خط بیندازند و رابط را بکلمه بچسباند مانند ما را هم مینند، تو شادمانی، شما حق را طالبید، من او را همبازیم، ما دوست و ییم، و اگر حرف پیوند پذیر هاء ملین باشد رابط را جدا از کلمه نویسند و همزه ی آنرا در آنجا که مفتوح است (اند، ام) بشکل الف نویسند و بین بین تلفظ کنند<sup>(۱)</sup> مانند فرزانه اند، افتاده ام، و در آنجا که مکسور است (ای - اید - ایم)، بیا بدل کنند هم در کتابت و هم در تلفظ مانند یگانه یی، دیوانه یید، در خانه ییم و در «که و چه و نه» بهتر اینست که هاء ملین را از آخر کلمه حذف و همزه ی رابط را بدل بیا و در کتابت با آخر کلمه متصل کنند و «کیند و چیند و نیند، کبی و چبی و نبی، کبید و چبید و نبید، کیم و چیم و نیم، کبیم و چبیم و نبیم» نویسند و خوانند، و در این مورد غالباً رابط را بصورت اصلی استعمال میکنند و کیتند و چیتند و نیستند.... تا آخر میگویند و مینویسند. (بقاعده ی ۵ رجوع کنید).

و هر گاه کلمه منتهی بحرف پیوند نا پذیر باشد اگر آن حرف دال یا ذال یا راء یا زاء یا ژی یا واو ملین باشد همزه ی رابط را بعد از نقل حرکت حذف و رابط را در دنبال کلمه نویسند مانند: ایشان آزادند، تو مرا ملاذی، ما را برادرید، بدانش، سرافرازم، از اهل این دژم، ما حق را پیرویم. و اگر الف باشد همزه ی رابط را هم در لفظ و هم در خط بدل بیا کنند مانند دانایند، توانایی، زیباید، شکیبایم، بنده ی خداییم، و رسم همزه در بالای یاء توانایی، و زیباید و بنده خداییم و نظایر آن که امروز معمول است باید متروک شود تا هم رعایت اصل مطابقت شده و هم قاعده مطرد باشد. و اگر واو باشد پس اگر ممدود باشد همزه ی رابط را چون هنگام اتصال بالف بدل بیا کنند مانند نیکویند، بی آهوئی، خوشخوید، با آبرویم، در گفتگویم، و رسم همزه در بالای یاء بی آهوئی، و خوشخوید و در گفتگویم و نظایر آن باید متروک گردد، و اگر ملین باشد برای ممتاز بودن از واو ممدود

۱ - میان همزه و فتنه در «اند، ام» و میان همزه و کسره در «ای، اید، ایم».

برقیاس اتصال بدال و ذال و زاء و زاء و ژى نویسند مانند: **رهروند**، **سخن شنوی**، **خسروید**، **تراپیروم**، **درتک و دویم**، و اگر بیان ضمه باشد حکمش حکم هاء ملین است مانند **طرفدارشما دو اند**، **ارادتمند تو ام**، **دوست من تویی**، **یار من شما دوید**، **ما یار هر دویم**،

**قاعده (ه)** - فعلهای رابط که در قاعده‌ی پیش یاد شده‌ر گاه بصورت کامل استند، **استی**، **استید**، **استم**، **استیم**، استعمال شوند. در اتصال بکلمات (بجز آنچه یاد خواهد شد) حرکت همزه‌شان بحرف آخر کلمه نقل و خود همزه در خط و در لفظ، ساقط میشود و رابط را متصل بکلمه (در صورت امکان<sup>(۱)</sup>) مینویسند، مانند **اهل دلستند**، **با هنرستی**، **خسروستید**، **دوست ویستم**، **مرد رهستیم**، و از این قاعده کلمات ذیل مستثنی است:

(اول) کلمات منتهی بهاء ملین (بجز که وجه و نه) یا واو بیان ضمه که همزه‌ی رابط را در اتصال بدینگونه کلمات مینویسند و در تلفظ بینین<sup>(۲)</sup> ادامیکنند، مانند **درخانه استند**، **یار هر دو استی**، **فرزانه استید**، **دوست تو استم**، **یگانه استیم**، و اما «که و چه و نه» حکمشان در اتصال با این روابط همان حکم اتصال به «است» است، مانند **کیستند**، **چیستی**، **نیستید**، **کیستم**، **چیستم**، **نیستیم**. (دوم) کلمات منتهی بالف که همزه‌ی رابط در اتصال با نهایی آنکه حرکتش نقل شود هم در خط و هم در لفظ حذف میشود، مانند **دانا استند**، **یناستی**، **تو اناستید**، **شکیباستم**، **یهر و استیم**. (سوم) کلمات منتهی بو او محدود که حکمش چون حکم کلمات منتهی بالف است، مانند **نیکوستند**، **خوشخوستی**، **با آبروستید**، **دوست اوستم**، **در جستجوستیم**، جز اینکه در مقام ضرورت شعری نقل حرکت همزه هم جایز است، مانند **غلام آن دو زلف هندوستم**. (چهارم) کلمات منتهی بیاء محدود که همزه‌ی رابط در اتصال با آنها نوشته نمیشود لیکن در تلفظ نقل کردن و نقل نکردن حرکت همزه هر دو جایز است مانند **قاضیستم تا ز من راضیستی**. (تنبیه) استعمال روابط پنجگانه بصورت کامل جز در شعر معمول نیست و در شعر هم برخی از ترکیبات یاد شده جز بندرت استعمال نشده است و طرز کتابت آنها

۱- عدم امکان در وقتی است که حرف آخر کلمه پیوند ناپذیر (مفعول) باشد مانند برادرستند .  
 ۲- «ابین فتحه و همزه» .

برای تکمیل قاعده یاد شد.

**قاعده (۶) -** در نوشتن کلمات با ضمیر متصل (ش، ت، م، شان، تان، مان)، هر گاه کلمه منتهی بحرف پیوند پذیر باشد چسبیده با ضمیر نوشته میشود مانند **اسبش، اسبشان، گفت، گفتان، نگهم، نگاهمان، مگر** در صورتیکه حرف پیوند پذیر هاء ملین باشد که جدا از ضمیر نوشته میشود و در سه ضمیر مفرد میان آن و ضمیر همزه بی بصورت الف فاصله میآورند مانند **خانه اش، شانه ات، نامه ام**، و این همزه بین تلفظ میشود، و در شعر گاهی هم همزه و هم هاء ملین را در تلفظ حذف میکنند مانند «بنده ات» در این مصراع **تو شهنشاهی کمین بنده ات منم** که «بندت» تلفظ میشود، و در سه ضمیر جمع فاصله بی نمیآورند و **بنده شان، خانه تان، شانه مان** مینویسند؛ و در «که و چه» وجه دیگر هم جایز و در شعر مخصوصاً معمول و رایج است، و آن چنانست که در اتصال سه ضمیر مفرد هاء ملین را از آخر «که و چه» میاندازند و «ک» و «چ» را بی هیچ فاصله متصل با ضمیر مینویسند بدین شکل **کش، کت، کم، چش، چت، چم**، و در اتصال سه ضمیر جمع هم گاهی چنین **کنند و کشان، کنان، کمان، چشان، چتان، چمان**، نویسند و گاهی بر قیاس کلمات دیگر **که شان، که تان، که مان، چه شان، چه تان، چه مان** نویسند، و وجه دوم بهتر و از التباس دورتر است.

و هر گاه کلمه منتهی بحرف پیوند ناپذیر باشد پس اگر آن حرف «دال یا ذال یا راء یا زاء یا ژئی یا واو ملین» باشد آنرا جدا از ضمیر و بی هیچ فاصله نویسند مانند **دیدش، کاغذشان، برادرت، همرازتان، خط کژم، جامه ی نومان** و اگر الف یا واو مدود باشد هم بطرز مذکور نوشته میشود مانند **خدایش، نیکویشان، فردات، آبروتان، پام، روتان** و هم جایز است که باین میان حرف آخر کلمه و ضمیر فاصله آورند و **خدایش، نیکویشان، فردایت، آبرویتان، پایم، رویتان** نویسند و تلفظ کنند، و استعمال وجه دوم مخصوصاً در نشر اولی و اشهر است. و اگر واو بیان ضمه باشد در سه ضمیر مفرد همزه بی بصورت الف فاصله آورند و آنرا بین تلفظ کنند مانند **بدست تو اش سپردم، هر دو ات گفتند، بدست تو ام داده اند**، و در سه ضمیر جمع فاصله بی نیآورند مانند **هر دو شان صادقند، هر دو تان نادانید، هر دو مان آمده بودیم**.

## همزه در آغاز کلمات

مانوس نبودن فارسی زبانان بتلفظ همزه ناسحی است که همزه‌ی واقع در اول کلمات را (۱) هم‌صدای حقیقیش که چون آواز تهوع کننده است ادا نمی‌کنند و با آن همان معامله را می‌کنند که فصحای عرب با همزه‌ی واقع در آخر یا حشو کلمات، یعنی آنرا تخفیف میدهند بدین ترتیب که اگر در ابتدای سخن یا بعد از الف یا بعد از هاء ملین یا بعد از واو بیان ضمه باشد آنرا بین بین ادا می‌کنند (۲) مانند: امشب میروم، از خدا میطلبم، اشتر میچرد، ما امسال، همه از خدا، دو اشتر دارم، و اگر در میان سخن و بعد از غیر الف و هاء ملین و واو بیان ضمه باشد حرکتش را بحرف آخر کلمه‌ی پیش میدهند و خودش را گاهی در لفظ تنها و گاهی هم در لفظ و هم در خط حذف میکنند مانند در افتادن، برف انبار، يك امشب، و مانند کز، کو (مخفف که از، که او)، و در بعض موارد بدل بحرف دیگرش مانند بدان جهت، بدیشان گفت، بدو بگویند، و از این تخفیف همزه قاعده‌ی ذیل و بعض قواعد دیگر بدست میآید.

**قاعده (۷) - فعلی که به همزه آغاز شده است هر گاه در اولش باء زینت و تأکید یامیم و باون نهی یا نفی در آید همزه‌اش اگر مضموم یا مفتوح باشد بدل بیامیشود و بیفتد و میندیش و نینداخت و نظایر آن مینویسند و تلفظ میکنند، و جمع میان یا و الف در کتابت جایز نیست و بیافتد و میاندیش و بیانداخت نباید نوشت. و اگر مکسور باشد آنرا بر حال خود میگذارند و بایمت و مایمت و لایستاد مینویسند و همزه را بین بین تلفظ می‌کنند.**

**قاعده (۸) - فارسی زبانان در کلمات مرکب در صورتی که کلمه‌ی دوم به همزه آغاز شده باشد حرکت همزه‌ی آنرا بحرف آخر کلمه‌ی اول نقل و خود همزه را در تلفظ ساقط میکنند چنانکه در تلفظ هر دافکن و تیر انداز و در افتادن و نظایر اینها مشهود است، و در شعر بر عایت وزن با همزه‌بی که در ابتدای کلمات مفرد است نیز غالباً همین معامله میشود و فی‌المثل بجای در آغوش، يك امشب، رفت اشتر - در اغوش،**

۱ - حذف همزه‌ی اشتر و اشکم و استاره و مانند آنرا هم میتوان گفت که يك سبب احترام از تلفظ همزه است. ۲ - اگر مفتوح باشد میان فتنه و همزه‌ها اگر مضموم باشد مابین ضمه و همزه و اگر مکسور باشد مابین کسره و همزه.

يك مشب ، رفت شتر میگویند ، و کاتبان « که » را که موصول و رابط است وقتی که در شعر پیش از کلمه‌ی مبدو بهمزه واقع شود با حذف هاء ملینه متصل بآن کلمه مینویسند مانند کانبیا ( بجای که انبیا ) در این مصراع آن سببها کانبیارا رهبر است . بالجمله همزه را در اینگونه موارد با اینکه تلفظ نمیشود از کتابت ساقط نباید کرد زیرا اسقاطش در بعض موارد سبب التباس کلمات میشود ، و بنا باین نظر همزه‌ی « او ، ایشان ، این ، اینان » را بعد از کلمات « در ، بر ، از ، اندر » از کتابت نباید انداخت ، و برخلاف آنچه برخی از کاتبان معمول داشته و میدارند « در او ، بر او ، از او ، از ایشان ، اندر این ، از اینان » باید نوشت نه « درو ، برو ، ازو ، ازیشان ، اندرین ، ازینان » و در اختیار این املاصل عدم التباس که در این مورد تقدم دارد رعایت شده است نه اصل تطابق مکتوب و ملفوظ .

**قاعده (۹) - کز - نز - وز - ور مخفف (که از، نه از، واز، واگر) جز در** شعر نمی آید و باید بدون الف که نماینده‌ی همزه است نوشته شود تا بکلمات « کاز - ناز - واز - وار » مشبه نشود ، لیکن مخفف که این ، از این را بائبات الف ( کاین ، زاین ) باید نوشت تا به « کین ، بمعنی حقد و « زبن ، بمعنی سرج مشبه نگردد .

**قاعده (۱۰) - همزه و الف را اگر در يك کلمه با هم جمع شود بشکل يك الف مینویسند** و بالایش علامت مد میگذارند مانند آمد ، مآب ، لآلی ، آشتی و اگر همزه بسبب اتصال بکلمه‌ی پیش ( بقاعده‌ی ۸ رجوع شود ) تلفظ نشود رسم علامت مد در بالای آن روا نیست ، پس کلمات سیلاب ، و بدان سبب ، و پیش آمد و مانند آنرا بدون مد باید نوشت ، و بر این قیاس است الف و همزه‌ی « آدمی » در این مصراع : من آدمی بجمالت ندیدم و نشنیدم .

### همزه در کلمات عربی مستعمل در فارسی

مطابق آنچه در مقدمه‌ی قواعد بعرض رسید ، میتوانیم همزه‌ی واقع در اواسط و اواخر کلمات را هم یکی از حروف مخصوص عربی محسوب داریم و بر هشت حرفی که گفته اند در فارسی نمیآید يك حرف علاوه کنیم و چنانکه از وجود حاء و عين و ضاد و ظاء فی المثل عربی بودن کلمه پی میبریم هر کلمه را هم که حرف آخر یا یکی از حروف میانه‌ی آن ، همزه باشد حکم عربی بودنش کنیم .



فارسی زبانان که لهجه ی فطری یا عادی شان مقتضی تلفظ بهمزه نیست همزه ی واقع در کلمات عربی را هم تا ممکن است تخفیف میدهند و این تخفیف نسبت بنوشتن همزه ی کلمات مأخوذ از عربی ایجاب املا و رسم الخطی کرده است که با املا و رسم الخط عربی مختصر تناوتی دارد، و طرز کتابت این همزه در فارسی در ضمن چند قاعده بیان می شود.

**قاعده (۱۱) -** در کلمات عربی که در فارسی استعمال میشود، کلماتی را مییابیم که بعد از فاء یا عین (۱) آنها الفی زاید و پس از آن همزه یی مکسور است، مانند **سائل، قائل، فوائد، مسائل**. در عرب آنها که لهجه ی فصیح دارند این همزه را تخفیف میدهند و بطوری که علمای صرف تصریح کرده اند تخفیف آن بطریق بین بین یا تسهیل است که همزه را بصدایی مابین همزه و با تلفظ میکنند، و حتی در بعضی از نوشته های قدیم عربی مشاهده میشود که در اینگونه کلمات بالای دندانها یا مرکزی که بعد از الف بجای همزه نوشته میشود علامت همزه و در زیر آن دو نقطه رسم کرده اند تا خواننده متوجه باشد که حرف را باید مابین همزه و با تلفظ کند.

اما در فارسی تا کنون برای نوشتن این قبیل کلمات قاعده ی مقرر و ثابتی در دست نبوده و هر کس بسلیقه ی خود این همزه را بشکلی نوشته و مینویسند، مثلاً بعضی «عواید و شمایل و مایل» را بیاء و **مسائل و فوائد و زوائد** را بهمزه و بعضی هم را بیاء و بعضی هم را بهمزه مینویسند، و برخی از متظاهرین بعربی دانی کلمه ی گرمتر از آش شده در نوشتن این گونه کلمات بهمزه اصرار و یا فشاری عجیب بخرج میدهند و اگر کسی بمقتضای لهجه ی فطری «مایل یا شمایل» را فی المثل بیاء بنویسد او را تخطئه میکنند و بیسواد میخوانند، در امتحانات نهایی مدارس هم مشاهده کرده ایم که در رسیدگی باور اوراق املا، «مایل و شمایل» بیاء را فی المثل، **یک متحرک غلط** و دیگری صحیح شمرده است، و حتی اشخاصی را دیده و می بینیم که برای اثبات عربی دانی خود همزه ی این قبیل کلمات را برخلاف فطرت یا عادت غلیظ تر از آنچه در اصل عربی معمول است ادا میکنند و بنده چنین حدس میزنم که برخی از ناسخان و کاتبان

بیسواد کلمات « دانایی و بینایی و فرماییم » و نظایر آنرا بر قیاس بکلمات عربی (مراثی و هوائی و ثنائی و مانند آن) بهمزه نوشته اند و قرینه‌ی که بر این حدس دارم اینست که در کلمات پاییز و آیین و پایین و آینه هم بهمین اشتباه افتاده و یاء بعد از الف را بقیاس بر کلمات عربی بدل همزه کرده‌اند. و بهر تقدیر برای نوشتن این گونه کلمات عربی باید قاعده‌ی وضع و بدین وسیله اختلافات را رفع کرد.

و قاعده‌ی که مناسبتر مینماید اینست که همزه‌ی این کلمات را اگر اصلی (عین مهموز العین) باشد از قبیل « سائل و مسائل » مأخوذ از « سأل » و « وائل » مأخوذ از « وأل » بصورت همزه نویسد و بین تلفظ کنند و کلمات عبری جبرائیل و میکائیل و نظایر آنرا هم بهمین قیاس بنویسند، و در غیر این مورد یعنی در موردی که همزه بدل از واو یا یاء (عین معتل العین) یا بدل از حرف مد زاید باشد بصورت یاء نویسد و یاء تلفظ کنند مانند مایل، شمایل، سایل (مأخوذ از سیلان) قایل، عواید، زواید، مرایی، دلایل، رسایل و غیره، و در طرح این قاعده هم اصل تطابق و هم اصل رعایت اصل مراعات شده است.

قاعده (۱۲) - اسمهای ممدود عربی را فارسی زبانان عموماً بصورت مقصور ادا میکنند و همزه‌ی آخر آنها را بتلفظ در نمی‌آورند و فی المثل انبیا، وزرا، عبا، ردا، هوا میگویند نه انبیاء و وزراء و عباء و رداء و هواء و در خط هم بیشتر کاتبان پیروی از تلفظ میکنند و انبیا و وزرا و غیره مینویسند، برخی هم بر رعایت اصل عربی همزه را هر چند که تلفظ نمیشود بکتابت در می‌آورند، و در بسیاری از کتب فارسی قدیم که بقلم باک کاتب نوشته شده است هر دو قسم کتابت دیده میشود و چنین مینماید که خود را در نوشتن و ننوشتن این همزه آزاد میدانسته‌اند، و بهر تقدیر برای رفع این اختلاف باید قاعده‌ی وضع شود که همه پیروی کنند، و مناسبترین قاعده که اصل تطابق مکتوب با ملفوظ و اصل حفظ استقلال خط و زبان و اصل ترجیح اشهر و اصل احتراز از التباس در وضع آن منظور شده اینست که همزه‌ی آخر این نوع کلمات « یعنی ممدودهای عربی » در کتابت هم حذف شود خواه همزه اصلی و غیر مبدل باشد مانند ابتدا، ضیا، خطا، اجزا، البیا، اطفا، اهتلا، اتکا، استهزا، وبا، و خواه اصلی و

مبدل باشد مانند **کسا**، **ردا**، **عبا**، **بنا**، **استعلا**، **ارتشا**، **القضا**، و خواه زاید و علامت تأیث باشد مانند **حمرا**، **صفرا**، **یضا**، **سودا**، **عمیا**، **صما**، یا علامت جمع مانند **اطبا**، **اجبا**، **وزرا**، **حکما**، **انبیا**، **ادبا**، **فضلا**، **اتقیا**، و تنها کلماتی که از این قاعده مستثنی است نامهای برخی از حروف نهجی است که بهمزه ختم میشود (باء - تاء - ناء - حاء - خاء - زاء - زاء - طاء - ظاء - فاء - هاء - یاء) حذف همزه ی آخر این چند اسم در کتابت غالباً سبب التباس کلمات میشود و باید در هر حال بر حال خود گذارده شود. و اما کلمات دیگر چنانکه گفته شد بدون همزه نوشته میشود و حکم آنها در حال اضافه و وصف و اتصال بیا، نکره و وحدت و خطاب و نسبت و یاء مصدری و اتصال بفعلهای رابط یا ضمیرهای متصل همان حکم کلمات منتهی بالف است بی هیچ تفاوت (بقواعد ۱-۲-۳-۴-۵-۶ رجوع کنید) مانند **ابتدای کار**، **اشیای قیمتی**، **ردایی** که بر دوش داری، **قواعد املائی**، **وی از اطباست یا اطباست**، **تو از حکمای**، **ایشان پیرو انبیایند** - **اگر صخره‌ی صماستی** - **اطبایش جواب گفتند**، **انبیاش دعوت کردند** - و هكذا.

**قاعده (۱۳)** همزه‌ی کلمات عربی را که در فارسی بکار میرود بدستور ذیل باید

نوشت :

همزه اگر در اول کلمه باشد خواه همزه‌ی وصل باشد مانند **اسم** و **ابن** یا همزه‌ی قطع مانند **ادب** و **اذن** بصورت الف و بدون علامت همزه (بر خلاف رسم الخط معمول در عربی) نوشته میشود خواه مضموم باشد چون **امرا**، **اسرا** یا مفتوح چون **امیر** یا **مکور** چون **اذن** و **اسم**، و در وقتی که مفتوح و بعدش الف باشد مطابق قاعده‌ی ۱۰ علامت مدی در بالای آن رسم میکنند مانند **آمر** و **آخذ** و **آتی**. تلفظ این همزه چون همزه‌ی ابتدای کلمات فارسی و تابع قاعده‌ی (۸) است. و اگر در وسط کلمه و ساکن باشد بصورت حرکت حرف پیش (یعنی بعد از ضمه بصورت واو و بعد از فتحه بصورت الف و بعد از کسره بصورت باء) نوشته میشود، و تلفظش بعد از ضمه در بعض کلمات از قبیل **موجرو موذی و شوم** چون **واو** محدود و در بعضی از قبیل **مؤمن و رؤیت و لؤلؤ** چون ضمه‌ی **ممد** است، و بعد از فتحه در بعض کلمات از قبیل **تاریخ و ماتم و فال**،

چون الف، و در بعضی از قبیل «رأس و دأب و نفال» (۱) چون فتحه‌ی ممتد، در بعضی از قبیل «رأی و کأس» بهر دو وجه است، و بعد از کسره در بعض کلمات از قبیل «ایذا و استیجار و استیذان» چون یاء ممدود و در بعضی از قبیل «ذئب و بشر و ظئر» چون کسره‌ی ممتد است، و چنانکه در امثله مشاهده میشود در وقتی که چون حرکت ممتد تلفظ میشود علامت همزه در بالایش رسم میکنند.

و اگر در وسط (۲) کلمه و متحرك باشد بجز مواردی که یاد خواهد شد بصورت حرکت خودش نوشته میشود یعنی اگر متحرك بضمه یا واو ممدود باشد بصورت واو مانند «نفاؤل، رؤس، رؤف، مشوم، و مؤل» (۳) و اگر متحرك بفتحه یا الف باشد بصورت الف مانند «نوام، متأسف، متأثر، متألّم، مرأی» و اگر متحرك بکسره یا یاء ممدود باشد بصورت یاء مانند «ائمه، رئیس، مرئی» و در هر سه حالت بطور بین بین ادا میشود و در بالایش علامت همزه میگذارند جز در کلماتی از قبیل «مایل و شمایل و زواید و فواید» که مطابق قاعده‌ی ۱۱ نوشته و تلفظ میشود و جز در وقتی که بصدای الف باشد که مطابق قاعده‌ی ۱۰ علامت مد در بالای آن رسم میشود مانند «لاّلی، مآب، شآمت، سآمت». و اما مواردی که از این قاعده تخلف میشود پنج است «اول» وقتی که همزه میان الف و تاء زاید باشد که با وجود مفتوح بودن بصورت یاء با علامت همزه نوشته میشود و این رسم الخط خاص فارسی است مانند «قرائت و دنائت و اسائت» (۴) و تلفظ همزه در این صورت بین بین است جز در کلمه‌ی بدایت که بطور استثنا و شدوذ با دو نقطه چون یاء نوشته و تلفظ میشود بی علامت همزه. «دوم» وقتی که میان واو ممدود و تاء زاید باشد که در این صورت بدل بواو و در واو ممدود ادغام میشود و دو واو بصورت يك واو مشدد و بی علامت همزه نوشته میشود مانند «مروت و نبوت». «سوم» وقتی که میان یاء ممدود و تاء زاید باشد که در بیشتر کلمات بدل بیاء و در یاء ممدود ادغام و دو یاء بصورت يك یاء مشدد بی علامت

۱ - در کلمه‌ی نفال همزه مشدد و در واقع دو همزه است و آنکه چون فتحه‌ی ممتد تلفظ میشود همزه‌ی اول است.

۲ - مقصود از حروف وسط کلمه حروفی است که در میان حرف اول و حرف آخر (حشو) کلمه باشد.

۳ - طرز کتابت این کلمات در عربی در قاعده‌ی ۱۴ گفته شده است.

۴ - در عربی اینگونه کلمات را چنین مینویسند قراءه، و تاء، و اساءه.

همزه نوشته میشود مانند ' مشیت ' رزیت ذریت ' بریت بمعنی مخلوق ' و در معدودی کلمات از قبیل ' خطیئة و بریئة بمعنی پاک و بیگناه ' بصورت یاء جدا گانه با علامت همزه کتابت و بین بین تلفظ میشود . ' چهارم ' وقتی که مفتوح و بعد از کسره باشد که با وجود مفتوح بودن بصورت یاء نوشته میشود و در بعضی کلمات از قبیل ' تبرئة نخطة ' سیئة ' ذناب ' فته ' بین بین ادا میشود و علامت همزه در بالایش رسم میکنند و در بعضی کلمات از قبیل ' تعبیه ' تجزیه ' تهنیت ' ریاست ' ریاء ' ریه ' در تلفظ هم بدل یاء میشود و بجای علامت همزه دو نقطه در زیر آن مینهند ' و تنها کلمه‌ی ماء (۱) و جمعش مآت از این قاعده مستثنی است و مطابق قاعده‌ی اصلی نوشته میشود . ' پنجم ' وقتی که مفتوح و بعد از ضمه باشد که بصورت حرکت حرف یدش یعنی بصورت واو نوشته میشود و چون تلفظش بین بین است علامت همزه در بالایش رسم میکنند مانند ' رؤسا ' سؤال ' مؤثر ' مؤالف ' مؤلف ' مؤاست ' .

و اما همزه‌ی آخر کلمه ، اگر بعد از الف باشد مطابق قاعده‌ی ۱۲ بکلی حذف و ممدود بدل بمقصود میشود مانند ' ابتدا ' خطا ' اشیا ' دوا ' وبا ' امتلا ' استثنا ' بجز نامهای حروف تهجی که در قاعده‌ی ۱۲ ذکر شد .

و اگر بعد از واو ممدود باشد در کلمه‌ی سه حرفی بصورت همزه نوشته میشود مانند ' سوء ' و در کلمات چهار حرفی و بیشتر بدل بو او و در واو مد ادغام میشود مانند ' نشو ' مملو ' مبدو ' وضو ' و در کلمه‌ی اخیر او را مخفف ادا میکنند و وضو میگویند . و اگر بعد از یاء ممدود باشد بدل بیاء و در یاء ممدود ادغام میشود مانند ' جری ' نبی ' خبی ' دنی ' مضی ' ردی ' هنی ' و یاء اینگونه کلمات در بیشتر موارد بتخفیف ادا میشود .

و اگر بعد از واو یا یاء ملین یا بعد از حرف آواز پذیر ساکن باشد در بیشتر کلمات بصورت همزه‌ی حقیقی نوشته و بین بین تلفظ میشود مانند ' ضوء ' نوء ' شیء ' فیء (۲) ' مرء ' رزء ' برء ' و در کلمات ' کفو ' جزو ' بدو (۳) ' نشو (۴) ' بصورت واو

۱ - این کلمه را در عربی سه صورت (مائه - مئة - مائة) نوشته اند و برای فارسی صورت اول (مائه) اختیار شد .  
 ۲ - همزه‌ی شیء ، و فیء ، گاهی در شعر حذف میشود هم در لفظ و هم در خط . ۳ - بفتح اول بمعنی آغاز است و در عربی بده نویسنده . ۴ - بفتح اول بمعنی بدید شدن است و در عربی نشء نویسنده .

بی علامت همزه، و در «بطو<sup>(۱)</sup>» بصورت واو با علامت همزه نوشته میشود.

و اگر بعد از حرف آواز پذیر متحرکی باشد بصورت حرکت ما قبل نوشته میشود یعنی اگر حرکت ما قبل ضمه باشد بصورت واو با علامت همزه نویسد و چون واو بیابان ضمه «تو - دو - چو» تلفظ کنند مانند «تنبؤ، تکافؤ، تواطؤ، تجزؤ، تلاء<sup>(۲)</sup>». و اگر فتحه باشد لفظاً و خطاً بدل بالف میشود مانند «متکا، مهنا، مهیا، مبدا، میرا، منشا، سبا، ملا، مبتدا»، و در برخی از این کلمات بین تلفظ کردن همزه هم معمول است و در این صورت علامت همزه در بالای آن رسم میکنند و «مبدأ و منشأ و سبأ و نبأ» مینویسند. و اگر کسره باشد در خط و لفظ بدل بیا، میشود مانند «ناشی، قاری، طاری، مبتدی، ممتلی، متنبی، خاطی، مقبی، متکی، مساوی، بفتح میم».

**قاعده (۱۴)** در قاعده‌ی پیش گفته شد که همزه‌ی واقع در وسط کلمه‌ی عربی هر گاه متحرك بضمه یا واو محدود باشد بصورت واو نوشته میشود، اکنون باید دانست که همزه‌ی متحرك بواو محدود در این گونه مورد اگر بخواهند بصورت کامل بنویسند باید بدو واو بنویسند، یکی واو نماینده‌ی همزه و دیگری واو محدود، و در کتابت عربی هم گاهی بدو واو نوشته میشود بدین طریق «رؤوس، مرؤوس، مشؤوم، مسؤول» لیکن در خط فارسی واو محدود را برعایت اختصار نمی‌نویسند، بدین شکل «رؤس، مرؤس، مشؤوم، مسؤول» در کتابت عربی هم گاهی بیک واو نوشته میشود، و کتابت عربی هر چه باشد در فارسی همین شیوه و رسم که اختیار کرده‌اند (بیک واو نوشتن) باید پیروی شود، و بهر حال بصورت بیا، نوشتن این همزه چون «مرئوس و رئوس و مسؤل» درست نیست.

### دال و ذال فارسی

**قاعده (۱۵)** بیشتر دالها که در کلمات فارسی یافته میشود مطابق تحقیقاتی که کرده‌اند اصلش ذال بوده، و در تشخیص دال از ذال گفته‌اند که اگر حرف پیش از آن ساکن و غیر از حرف مد باشد دال است، مانند «مرد، زرد، کند، بود»، و اگر متحرك یا حرف مد باشد ذال است مانند «خدا، کذو، بذی، باز، بوذ، بیذ». متقدمین تفاوت این

۱ - بطو را در برخی از نوشته‌های قدیم فارسی بدین صورت (بطه) که مطابق رسم الخط عربی است می‌یابیم. ۲ - همزه این قبیل کلمات در شعر گاهی بدل بواو محدود میشود و در این صورت علامت همزه در بالای آن نمی‌گذارند.

دو حرف را بدقت رعایت میکردند و دو حرف را با این که تلفظش یکسان شده بود با هم قافیه نمیآوردند و اگر میآوردند عذر میخواستند چنانکه انوری گوید: قافیه گودال باش صاحب عباد، و از طرف دیگر ذال عربی را با دال فارسی که اصلش ذال است و فی المثل «ماخوذ» را با «بود» و «لذیذ» را با «شنید» قافیه میکردند. کاتبان هم اغلب دالی را که اصلش ذال است با نقطه مینوشتند لیکن چون تلفظ دو حرف یکی شده بود این شیوه ی کتابت هم رفته رفته متروک گردید و اکنون ذال جز در کلماتی معدود دیده نمیشود و در این کلمات هم صدای مخصوص خود که در فارسی این عصر صدای «زی» است تلفظ میشود، و یکی از این کلمات «گذاردن» و مشتقات آنست که در خط فارسی هم بذال و هم زی نوشته میشود و در نوشتنش رعایت این نکته را لازم شمرده اند که اگر بمعنی شرح و تفسیر و ادای سخن یا حق یا وام یا نماز و مانند آن باشد به «زی» و اگر بمعنای دیگر باشد به «ذال» نویسند.

(نصره) قاعده ی تشخیص دال و ذال که نقل شد بنا بر آنست که سه آواز ممدود فارسی را بقیاس بر عربی الف ساکن بعد از فتحه و واو ساکن بعد از ضمه و باء ساکن بعد از کسره شمرده اند، و در مقدمه گفتیم که این سه حرف نماینده ی سه آواز از نه آواز است که در فارسی تعلیمی (یا شهری) بکار میرود، و بنیاد تعلیم خواندن و نوشتن هم بر اینست که این سه حرف، سه حرف آواز است که در خود کلمه نوشته میشود، و زبان آموزان از ابتدا این سه حرف را باین سمت میشناسند و مقتضی بلکه بجهاتی لازم است که در دستور زبان و در هر موضع دیگر هم بهمین سمت بشناسند، و بنا بر این، تشخیص دال و ذال را بدینگونه تقریر باید کرد که حرف پیش از آن اگر متحرك بحرکت مقصور (فتحه و ضمه و کسره) یا بحرکت ممدود (الف و واو و باء) باشد ذال است و اگر متحرك بحرکت ملین «واو و باء» یا ساکن باشد دال است، و بعبارت دیگر ما قبلش اگر حرفی مضموم یا مفتوح یا مکسور یا حرف آواز ممدود باشد ذال است و اگر حرفی ساکن یا حرف آواز ملین باشد دال است.

### واو معدوله

قاعده (۱۶) کلماتی را که دارای واو معدوله (واوی که اکنون تلفظ نمیشود) است از قبیل خواب و خورد و خویش و تنخواه، بنا باصل تطابق ملفوظ و مکتوب

میبایست بی واو (خاب، خرد، خیش، تنخواه) بنویسیم، لیکن بدو سبب باقی گذاردن واو در کتابت اولی است، یکی اینکه این واو نماینده‌ی تلفظی مخصوص است که وقتی رایج و معمول بوده و شاید هنوز هم نزد برخی از طوایف فارسی زبان معمول باشد و اصل رعایت اصل مقتضی است که آنها را با واو بنویسیم، دیگر اینکه بیشتر این کلمات بدو وجه با واو و بی واو آمده و هر وجه اختصاص بیک یا چند معنی خاص یافته و واو در آن کلمات علامت فارقه است، و نظر باصل احتراز از التباس نوشتنش اولی و انطباق مینماید، و چون شماره‌ی اصول کلماتی که واو معدوله دارد از شماره‌ی انگشتان دست و پا تجاوز نمیکنند ضبط و حفظ آنها بطور استثنای اشکالی ندارد.

اما کلماتی که بدو وجه و هر وجه بمعنی خاص آمده مشهورتر آنها بدین قرار است:

« خواب » بمعنی نوم .	« خاب » بمعنی بازیس افکنده .
« خوار » ذلیل ، آسان ، خورنده .	« خار » ، شوک ، ناز ، کرشمه ، سنک خارا .
« خوازه » طاق نصرت .	« خازه » سرشته و خمیر کرده .
« خواستن » اراده .	« خاستن » قیام .
« خوال » خوردنی دوده که از آن مرکب سازند .	« خال » خالو ، خال معروف .
« خوان » مائده ، خواننده .	« خان » خانه ، کاروانسرای .
« آبخوست » جزیره .	« آبخست » میوه‌ی آب انداخته و تپاه شده .
« خویش » خود ، قریب .	« خیش » گاو آهن .
« خورد » از مصدر خوردن .	« خرد » کوچک ، ریزه .
« خورده » ، ، ،	« خرده » کوچک ، اندک .
« باد خوان » رزه گوی .	« باد خان » باد گیر .

معدودی کلمات هم بهر دو وجه آمده و در فرهنگها ضبط شده است لیکن بیک معنی، و مشهورتر آنها « آخور »، خواف<sup>(۱)</sup>، خواگینه، نشخوار، است که « آخر »، خاف، خاکینه، نشخار، هم ضبط کرده‌اند، و در نوشتن این کلمات اصل ترجیح اشهر را باید پیروی کرد و بصورتی که معمول و متداول شده است باید نوشت.



و اما تلفظ خاء که پیش از واو معدوله است، در قدیم چنانکه اشاره شد باهنگی مخصوص بوده که اکنون متروک است، و در این زمان حرف مزبور را اگر بعد از واو معدوله یاء باشد (خویش، خویشان، خوید<sup>(۱)</sup>) بصدای یاء مدود تلفظ میکنند جز در کلمه ی «خوی» بمعنی عرق که بصدای یاء ملین و «خوی» نام ولایتی از آذربایجان که بضمه تلفظ میشود. و اگر بعد از واو معدوله الف باشد (استخوان، باد خوان، بر خوار<sup>(۲)</sup>، تخوار<sup>(۳)</sup>، تنخواه، خواب، خواجه، خواجه، خوار، خوارزم، خوازه، خواستن، خواگ<sup>(۴)</sup>، خوال، خوالیگر<sup>(۵)</sup>، خوان، خوانچه، خوانسالار، خواه، خواهر، خواهش، هفتخوان) بصدای الف. و اگر بعد از آن حرف دیگر باشد (آبخور، آبخوست، آبخور، آخوند، برخوردار، خود، خور، خوراک، خورد، خوردن، خورده، خورش، خورشید، خوره<sup>(۶)</sup>، خوش، خوند میر، درخور، دستخوش، سالخورده، فراخور، مبرخوند، نخود) بصدای ضمه تلفظ میشود، جز در کلمه ی «مخوند<sup>(۷)</sup>» که بروزن همچند است. و در شعر گاهی برعایت قافیه بصدای فتحه آورند.

تلفظ معدودی از کلمات یاد شده را در فرهنگها بدو یاءه وجه ضبط کرده اند، و از آن جمله است «خوازه» بروزن غازه و ملازه و «خوال» بروزن مال و جوال و «خوید» بروزن دید و دوید و سید، و در تلفظ این کلمات وجه مشهورتر را باید اختیار کرد.

## کاف و گاف

قاعدہ (۱۷) از ملاحظه ی خطهای مختلف فارسی که در زمانهای مختلف نوشته شده است چنین استنباط میشود که ایرانیان پس از اختیار الفبائی که اکنون معمول است در ابتدا چهار حرف «پ»، «چ»، «ژ»، «گ» را که در عربی نیست بصورت «ب»، «ج»، «ز»، «ک» مینوشتند، و چون این شیوه سبب التباس کلمات میشد رفته رفته در صدق وضع علامتی که مایه ی امتیاز این حروف باشد بر آمدند و بی و چمی و ژمی را بسه نقطه نوشتند، کاف را هم بعضی بسه نقطه در بالا و بعضی بسه نقطه در زیر و بعضی بتکرار

۱ - گندم و جو سبز و نارس، غله زار. ۲ - بضم اول نام بلوکی از اصفهان. ۳ - بضم اول نام یادشاهی مبارز از حران سپاه کبک-رو. ۴ - تخم مرغ. ۵ - سفره چی، آشیز. ۶ - برتوی ایزدی، شهر یا کوره، جناب. ۷ - همدانند یا خواجه تاش، ضدونقبض، نقطه ی مقابل.

کشیده ممتاز داشتند و این هر سه طریقه در نوشته‌های فارسی دیده میشود، لیکن رسم سه نقطه بتدریج موقوف و متروک شده و تکرار سر کثر معمول مانده و امروز یگانه علامت فارقه‌ی کاف و کاف است، لیکن رعایت این فرق و امتیاز چنانکه باید معمول نگردید و عده‌ی از نویسندگان هر دو حرف را همچنان با يك کشیده نوشتند و هنوز هم بعضی مینویسند، و بهر حال چون کاف و کاف دو حرف ممتاز است نظر باصل تطابق مکتوب و ملفوظ و اصل احتراز از التباس باید ممتاز نوشته شود و بنابراین کافی را که در فارسی و عربی هر دو هست باید با يك کشیده و کاف را که در عربی نیست باید با دو کشیده نوشت، و تخلاف از این قاعده بهر صورت که باشد غلط است، و همانطور که با دو کشیده نوشتن کاف (چنانکه بعضی در نوشتن کلمات لشکر و مشکل مرتکب میشوند) غلطی فاحش محسوب میشود با يك کشیده نوشتن کاف هم از غلطهای فاحش ملایبی است.

### کلماتی که بدو وجه نوشته میشود

قاعده (۱۸) برخی از کلمات در فارسی بدو وجه کتابت و بيك وجه قرائت میشود مانند دوچار که هم با واو و هم بی واو مینویسند، و برخی بدو وجه هم نوشته و هم خوانده میشود مانند چهل و چهار که چل و چار هم میگویند و مینویسند، در نوشتن اینگونه کلمات بهتر آنست که اصل رعایت اصل را منظور دارند و بوجهی که اصل کلمه را نشان میدهد بنویسند.

### کاووس و نظایر آن

قاعده (۱۹) در نوشتن کلمات کاووس، طاووس، سیاوش، ناووس، پیشاور، لهاور، داوود، باید اصل تطابق مکتوب و ملفوظ را رعایت کرد یعنی هر کجا باواحرکت پذیر متحرك باوا ممدود تلفظ میشود بدو واو بنویسند مانند: نوشتند نامه بکلوس شاه، سیاوش را گفت باوا برو، طاووس را بنقش و نگاری که هست خلق، و هر کجا بيك باوا متحرك بضمه تلفظ میشود بيك باوا بنویسند مانند: سیاوش چو او را پیاده بدید.

## حروف عربی در کلمات فارسی

**قاعده (۲۰)** درباره بی از کلمات مانند: اصطخر، اصفهان، بسطام، شمت، شطرنج، صد، سندلی، طارم، طاس، طالش، طبرخون، طبرزد، طبرستان، طبس، طیبا، نچه، طپیدن، طراز، طرخان، طشت، طوس، طهران، طهماسب، طهمورث، طیلان، طاق، غلطیدن، قالی، قلیان، قهستان، حروف مخصوص بعربی از قبیل صاد و طا، و نا، و قاف دیده میشود، و این کلمات بیشترش معرب است و برخی محتمل است که در قدیم تلفظی خاص داشته و اکنون متروک شده است، و بهر تقدیر چون این حروف در این عصر بصورت عربی تلفظ نمیشود و چون بیشتر این کلمات در فرهنگها هم بصورت فارسی و هم بصورت معرب ضبط شده، مقتضی آنست که بنا باصل تطابق، حروف فارسی نوشته شود:

اصطخر، اصفهان، بسطام، شمت، شترنگ، سد، سندلی، تارم، تاس، تالش، تبرخون، تبرزد، طبرستان، طبس، تپانچه، تپیدن، تراز، ترخان، تشت، توس، تهران، تهماسب، تهمورس، تیلان، تاق، غلطیدن، عالی، غلیان، کوهستان.

## حروف عربی در کلمات عربی مستعمل در فارسی

**قاعده (۲۱)** برخی از کلمات عربی مستعمل در فارسی مشتمل بر حروف مخصوص بعربی از قبیل ناء و حاء و صاد و ضاد و طاء و ظاء و عین و قاف نیز هست و فارسی زبانان اینگونه حروف را بلهجه‌ی فارسی ادامی کنند نه عربی. در کتابت این قبیل کلمات پیروی اصل تطابق سبب اشتباه کلمات بی‌کدبگر میشود، و باید پیروی اصل احترام از التباس و اصل رعایت اصل و اصل ترجیح اشهر را مقدم شمرد و کلمات را بصورت اصل عربی باقی گذارد. و باید در نظر داشت که این قاعده مخصوص کلمات تازی است و کلمات اجنبی را که از زبانهای دیگر گرفته شده است باید مطابق قاعده‌ی ۲۲ و ۲۳ نوشت.

## کلمات بیگانه‌ی غیر عربی در فارسی

**قاعده (۲۲)** - در نوشتن کلمات بیگانه که از غیر عرب گرفته شده است معمول برخی از نویسندگان اینست که ضمه و فتحه و کسره‌ی حروف را بصورت واو و یاء و الف جزو کلامه می‌نویسند، و این طرز کتابت گذشته از اینکه با اصل استقلال خط و زبان (فارسی زبانی زنده و مستقل است و هر لغت اجنبی که وارد آن میشود باید تابع مقررات

و قوانین آن باشد) منافات دارد منشأ دو عیب مهم نیز شده است، یکی اینکه در داخل کردن این سه حرف هر نویسنده فوق و سلیقه یا تشخیص خود را مأخذ قرار میدهد و کلمه را بدلتخواه خود بشکلی خاص در میآورد و يك کلمه که تلفظی واحد دارد بدو یا چند شکل مختلف نوشته میشود، چنانکه «اتمیل» را در نوشته‌های فارسی باشکال «اوتومویل»، «اوتومیل»، «اومبیل»، «اتمیل» و همچنین «پرفسر» را باشکال «پروفور»، «پروفسر»، «پرفور» میبایم و بدیهی است که این هر ج و مرج در شیوه‌ی کتابت پسندیده نیست. دیگر اینکه این سه حرکت به حرکت ممدود (آ- او- ای) و دو حرکت ملین «او- ای» که جزو کلمه است مشتبه میشود و خوانندگان آنی که تلفظ اصلی کلمه را نمیدانند در تشخیص این دو نوع حرکت و طرز تلفظ کلمه متحیر و سرگردان میمانند.

برای رفع این دو عیب باید اصل استقلال خط و زبان و اصل احتراز از التباس را منظور داریم و بطور مطلق از داخل کردن و او بیان ضمه و الف بیان فتحه و یاء بیان کسره در کلمات بیگانه‌ی غیر عربی خودداری کنیم، و فی‌المثل بجای «یود»، «گرام»، «اوتومبیل»، «فورمول» که برخی مینویسند «ید»، «گرم»، «اتمیل»، «فرمول»، بنویسیم و هكذا.

**قاعده (۲۳)** برخی از نویسندگان پاره‌بی از کلمات بیگانه‌ی غیر عربی را بصورت معرب و با حروف مخصوص بعربی و فی‌المثل «ایتالیا»، «رابطاء»، و «مستکی» را بصاد وطاء، و «مغناتیس» را بقاف و طا، مینویسند، و این شیوه گذشته از منافات با اصل استقلال خط و زبان، ایجاد عیب باشکالی در خط کرده، و آن بدو یا چند گونه نوشته شدن برخی از کلمات است که اغلب در نوشته‌های فارسی مشاهده میکنیم، مانند «اتریش و اطریش - تنتور و طنطور - مقنطیس و مقنطیس» و امثال اینها.

برای رفع این عیب یا اشکال باید این گونه کلمات را از هر جهت تابع مقررات فارسی قرار داد و از کتابت آنها بصورت معرب و با حروف خاص بعربی خودداری کرد و فی‌المثل «ایتالیا»، «مستکی»، «مغناتیس»، «اتریش»، «تنتور»، «جنتیانا»، «نوشت»، «نه»، «ایطالیا»، «مصطکی»، «مقنطیس»، «اطریش»، «تنطور»، «جنتیانا». تنها اسمهای خاص را که بحرف عربی اشتهاار تمام یافته است از قبیل افلاطون و ارسطو و سقراط میتوانیم

از این قاعده مستثنی و نوشتن آنها را بهر دو وجه جایز شمردیم، لیکن بهتر آنست که در این قاعده بهیچ گونه استثناء قایل نشویم و در اجرای آن اصل اطراد را بطور کامل مراعات نماییم.

### کلمات عربی که در فارسی مستعمل است

**قاعده - (۲۴) تاء زاید** را که در آخر برخی از اسمهای عربی مستعمل در فارسی است مطابق تلفظ باید کتابت کرد، بدین معنی که اگر صدای تاء تلفظ میشود کشیده نویسند با دو نقطه مانند: **رَأْفَت**، **رَحْمَت**، **قَضَات**، **دَوَات**، **جَهت**، و اگر صدای هاء ملین تلفظ میشود بشکل همان هاء نویسند بی نقطه، مانند: **مَکَه**، **مَدینه**، **فَاطمه**، **جَدَه**، **عَلی العجَاله**، **البته**.

در اینجا بی مناسبت نیست که خاطر آقابان معظم را بموضوعی که از فوق لطیف و حسن تصرف ایرانیان در کلمات فارسی حکایت میکند متوجه سازم، و آن چنانست که عربها تاء زاید آخر این گونه اسمها را اگر بر آن وقف و سکوت کنند چون هاء ساکن بعد از فتحه، و در غیر این حالت چون تاء تلفظ میکنند مثلاً **رَحْمَت** و **رَفْعَت** را در حال وقف رحمه و رفعه در حالات دیگر رحمة و رعمه تلفظ میکنند، فارسی زبانان از این دو تلفظ استفاده لطیفی کرده و برخی از اسمهای عربی را که مختموم بتاء زاید است در دو معنی بکار برده و هر معنی را بتلفظی اختصاص داده اند، مثلاً **مَرَاجَعَت** را بمعنی بازگشت از مکان و **مَرَاجَعَه** را بمعنی رجوع باشخاص و اشیاء مخصوص ساخته اند، و همچنین **اِرَادَت** را بمعنی اخلاص و محبت و **اِرَادَه** را بمعنی خواستن و قصد کردن، **اِقَامَت** را بمعنی ماندن و توقف کردن و **اِقَامَه** را بمعنی برپایی داشتن تخصیص کرده اند، و بر این قیاس است **نَوْبَت** بمعنی دُفْعَه و باز و **نَوْبَه** بمعنی تب مخصوص، **رِسَالَت** بمعنی پیام و پیام بردن و **رِسَالَه** بمعنی کتاب و نامه، و **هَدَايَت** بمعنی راه نمودن و **كَهَات** بمعنی بسنده بودن و **هَدَايَه** و **كَهَايَه** نام دو کتاب، **آیت** بمعنی نشان و علامت و **آیَه** بمعنی قطعه‌یی از قرآن مجید و خود این حسن صرف و لطف استفاده یکی از موجبات وضع این قاعده‌ی املائی است که تاء آخر این کلمات باید مطابق تلفظ نوشته شود.

**قاعده (۲۵) -** با کلمات عربی که تاء زاید آخر آنها بصدای هاء ملین تلفظ میشود، در حال اضافه و وصف و اتصال بیاء و روابط و ضمایر همان معامله میشود که با کلمات فارسی مختوم بهاء ملین ( بقواعد ۱-۲-۳-۴-۵-۶ رجوع شود) مانند **معلمه‌ی دبستان، مکه‌ی معظمه، قطعه‌ی زیبا، تو بیحوصله‌یی، قابلگی، فلان مکه‌یی است، وی از اعزه است، تو از عجزه‌یی، ایشان دارای صفات حسنه‌اند، من در کوفه‌ام، رساله‌اش، عریضه تان، تملیقه شان، و هکذا،**

**قاعده (۲۶) -** در عربی الف بسیاری از اسمهای مقصور بصورت بیاء کتابت و به صدای الف تلفظ میشود، مانند: **یحیی، موسی، مبتلی، اعلی،** در فارسی الف این گونه کلمات را باید مطابق با تلفظ یعنی بصورت الف کتابت کرد مانند: **مبتلا - هوا - مولا - فتوا - مصطفا - موسا - عیسا - مر تضا** و غیره. از این قاعده هم میتوان اسمها و لقب های خاص را که بیاء اشتهار یافته است از قبیل **موسی و عیسی و مصطفی مستثنی** و در نوشتن آنها هر دو وجه را جایز شمرد ( موسی و موسا، عیسی و عیسا، مصطفی و مصطفا ) لیکن بهتر آنست که قاعده را بطور اضراذ مجرا داریم و چیزی را از آن استثنا نکنیم.

**قاعده (۲۷) یکی از تصرفات فرسیان در کلمات تازی اینست که بعضی از مصدر های باب تفاعل را که منتهی بیاء بعد از کسره است، گاهی مطابق اصل تازی بیاء تلفظ میکنند و «تمنی، تقاضی، تبری، تماشی» میگویند و گاهی بیاء آخر را بالف بدل میکنند و «تمنا، تقاضا، تبرا، تماشا» میگویند، این دو استعمال در فارسی هر دو صحیح است و در نوشتن اینگونه کلمات اصل تطابق را باید رعایت کرد یعنی هر کجا بالف تلفظ میشود بالف و هر کجا بیاء تلفظ میشود بیاء باید نوشت، و اصرار در غلط شمردن تقاضا و تماشا و نظایر آن تخطئه‌ی فصحا و بلفی فارسی زبان است.**

**قاعده (۲۸) در رسم الخط عربی با آخر کلمات منصوب و منون الفی الحاق میشود مانند: عمدأ، ابدأ، یقینأ، قطعأ و غیره جز در صورتیکه حرف آخر کلمه تاء زاید با همزه باشد که در این صورت بی الف مینویسند مانند **دفاة، غفلة، حقیقة، عادة،** و غیره برخی از این گونه کلمات در فارسی بهمان صورت نصب و تنوین چون حال یا**

وصف الفعل بکار می‌رود و فارسی نویسان در کتابت آنها پیروی از رسم الخط عربی را لازم و تخلف از آنرا غلط می‌شمرند، در صورتی که کلمات عربی مستعمل در فارسی خواص عربی خود را از دست داده و در ردیف کلمات فارسی درآمده است رعایت این تفاوت که مبتنی بر اصلی و زاید بودن تاء آخر کلمه است لزوم ندارد و برای اطراد قاعده بهتر آنست که اینگونه کلمات را خواه منتهی بشاء باشد یا حرف دیگر و خواه تاء آخرش زاید باشد یا اصلی با الف بنویسند، مانند: عمدا، ابداء، قطعاً، ظاهراً، اصلاً، موقتاً، دفعتاً، غفلتاً، اثباتاً، نفیاً، حقیقتاً، عادتاً، و غیره.

**قاعده (۲۹) کلمات اسماعیل و ابراهیم و اسحاق و رحمان و نظایر آن**  
آن که مطابق بعضی از رسم الخطهای عربی مخصوصاً رسم الخط قرآن مجید بحذف الف نوشته میشود (اسمعیل، ابرهیم، اسحق، رحمن) باید با الف نوشته شود تا مکتوب مطابق ملفوظ باشد، و تنها لفظ «الله واله» از این قاعده مستثنی است.

**قاعده (۳۰) - کلمات «صلوة، زکوة، حیوة، مشکوة، توریة» را باید بهمان قسم که تلفظ میشود یعنی بالف و تاء کشیده نوشت (صلات، زکات، حیات، مشکات تورات) در عربی هم این کلمات بالف و تاء نوشته میشود و بواو نوشتن آنها رسم الخط مخصوص بقرآن مجید است که عرب آنرا خاص قرآن شمرده و بکار بردن آنرا در کتابت معمول و عادی ترك کرده‌اند، لیکن برخی از فارسی نویسان رسم الخط مطابق با تلفظ را متروک و رسم الخط قرآنی را معمول داشته‌اند و میدارند.**

**قاعده (۳۱) از حروفی که در عربی نوشته میشود و خواننده نمیشود و او را است که با آخر عمرو می‌افزایند تا از عمر ممتاز باشد، در خط فارسی هم این تفاوت را بنا باصل احتراز از التباس باید منظور داشت، و عمرو را در همه جا با واو نوشت.**

**قاعده (۳۲) اسمهای مقصور عربی خواه در اصل زبان مقصور باشد چون «فتا، عصا، مبتلا، مرتجا» و خواه بتصرف فارسیان مقصور شده باشد چون «وزرا، صفرا، بیضا، اجرا، املا، انشا، مدارا، محابا» در حال اضافه و وصف و اتصال بضمایر و روابط و اتصال بیا، تابع کلمات منتهی بالف فارسی است و باید مطابق قواعد ۱-۲-۳-۴-۵-۶-۱۲ نوشته شود، ترکیبات عربی هم که منتهی بالف مقصور است و در فارسی**

مانند اسم استعمال میشود از قبیل ماجرا و مامضا همین حکم را دارد مانند: استغنی من، موسای کلیم، انقضای سال، انبیای مرسل، وزرای فرزانه، علمای ایران، عبای سیاه، بنای عالی، صحرای وسیع، تراز فضایی، ایشان بی محابا، فلان ادعای عیسایی میکند، فلانی موسایی است، خطایش، قبایشان، املایت، ماجرایتان، بنایم، اشتهایمان، خطاش، قباشان، املاات، ماجراتان، بنام، اشتهامان.

و تنها تفاوتی که با کلمات منتهی بالف فارسی دارد اینست که الف این کلمات در شعر گاهی بدل بیا، میشود مانند «دیی آن قدر ندارد که بر او رشک برند» و در حالات اضافه و وصل و اتصال بیا، و روابط و ضمائر هم گاهی بدل بیا میشود، و حکمش در این حالات حکم کلمات فارسی منتهی بیا، محدود است، مانند «عیسی مریم، موسی کلیم، موسی باموسی دز جنک شد» و نوشتن آن در هر حال تابع تلفظ است که اگر چون یاء تلفظ شود بصورت یاء و اگر چون الف تلفظ شود بصورت الف نویسند.

**قاعده (۳۳)** جمله‌های کامل عربی که در محاورات فارسی بکار میرود از قبیل «رحمة الله، دام بقاؤه، زیدت شو کته، غفر الله له، خلد الله ملکه، العاقل یکفیه الاشارة» باید از هر جهت مطابق رسم الخط عربی نوشته شود. مثلاً «علیه رحمة الله» را بقاء کوچک نویسند نه تاء کشیده و در نوشتن «دام بقاؤه، متعنا الله ببقائه، ادام الله بقاءه» قاعده‌ی کتابت همزه را در عربی متبع دانند.

### افزودن ادات باول کلمه

**قاعده (۳۴)** باء موحده که برای تأکید یا زینت بر سر فعل در میآید باید متصل بفعل نوشته شود، مانند: بگوید، برفت، بنیامد و جدا نوشتنش باهاء ملین بهیچ وجه و در هیچ حال جایز نیست، و همچنین بانی که برای افاده‌ی معنی ظرفیت یا معانی دیگر بر سر اسم در میآید باید چسبیده باسم نوشته شود و جدا نوشتنش جز در مورد ضرورت جایز نیست، و ضرورت هنگامی است که متصل نوشتن سبب اشتباه یا زشتی کلمه شود مانند «فلان موسوم بدادود یا بکیخرواست» که باید به داود و بکیخرو نوشت.

**قاعده (۳۵)** نون نفی «ن» در اول افعال باید متصل نوشته شود و جدا نوشتنش



بصورت «نه» بهیچ وجه جایز نیست، و آنجا که جدا نوشته میشود در موردی است که نفی متوجه جمله است نه فعل، مانند «نه گفت و نه شنید» نه میآید و نه میرود» که نظیر «نه تو و نه من» در این مصراع است:

رمز این نکته‌ی پنهان نه تو دانی و نه من .

**قاعده (۳۶)** هر گاه در اول فعلی باء زینت و تأکید با نون یا میم نفی یا نهی جمع شود باراً مقدم بر نون نویسند و تلفظ کنند، مانند «بنپرس» بنگویم» بمبند» و هر گاه با «می» جمع شود «می» را مقدم دارند مانند «می بیاید گشت» می بلرزد»

**قاعده (۳۷)** «می» علامت مضارع و ماضی استمراری و «همی» علامت ماضی استمراری راهم متصل بفعل وهم جدا از فعل میتوان نوشت، و بهتر در «می» انفصال در «همی» انفصال است مانند **میگفت**، **همی رفت** و در چسباندن و جدا نوشتن این ادات رعایت زیبایی و مشتمبه نشدن کلمه بمورد است.

**قاعده (۳۸)** یکی از تصرفات فارسیان در کلمات عربی اینست که همزه‌ی «ابو» را از ابتدای کفیه‌های عربی حذف میکنند و **ابوالحسن** و **ابوسعید** را فی‌المثل **بوالحسن** و **بوسعید** میگویند و مینویسند. و از اینجا جمعی در کلمات «بلهوس و بلعجب و بلفضول» باشتباه افتاده و آنها را مخفف «ابوالهوس و ابوالعجب و ابوالفضول» پنداشته‌اند و در کتابت «بوالهوس و بوالعجب و بوالفضول» مینویسند، غافل از اینکه عرب «ابوالهوس و ابوالعجب و ابوالفضول» نگفته است، و اگر تر کیب این سه کلمه عربی میبود در آثار نویسندگان دانشمند فارسی بصورت غیر مخفف هم دیده میشد، چنانکه بوالحسن و ابوالحسن و بوسعید و ابوسعید هر دو دیده میشود. و بهر حال جزو اول این کلمات که **بل** باشد فارسی و ادات تکثیر و نظیر «بل» در کلمات **بلکامه** (۱) و **بلغالک** (۲) و **بلغندمه** (۳) است و باید بدون واو و الف زاید و چسبیده بکلمه نوشته شود.

### الحاق ادات با آخر کلمه

**قاعده (۳۹)** «را» علامت مفعول به و مفعول له راهم متصل بمفعول وهم جدا از آن میتوان نوشت، و در متصل یا منفصل نوشتنش اصل زیبایی و عدم التباس کلمات را باید رعایت (۱) - بسیار کم، یرمدها. (۲) غوغاو آشوب بسیار. (۳) بالای هم نهاده، جمع کرده، فراهم آورده.

کرد . کلمات 'مرا - ترا - کرا - چرا' از این قاعده مستثناست .  
**قاعده (۴۰)** واو بیان ضمه را از آخر **تو** و **هائ** ملین را از آخر **که** و **چه** در وقت متصل شدن به **را** در کتابت می اندازند و **ترا** ، **کرا** ، **چرا** مینویسند .  
**قاعده (۴۱)** - 'ها' علامت جمع باید چسبیده بمفرد نوشته شود مانند **آنها** ، **زنها** ، **پیرهنها** مگر در صورتیکه مفرد منتهی بحرف پیوند ناپذیر باشد که بناچار جدا بایند نوشت مانند: **گداها** ، **مردها** ، **کاغذها** ، **برادرها** ، **بزهها** ، **دژها** ، **آهوها** و مگر در صورتی که مفرد منتهی به **اء** ملین باشد که برای احترام از جمع **دو** **هائ** در کتابت ( **هه** ) که سبب اشتباه و یازشتی کلمه میشود جدا نویسند مانند **لالهها** ، **پیالهها** ، **پروانهها** ، **سایهها** ، و در صورت اخیر در موردی که اشتباه نشود جایز است که **هائ** ملین را از آخر کلمه در کتابت (نه در تلفظ) بیندازند و علامت جمع 'ها' را متصل بکلمه نویسند مانند **پیالها** ، **سایها** ، بر خلاف **لالهها** و **جامهها** که اگر **لالها** و **جامها** نویسند بجمع **لال** و **جام** مشتبّه میشود ، لیکن در این مورد هم بهتر اینست که اصل اطراد قاعده را رعایت کنند و **پیالهها** و **سایهها** نویسند .

**قاعده (۴۲)** عدد **دو** و **سه** را در اتصال به 'م' ادات ترتیب 'دوم و سوم' بدون تشدید باید نوشت و **دویم** و **سیوم** نوشتن درست نیست. مشدد نوشتن واو این دو کلمه هم ( **دوم** ، **سوم** ) از غلطهای مشهور است و عدد 'سی' را در اتصال بدین **میم** 'سیام' نویسند نه 'سیم' .

(تبصره) نوشتن 'هیجده یا هیزده و هیفده و هیجدهم یا هیزدهم و هیفدهم' بافزون **یاء** بعد از **هائ** از غلطهای مشهور و صحیحش 'هجده یا هژده و هفده و هفدهم یا هژدهم و هفدهم' بدون **یاء** است .

### ترکیب دو کلمه باهم

وجوه ترکیب دو کلمه در فارسی شش است :

**مزج** ، **اسناد** ، **اضافه** ، **وصف یانفت** ، **عطف** ، **اتباع** یا **مزاجت** ، و مرکب نظر بدین وجوه مرکب مزجی و اسنادی و اضافی و وصفی و عطفی و اتباعی تقسیم میشود ؛ مانند: **درختستان** ، **درخت افتاد** ، **درخت هلو** ، **درخت بلند** ، **درخت و گیاه** ،

درخت مرخت ، یا دارو درخت .

در نوشتن برخی از این مرکبات قواعدی که بعرض میرسد باید مراعات شود .  
**قاعده ( ۴۳ )** مرکب مزجی در حکم مفرد است و مانند يك کلمه تلفظ میشود ،  
 و بنا بر این در کتابت هم باید بصورت يك کلمه نوشته شود و از جدا نوشتن دو جزو  
 جز در مواردی که در قاعده ی ۴۴ ذکر میشود خودداری باید کرد ، مانند **خاکسار** ،  
**گلستان** ، **سنگلاخ** ، **پیشگاه** ، **شاهتره** ، **سیماب** ، **گلرخ** ، **دلبر** ، **غمگسار** ،  
**دستکش** ، **همنام** ، **بیخرد** ، **پشتواره** ، **گوشواره** ، **شاهوار** ، **خوشروی** ، **دستیار** ،  
**بختیار** ، **شیار** ، **جاندار** ، **دلدار** ، **پاسبان** ، **سگبان** ، **نگهبان** ، **همچنین** ، **همچنان** .  
 و مرکب و صفی و اضافی را مانند مرکب اسنادی جدا می نویسند ، چون  
**سخن لطیف** ، **راه نو** ، **دل من** ، **پای مور** ، مگر در صورتی که ترکیب مقلوب باشد  
 که متصل نویسند مانند **کتابخانه** ، **نیکمرد** ، **کتبخدا** ، و لفظ « صاحب » را در اضافه  
 بیعض کلمات بی کسری اضافه تلفظ میکنند و در نوشتن متصل بمضاف الیه مینویسند  
 مانند **صاحبدل** ، **صاحبقران** ، **صاحبجاه** .

و مرکب عطفی را هرگاه واوش محذوف باشد متصل نویسند مانند « گفتگوی ،  
 جستجوی ، رستخیز » و مرکب اتباعی در حکم مرکب عطفی است جز اینکه کمتر  
 اتفاق می افتد که واوش حذف شود .

**قاعده ( ۴۴ )** از متصل نوشتن لفظ مرکب در موارد ذیل خود داری باید کرد :  
 اول وقتی که کلمه دراز شود مانند « سلیمان شکوه » که « سلیمان شکوه »  
 نباید نوشت .

دوم وقتی که زشت و بد نما شود مانند « هم نخجیر » که « همنخجیر » نباید  
 نوشت .

سوم وقتی که خواندنش دشوار گردد مانند « رستم صولت » که « رستمصولت »  
 نباید نوشت .

**( چهارم )** وقتی که بسبب متصل نوشتن دو حرف همجنس پهلوی هم واقع شود  
 مانند « هم مملک و بی یار » که « همملک و بی یار » نباید نوشت .

(پنجم) وقتی که کلمه بی را بر جزو دوم مرکب بوسیله ی واو عطف کرده باشند مانند «بی عارو ننگ و بی خورد و خواب» که اگر متصل (بیعار - بیخورد) نویسند چنان مینماید که «بی» تنها بر جزو اول داخل شده و مفادش تعلقی بجزو دوم ندارد. (ششم) وقتی که کلمه مشتبّه بکلمه ی دیگر شود و این غالباً در موردی است که جزو اول «بی» و جزو دوم مبدو بهمزه باشد چون «بی آرام» که اگر «بیارام» نویسند بفعل امر مشتبّه گردد.

قاعدۀ (۴۴) - کلمه ی مرکب بمعنی شناخته میشود و علامت معنویش اینست که بتوانیم بجای آن کلمه ی مفردی چه از آن زبان و چه از زبان دیگر بگذاریم مانند **بیعلم** که بجای آن کانا یا جاهل میتوان گفت. بنا بر این، از متصل نوشتن دو کلمه که بصورت ظاهر لفظی مرکب مینماید لیکن در معنی مرکب نیست خود داری باید کرد، و این غالباً در دو مورد اتفاق می افتد.

(اول) در موردی که جزو دوم، کلمه بی باشد که هم بمعنی فعل اسروه بمعنی اسم فاعل میآید که در صورت اول جدا و در صورت دوم متصل باید نوشت، مانند «فرمانبر و نگهدار» که در این جمله: «فرمانبر خدا و نگهدار خلق باش» باید متصل نوشته شود، و در این جمله: «خدایر فرمانبر و دلنگهدار» باید منفصل نوشته شود و نظایر این بسیار است.

(دوم) - در موردی که دو کلمه گاهی برای وصف اسم (صفت مطلق) و گاهی برای وصف فعل (قید) استعمال شود که آن دو کلمه را در صورت اول متصل و در صورت دوم منفصل نویسند مانند **بیعلم** و **بیزر** که در این جمله: **مرد بیعلم** بیکره و شخص **بیزر** بیچاره است، باید متصل نوشته شود، و در این جمله: **بی علم کاری** از پیش نرود و **بی زر مرادی** میسر نشود، باید منفصل نوشته شود، و رعایت این نکته ی دقیق در کتابت کمال لزوم دارد و اغلب بدان متوجه نیستند.

قاعدۀ (۴۵) - در خط فارسی تجزیه ی **یک** کلمه خواه مفرد باشد و خواه مرکب مزجی و خواه مرکب عطفی که واو حذف شده است جایز نیست، و مراد از تجزیه در اینجا اینست که نصف کلمه را با علامتی از قبیل «-» در آخر **یک** سطر و نصف دیگرش را با همان علامت در اول سطر بعد قرار دهند. در مرکبهای اضافی از قبیل

غم دل و در خانه و مرکبهای وصفی از قبیل «مرد بد و پیرزن و سره مرد» و مرکبهای عاطفی با واو از قبیل «گفت و شنید و خورد و خواب» و مرکبهای بمزاجت با اتباع که نوعی از مرکب عاطفی است از قبیل «خواروزار» «تارومار» هم رعایت این قاعده پسندیده و مستحسن است.

**قاعده (۴۶) -** در کلمات مرکبی که حرف آخر جزو اول و حرف اول جزو دوم آنها همجنس یا متقارب المخرج است گاهی بجای دو حرف «يك حرف مشدد یا مخفف مینویسند» مانند «شبو» «شیره» «شباز» «بتر» «زوتر» «سپیدبو» «بادامغز» «نیمن» که اصل آنها «شب بو» «شب پره» «شب باز» «بد تر» «زود تر» «سپید دیو» «بادام مغز» «نیم من» است. این کلمات را بصورت اصل هم میتوان نوشت و در این صورت (چنانکه در قاعدهی ۲۳ گفته شد) باید منفصل نوشت نه متصل.

**قاعده (۴۷) -** برخی از نویسندگان قدیم هاء «که» را پیش از «چون» و هاء «چه» را پیش از بعضی کلمات از قبیل «کنم و گویم» می انداختند و «ك» و «چ» را متصل بکلمه‌ی بعد مینوشتند، مانند «کچون» «چکنم» «چگویم» بجای «که چون» «چه کنم» «چه گویم» و امروز هم بعضی از مبتدیان «چه قدر» را «چقدر» مینویسند، این طرز کتابت چون سبب اشتباه کلمات میشود روا نیست، و که و چه را در همه جا (بجز مواردی که در ضمن قواعد پیش یاد شده است) جدا از کلمه‌ی بعد باید نوشت، مگر در دو کلمه‌ی «چگونه و چنان» که از بسیاری استعمال صورت ترکیبی آن فراموش شده و در حکم دو کلمه‌ی مفرد است.

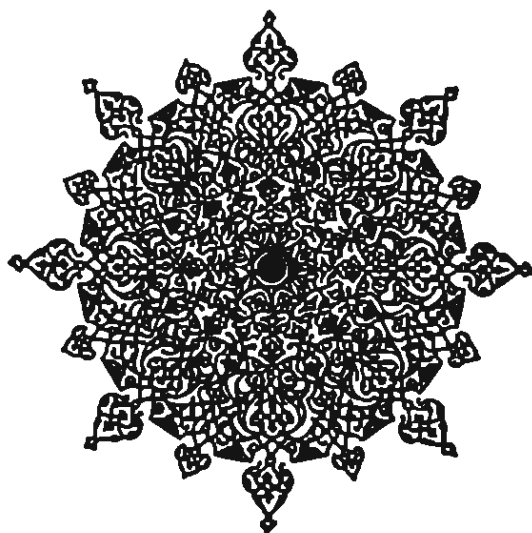
**قاعده (۴۸) -** «که و چه» رابط میان موصول و صله و رابط میان اسم نکره و جمله‌ی صفت را متصل بکلمه‌ی پیش نباید نوشت، مگر در صورتی که دو کلمه در حکم يك کلمه باشد و آن در مواردی است که نویسندگان قدیم هاء ملّین را از آخر «که و چه» می انداختند، و آن عبارت است از کلمات «آنکه» «آنچه» بلکه، چنانکه، چنانچه، بدانکه، بدانچه» که در قدیم «آنک» «آنچ» «بلک» «چنانک» «چنانچ» «بدانک» «بدانچ» می نوشتند در غیر این چند کلمه متصل نوشتن «که و چه» بکلمه‌ی پیش جایز نیست و فی المثل «کسی که» «مردی که» «وقتی که» «صورتی که» باید نوشت.

نه «کیکه» «مردیکه» «وقتیکه» «صورتیکه»

**قاعده (۴۹)** - چسباندن اسم اشاره بمشارالیه و اسم عدد بمعدود ناروا و از غلطهای فاحش کتابت است، جز در موردی که اسم اشاره با مدخولش و اسم عدد با معدودش تشکیل مرکبی مزجی داده باشد که در این صورت در حکم يك کلمه است و مطابق قاعدهی ۴۲ متصل نوشته میشود، مانند آنکه، آنچه، آنکس، اینچنین، آنچهان امال، امروز، امشب، و مانند «ششد» «هفتصد» «نهصد» «هجده» «هفده» و نظایر اینها. در غیر این مورد اسم اشاره را جدا از مشارالیه و اسم عدد را جدا از معدود باید نوشت و فی المثل «این مرد» «آن روز» «پنج روز» «شش ماه» باید نوشت نه «اینمرد» «آنروز» «پنجروز» «ششماه» و باید متذکر بود که اینگونه متصل نویسی از تصرفات برخی از خوشنویسان ناشی شده است که بجای نوشتن نقاشی کرده و برای زیبانمودن خط بعضی کلمات و حروف را که باید جدا نوشته شود متصل نوشته‌اند. و دیگران آنرا کتابتی جایز شمرده و بدون اراده و قصد معین پیروی کرده‌اند.

**قاعده (۵۰)** - از جملهی متصل نویسی‌ها که بتقلید از نقاشان خط معمول شده است چسباندن حرف ندا بمنادی است، مانند «ایدوست» «ایخدا» «ایفلک» که باید «ای دوست» «ای خدا» «ای فلک» نوشته شود و بطور کلی در نوشتن این قبیل کلمات باید اصل مطابق را رعایت کرد و آنچه را که در تلفظ دو کلمه است در کتابت هم دو کلمه نوشت.

پایان



## خطابه آقای دکتر رضا زاده شفیق

### بیادبود مرحوم دکتر علی پرتو

که در تاریخ یکشنبه ۱۷/۱۲/۱۲ در مجلس تذکری که فرهنگستان  
بنام آن مرحوم منمقد ساخته بود در دانشکده معقول و منقول قرائت شده

مرحوم دکتر علی پرتو کارمند پیوسته فرهنگستان بسال ۱۲۵۶ شمسی در  
طهران تولد یافت. پدرش میرزا ابوالقاسم شیرازی مردی متدین و خداپرست و از خانواده  
شریف و اصیل بود و در طهران سمت منشی گری و حسابداری مرحوم حاج محمدحسن  
امین‌الضرب را داشته و در کار خود ماهر و در خط و ربط فارسی و علوم اسلامی دارای  
اطلاعات کافی بود.

مرحوم نسبت بخانواده و فرزندان علاقه و مهر بسیار داشته و یکی از تأثرهای  
مرحوم دکتر پرتو چنانکه از چند ورق یادداشتهای او که خواندن آنها نصیب این  
بنده شد برمیآید از این بوده است که نتوانسته است پدر را در اواخر عمر از حیث معاش  
آسوده کند. سرانجام در مسافرتی که مرحوم دکتر پرتو برای معالجه پسر متولی قم  
بانجا کرده و پدر را هم باصرار خودش همراه رده بود پدر در همانجا بسال ۱۳۳۰ یا  
۱۳۳۱ هجری قمری در شصت و سه سالگی بمرض قلبی این جهان را وداع گفت و  
برطبق آرزوی قلبی خود در حریم حضرت معصومه بخاک سپرده شد.

مادر آن مرحوم معصومه دختر آقا موسی تاجر بروجردی زنی بود با دیانت  
و با تقوی و شوهر دوست و اولادپرست و خانه دار و او نیز ده سال پس از فوت شوهر به  
مرض سکه وفات یافت و در قم مدفون گشت. این مادر دردمند در روزگار زندگی  
گرفتار رنج و اندوه بود و از همه سخت داغ مرگ دو دختر و سه پسر جوانش را دید  
و تلخی این جهان گذرانرا بشدت چشید.

آموزش و پرورش مرحوم دکتر پرتو نخست پیش آموز کاران خصوصی خانگی  
بود و عربی و فارسی را از مرحوم آخوند ملا رمضان شهید زادی و دیگران آموخت

و سیوطی و مغنی و مطول را دید و فرانسه را پیش آقای دکتر یونس خان حالیه و مرحوم دکتر اسدالله یاد گرفت و مقدمات طب و نسخه بندی را در مطب مرحوم سید حسین خان نظام الحکماء پدر آقای دکتر هنجن حاضر فرا گرفت و بعد داخل شعبه پزشکی دارالفنون شد از همشاگردانش در آنجا جنابان آقایان محمد علی فروغی و دکتر ولی الله نصر و دکتر ممتاز الاطباء و برادرش و آقای سلیمان میرزا و برادرشان و جمعی دیگر بوده اند.

مرحوم تا حدود بیست سالگی در دارالفنون بود و بعد بدستگیری رئیس التجار پسر عموی حاج محمد حسن امین الضرب و تشویق و کوشش سید ابراهیم خان منشی اتابک مخارج تحصیل او را مرحوم حاج امین الضرب متکفل شد و ایشان را برای تحصیل طب پیاریس فرستاد. در پیاریس تحصیلات خود را بخوبی خاتمه داد و پایان نامه خود را در موضوع وبا در ایران تألیف کرد. بعد از مراجعت بایران که در حدود ۱۲۸۶ اتفاق افتاد بمحض ورود بیابنتخت وطن عزیز داخل خدمات ملتی و دولتی شد و نخست بنمایندگی دوره دوم مجلس شورای ملی انتخاب گردید سپس به استادی دانشکده طب رسید و تا پایان زندگی این شغل را داشت و در ضمن بمقام های مهم دیگر نائل شد و بمناصب بزرگ رسید که بترتیب نام از آنها برده میشود.

ریاست کل فرهنگ در زمان وزارت جناب آقای حکیم الملک - کفالت و ریاست مجلس بهداری - مدیریت به - داری - ریاست مدرسه علوم سیاسی - کفالت شهرداری طهران - کارمندی فرهنگستان و ریاست کمیسیون طبی فرهنگستان - استادی دانشکده معقول و منقول. گذشته از این کارها خدماتهای فوق العاده مانند ریاست میسیون های اعزامی بخوزستان و فارس و ارستان برای مبارزه برضد وبا و نایب رئیسی شیر و خورشید سرخ و امثال آنها در عهده داشت. در ضمن این خدمات مرحوم دکتر پرتو مقالهای علمی و بهداشتی در مجله ها و روزنامه ها انتشار داد و سخنرانیهای سودمند در مطالب پزشکی و ادبی و از آن جمله در سالهای اخیر چند سخنرانی مهم در باب محمد زکریای رازی و فیزیولوژی قلب و شرح خدمات (پاولو) استاد نامی فیزیولوژی ایراد کرد. پایان نامه آن مرحوم که تحت عنوان وبا در ایران و طریق جلوگیری و تداوی



آن سال ۱۹۰۸ میلادی یعنی سی سال پیش در پاریس کتابی است سودمند و نمونه آزمایش فکری و استعداد مصنف و حاوی بهترین راهنماییهای علمی برای جلوگیری از يك مرض هولناکی است که اگر بفارسی اندر آید هنوز هم بحال بهداری کشور ما بسی سودمند خواهد بود. مرحوم در ضمن علم پزشکی معلوم دیگر و ادبیات هم میپرداخت چنانکه کتابی در زمین شناسی ترجمه و منتشر ساخت و مقالات شیوا در جرائد و مجلهها نوشت و قریحه شعری هم داشت و اخیراً کتابی سودمند و مستند با آخرین عقاید علمی بعنوان «کنجینه دارو و درمان» در امراض و اصول تداوی تألیف کرد که جلد اول آن در حدود ۵۰۰ صفحه و بدستکاری وزارت فرهنگ در زیر چاپست و یادداشتهای بقیه کتاب حاضر است که تدوین و طبع گردد. و از آرزوهای قلبی آن مرحوم که در آخرین دقیقههای زندگانی در حضور آقایان دکتر نجم آبادی و اکباتانی اظهار داشته تکمیل چاپ آن کتاب است.

میتوان گفت کار علمی اختصاصی آن مرحوم در فیزیولوژی بود با اینکه موضوعهای دیگر مانند تشریح مرض و طب قانونی هم در دانشکده طب تدریس میکرد بعد از تدریس بیست ساله در این فن و مطالعه و تحقیق در آن مقامی عالی احراز کرده و ذهنش در آن موضوع ورزیده و فکرش بخته و خود صاحب سبک و عقیده شده بود. در تدریس این علم هم ماهر و زبردست بود و دانشجویان در حاضر شدن سردر سهای استاد بهم سبقت میجستند و آن مرحوم از آن نیکبختها بود که هم فکر و کنجکاو محصلین را با اطلاعات وافی که داشت اقناع میکرد و هم علاقه و عاطفه آنها را با روح مهر و الفتی که از خواص او بود جلب مینمود یعنی بتمام معنی استاد بود و نفسش تأثیر داشت و سخنش در دلها نفوذ میکرد و از اینرو عجب نیست که در روز وفاتش صدها دانشجو در پیرامون جسد او با چهره های پریده و چشمان اشک آلود گرد آمده و غرق بهت و ماتم شده بودند. مرحوم دکتر یرتو تنها عالم خوب نبود بلکه آدم خوب هم بود. علم تنها بشر را از تنگنای آفات زندگی رهائی نمیبخشد ممکن است طبیعی عالم باشد ولی سخاوت یا حس فداکاری یا دقت در کار نداشته باشد و مغرور و خود پرست و مادی و یا مؤل باشد ممکن است آموزگار و استادی عالم باشد ولی در تعلیم و تربیت جوانان بوظیفه

وجدان کار نبندد. ممکن است يك نظامی دانشمند و کارشناس باشد ولی در موقع عمل نقشه جنگ را بدشمن فرود د کتر یر تو مرحوم دارای انصاف و عدالت و حس وظیفه شناسی و دقت و احتیاط کامل بود .

ملکات فاضله که از تربیت يك خانواده خدا شناس حاصل کرده بود و عاطفه و مردم دوستی که جزو فطرتش بود و نجابت و تقوی و در فوق تمام اینها دیانت که پایه روحیات او بود او را در نظر مردم و بخصوص دانشجویان و پزشکیاران و بیماران و خدمتکاران که با وی تماس زیاد داشتند بسی محبوب و ارجمند و بزرگ منس جلوه داده بود و همه او را از دل دوست داشتند .

بحکم آنچه از بزرگ و کوچک شنیدم و از فرزندان و بازماندگان و دوستان و شناسندگان او پرسیدم و از دانشجویان تحقیق کردم و از همکاران محترم او مانند آقایان د کتر امیراعلم و د کتر لقمان ادهم و د کتر اعلم الدوله تقفی و کتر علاء و د کتر لسان و د کتر نجم آبادی استفاده کردم مرحوم شخصی دانشمند و نیک خواه و روشن ضمیر و صاحب دل بود و در همه عمر راه درستی پیمود و در شغل های مهم که داشت بدون غفلت و مسامحه کار کرده و نسبت بمیهن و شاهنشاه خدمت های بزرگ انجام داده آقای اعلم الدوله که سالها با آن مرحوم حشر داشته اند فرمودند آدم خوب کسی است موقعی که بتواند کاربرد بکند خودداری نماید و تا میتواند کار نیک انجام دهد و د کتر یر تو این دو صفت را داشت . در چندین مجلس انس و وفا که دوستان مرحوم د کتر علی یر تو جمعند و دلها از فقدان آن مرد نیک متالم است دریغ دارم از تأثراتی که از مطالعه چند ورق یاد داشتهای آن مرحوم در دل حاصل شده است سخن بمیان نیاورم و دوستان او را از حال روحی او که باغلب ماها پوشیده بوده است آگاه نسازم .

د کتر یر تو که بظاهر آنچنان آرام و خاموش دیده میشد و شاید بنظر میرسید درون هم مانند بیرون مستریح و آسوده باشد روحی داشته همیشه در تلاطم و اضطراب و رنج و عذاب و گویا تنها علت آرامی ظاهری او همانا تسلیم و دیانت و توکل او بوده است . زندگي این مرد از نخستین روز کار جوانی به آلام و اگذار گذشته و بقول خودش از آغاز نایابان عمر دمی روی را حتی ندیده و اگر مانند شاعر میگفت .

محیط گریه و اندوه و غصه و محنم کسی که بکنفس آسودگی ندیدم  
کاملاً حق داشته فاجعه زندگی او این بود که هم علاقه وافر داشت و هم دست تقدیر  
آن علاقه‌ها را پشت سر هم کسینخت و طالع بهر بهانه ای قلب رقیق او را آزرده ساخت  
و در هر فرصت دردی تازه برای او بار آورد.

سه برادر و دو خواهرش درزندگی پدر و مادر بتناوب جان بجان آفرین سیر دندهم  
درد فراق آنها و هم غم بیچارگی پدر و داغدیدگی مادر که ده سال بیشتر از پدر عمر  
کرده بود بار دل او شد و او را سالها گرفتار تب و تاب نمود پس از آن مرگ مادر  
را دید خلاصه در نخستین نیمه عمر هر چند سال بمصیبتی تازه گرفتار و بدرددیگر  
دچار گردید و شخصی که نسبت بافراد خانواده روابط قلبی داشت اینگونه بمرگ  
آنها دلخون شد و بمانم سیاه نشست.

ولی چنانکه بوضوح تمام از یادداشتهای ایشان برمیآید تمام این واردات در  
مقابل يك مصیبت دیگر بمثابة هیچ بود و آن عبارت است از مرگ همسر عزیزش.  
یقین دارم هر که دلی داشته باشد و سطوریرا که آن مرحوم نسبت باین وقعه نوشته  
بخواند تاب و قرار از دستش خواهد رفت و بی اختیار غرق ماتم خواهد شد و در برابر  
راز آفرینش و کار جهان مبهوت خواهد ماند و از فرط درد ورنج يك فرد بشر که  
جز نيك اندیشی و خدایرستی و نیکوکاری شعاری نداشته حیرت خواهد نمود.

بسال ۱۲۹۵ شمسی دکتر یرتو معصومه دختر مرحوم تقی مجدالملک خواهر جناب  
آقای سینکی حاضر را بهمسری اختیار کرد. فرط علاقه و شدت محبت و همداستانی و  
همدلی که در میان زن و شوهر پیدا شده بوده باور کردنی نیست و تنها در داستانهای  
میتوان نظیر آنرا شنید. زنی که اینگونه در قلب شوهرش جا کرده بود و تمام هستی  
او را بآتش انس و محبت مشتعل مینمود پس از شانزده سال عمر عاشقانه و فداکارانه  
بسال ۱۳۱۱ که شش سال پیش باشد پس از بیماری سختی شوهر دلباخته را با چند  
فرزند کوچک و جوان گذاشت و در گذشت.

دکتر یرتو از آن دقیقه تا دم مرگ که روز ۱۲ همین ماه اسفند حاضر اتفاق افتاد  
و او را از فشار کمر شکن آلام راحت کرد شبان و روزان خون دل میخورده و بهر

فرصت خلوت کرده و اشک میریخته و هر دم آرزوی مرگ میکرده است تا زودتر بمعشوق خود برسد و از تنگنای این جهان سپری که در شکستن دلهای صاحب‌دلان دستی دارد خلاص گردد. اجازه می‌خواهم چند بیت از اشعار خود آن مرحوم را که یکی از ناله‌های سوزناک قلبی او را نشان میدهد بخوانم مگر سخن خود او میزان اندوه‌بیکران و برا نشان دهد :

چنان شکسته شد از مردن تو بال و پریم	که هر چه میل بیالا کنم فرود ترم
چراغ عمر مرا روزگار کرد خموش	از آن دقیقه که چشمت ندید چشم ترم
حیات وهستی و منظور و مقصد و مقصود	زدست رفت و نگون شد نهال پر ترم
تو ای عزیزم، آن نور آسمان بودی	که بود از تو درخشان همه شب و سحرم
شکفته نو گل من از چه باغبان اجل	باین شتاب ترا چید و کرد خون جگرم
به پنج کودک ما دهر پیر رحم نکرد	پدر نکشت ز مادر مگر عزیز ترم
کجاست مرگ که آسوده‌ام زرنج کند	بخاک قبر تو بنهد بافتخار سرم
علی ز بعد تو این عمر پر ملالت خویش	چسان بسر برد ایکس جان شدی بدرم.

این دلبستگی شدید و علاقه قلبی بحدی در حال آن مرحوم مستولی بود که در تمام مدت شش سال فراق همه جهان با تمام علائق بنظر او بی‌قدر و اعتبار دیده میشد و هر چیز را بطور موقت میدید و زندگی بعد از فقدان شریک حیات ارزشی در نزد او نداشت و بدون مبالغه توان گفت با این مرگ بآرزوی شش ساله خود رسید و اکنون برای ما ها که این داستان عهد و وفارا بتألم میشنویم درسی بزرگ که هست اینست بدانیم در این جهان بی پایان صدق و وفای بی‌ریای خانواده‌گی ممکن است و عملی است و همیشه نتوان گفت :

یا وفا خود نبود در عالم یا مگر کس در این زمانه نکرد  
 خانواده کانون زندگانی یک ملت است و اگر پایه آن بصدق و صفا و مهر و وفا  
 نهاده شود آن ملت رو برفاه و رستگاری خواهد رفت و اگر بالعکس سنیزگی و خود  
 کامی و ستمکاری و خیانت در آن رواج داشته باشد جامعه هم رو به فساد  
 خواهد نهاد .

بعد از اندوه عمیق جانگزای مرگ همسر دومین نگرانی که فکر دکتر پرتو را همیشه بخود مشغول میداشته همانا غم فرزندان و بی پرستار ماندن آنان و آرزوی حسن تربیت وسلوك آنان بود و پندهای مؤثر در ضمن چند بادداشت در خدا شناسی و درستی و تقوی بآنان داده و دعوت به یگانگی و همدستی و مهربانی کرده و امید است با تربیت صحیح روحانی که آن مرحوم فرزندان عزیز خود را بدان بار آورده آنها هم در بقیه عمر بموجب آرزوی پدر زندگی کنند روان او را شاددارند .

از خواص دیگر احوال مرحوم دکتر پرتو یکی نیز حس درستکاری و حب عدل و انصاف است که از هر جمله وی پیداست و معلوم است که اینهمه انعکاس ضمیر و نقش وجدان اوست و بحکم همین حس قدسی است که يك عمر بشر اقمندی و درستی بسربرد و کسی را در این مدت ندیدم ادنی نسبتی که خلاف اصول امانت باشد بآن مرحوم دهد دانشمندانی که در این مجلس حاضرند بهتر میدانند که درستی پی و بنیان رندگی اجتماعی است و اگر کسانی از راه نادرستی بجاه و توانگری رسیده باشند حتماً بضرر جامعه تمام میشود یعنی نادرستی قطعاً آئین اجتماع را برهم میزند و در دست آخر هر فرد زیان خیانت میبیند و پیداست اگر جنایت ها و گناه ها و نادرستیا در طول تاریخ بشر رون داده بود اکنون دنیا بهشتی بود و اینهمه آه و ناله و فقر و فاقه وجود نداشت. آخرین صفت بارز مرحوم دکتر پرتو که میخواهم معروض بدارم دیانت او بود از شرح زندگی و حکایت دوستان و خویشان و یادداشتهای خود او هویداست که آن مرحوم خدارا در همه عمر ناظر اعمال خود میدید و در روابط خود با افراد نوع میزانی داشت و وجدان او در هر مورد عمل او را بررسی و بازرسی میکرد و چراغ توفیق فرا راه او میداشت .

شماره زیادی از دانشمندان و بزرگان هستند که بر نهج پیمبران این جهان را جهان معنوی و الهی میدانند و زندگی ما را مرتبه از مراتب و مرحله از مراحل وجود میپندارند و برای روح سیری بیکران که انجام آن عالم جاویدان باشد قائلند و مرگ را خاتمه يك عالم و شروع عالم دیگر می شمارند و این حادثه را خاتم لماسبق و فاتح لماستقبل می انگارند. اگر توانیم این عقیده را مانند مسائل ریاضی حل و اثبات

کنیم در اینکه رد آن هم از عهده علوم و علمای ما بیرونست حرفی نیست. این جهان بیکران بزرگتر از آنست که شعاع فکر کوتاه ما پایان آن برسد و آنچه علم ما نسبت بعالم بیشتر میشود به بهت و حیرت مامیفزاید یک دوره های غرور علمی و تجربی در تاریخ کوتاه بشر رو داد که یکی از آن در نتیجه کشفهای عملی قرن نوزدهم میلادی بود و علمای آن قرن علومی را که طبیعی باشد علوم یقینی نام دادند و منطوق آنها را حقیقت و غیر آن را بی حقیقت تصور کردند ولی بسی نگذشت که اهل تحقیق از همان طریق تجربه و کاشش در عالم ماده بناریکی موحش بیکران و عظمت نامتناهی جهان رسیدند و کوچکترین ذرات مانند پروتون و الکترون در خاصیت و اسرار و مرکز و مدار چون عکس عالم بزرگ محسوس جلوه کرد و مصداق بیت

دل هر ذره را که بشکافی      آفتابیش در میان بینی

حاصل آمد و بزرگترین دانشمندان عصر مانند آئیشتاین و میکلسن و جینس در برابر سر عظیم عالم مبهور ماندند . . . . در چنین جهان پهناور بی پایان شاید عقیده و ایمان بزرگترین سرها که وجود کمال مطلق است در لطیف کردن فکر و توسیع نظر و اصلاح عمل بشر تأثیری عظیم داشته باشد بحدی که دانشمندی مانند ویلیام جیمس امریکائی که ملاک حقیقت و صحت هر قول را در نتیجه عملی آن میدانند دین را از همین لحاظ نتیجه بحال بشر سودمند میدانند شاید نه تنها برای توسیع نظر و تربیت روح خواص بلکه برای تربیت عوام و حفظ آنها از فساد و مآروراهنمائی جوانان و اصلاح خانواده دستوری بهتر از دیانت نباشد. در هر صورت در این موقع که یاد حالانی از مرحوم دکتر علی یرتو در میان بودذکری از دین و دیانت که شیمه خاص او بود و هم خود و هم خانواده و هم اجداد او بر این راه رفته اند بگمانم خالی از وجه نبود و اکنون که پایان سخن است از حاضرین محترم تقاضا دارم که توجه خود را بروح پیرفتوح او بدارند و رحمت خدا را بر او و همسر عزیز او و پدر و مادر او مسئلت کنند و بقا و حسن عمل و کامیابی فرزندان او را چنانکه آرزویش بود از خداوند درخواست کنند.

## اثر طبع آقای جلال همایی استاد دانشگاه

اینک منم اسیر در این خانه  
در راه مرگ نسته بنومیدی  
گوئی نریخت ساقی دوراتم  
دیری بود که باغم ورنج و درد  
بر بسته روزگار در شادیم  
گم کرده راه مرغ هراسانم  
شمعی شدم که خاک سیه ریزد  
اندر فراق روی حبیبانست  
بابخت خوبشتن همه در جنگم  
کی تا کتون همای شنیدستی  
داده است خار خار غم سامان  
مستی خیس مایه بگرد من  
خلقی همه فون و فریب و ریو  
آزار هر یکی بدگر گونه  
در بر سیاه چادر مستوری  
غره شده ز حسن پیرایه  
باطن سموم بادیه عادند  
چندم چومور بسته میان باید  
مهمان آسمان بدو کف نام  
از دولت سپهر مرا گویی  
بشنو بگوش دل زدرو دیوار  
آبجا که شمع چهره بر افروزد  
سازد سپهر تا خود آرائی  
گردون بکام مردم نادان است

رانده ز خویش و مانده زیگانه  
چون آفتاب بر لب دندان  
جز زهر از سیوی پیمان  
مسکن گرفته ام بیکی خانه  
وزرنج و غم فزوده بر او پانه  
کاسیمه سر دود ز پی لانه  
بر سر همی ز ماتم پروانه  
نالان دلم چواستن حثانه  
چون شوی زشت با زن آنانه  
چون جغد نوحه ساز بوبرانه؟  
چونانکه موی شیفته را شانه  
چون کودکان که در پی دیوانه  
کاری همه حکایت و افسانه  
آسیب هر کدام جدا گانه  
بر سر سپید جامه مردانه  
قانع شده ز گنج بوبرانه  
ظاهر عروس چین بت فرغانه  
پامال هر خسی ز پی دانه؟  
چونان گدای هول بترخوانه  
خون دل است اجری و ماهانه  
آواز یا صد ز صنمخانه  
پروانه را چه حاجت پروانه  
از مهر و ماه آینه و شانه  
باور کنی حدیث مرا یا نه؟

این قصیده را آقای رشید یاسمی استاد دانشگاه و عضو هیئت فرهنگی اعزامی به هندوستان در راه هند ساخته و اولین بار در دانشگاه علیگر قرائت کرده‌اند

## در راه هند

آورد دوش طوطی شکرستان هند  
کابن هفته رفت باید از گلستان ری  
برخوان فضل و دانش و اکرام و مردمی  
زان مرده گفتی این دل بی‌بال و پرگشود  
از هند سهم من خبری بود پیش از این  
زین پیش از متون تواریخ و رازبان  
آری همیشه کشور ایران برفته است  
ایران و هند مسکن يك دودمان بدند  
يك دین و يك تمدن و فرهنگ داشتند  
جشید ما که؟ بود بمای بزرگ هند  
دارا گرفت سند و ایکن نمیکذاشت  
نوشیروان فریفته علم بید پای  
زبان که خورزند فروغ افکنند بما  
از همت امیران و ز نوق شاعران  
زان سان که شیر باشکرو آب باشراب  
مسعود سعد و بوالفرج و خسرو و حسن  
نا که شرار آتش چنگیز خان بسوخت  
تیمور لنگ آمد و خون ریخت تا شود  
ایران چو بوته ایست که دروی لطیف گشت  
بس خارها از ایشان چیدیم تا شدند

شیرین بشارتی سوی من از زبان هند  
با آسمان نورد سوی بوستان هند  
خواهی نشست قرب مهی میهمان هند  
صد پر و بال شوق سوی آشیان هند  
اکنون همیروم که به بینم عیان هند  
دانسته بود خاطر من داستان هند  
درشادی و ملال عنان بر عنان هند  
باشد گواه من کتب باستان هند  
هم مردمان ایران هم مردمان هند  
گر شاسب کیست تهمتن هفتهخوان هند  
فرقی میان کشور خویش و میان هند  
بهرام کور شیفته لولیان هند  
اسلام تافت ز ایران در آسمان هند  
روئید لفظ پارسی از هر کران هند  
آمیخت قند پارسی اندر لسان هند  
گشتند در معانی خوش ترجمان هند  
هم خانمان ایران هم خانمان هند  
صاحب قران ایران صاحبقران هند  
بعد از کدازها دل تیموریان هند  
شایسته شکفتن در گلستان هند



بابر چو دور ماند ز اورنگ خویشان  
 فرزند او همایون و آن اکبر کبیر  
 وز بعد او جهانگیر آن شاه نامدار  
 اورنگ زیب خسرو قهار دین پناه  
 در عهد این شهان سوی ایران روان شدی  
 بسیار نامراد بکام و امان رسید  
 از بس سخن سرای از ایران بهند رفت  
 از جور روزگار زمانی جدا شدیم  
 اینک همی فرستد پیغام عشق و شوق  
 ایران بران سراسر است که شمشیر علم او  
 ایران بران سراسر است که سود و زبان او  
 هندو جهان زرروی عددگر چه چون همنند  
 بر سر نهاد افسر گوهر نشان هند  
 افزوده گشت از ایشان نام و نشان هند  
 وان شهر یاز خرم شاه جهان هند  
 کاندهر ره شریعت شد پاسبان هند  
 با بارهای علم و هنر کاروان هند  
 چون ز اصفهان برفت بدارالامان هند  
 دهمی و اگره گشت ری و اصفهان هند  
 از دوستان یکدله مهربان هند  
 پیر و جوان ما سوی پیر و جوان هند  
 برنده تر شود چو زند برفسان هند  
 پیوسته بسته است بسود و زبان هند  
 در چشم ما ز هر دو جهان به جهان هند



## وقایع فرهنگستان

روز ۲۵ اردی بهشت ۱۳۲۳ جلسه عمومی فرهنگستان ایران تشکیل گردید و آقای دکتر صدیق نایب رئیس فرهنگستان جلسه را افتتاح نموده در نطق مختصری بیان کردند که چون هیئت فرهنگی ایران از هندوستان مراجعت کرده اند و از جانب فرهنگستان نیز مأموریت هائی داشته اند این جلسه را به بیانات آقایان تخصیص میدهیم.

آنگاه جناب آقای علی اصغر حکمت رئیس هیئت فرهنگی شرح جالبی در باب کتابهای فارسی و کتابخانه های هندوستان، و بعد آقای رشید یاسمی استاد دانشگاه در باب زبان فارسی در هند خطابه سودمندی ایراد نمودند. سپس آقای محمد حجازی که قبلاً از جانب فرهنگستان ایران مأمور ایجاد روابط با مجامع علمی هندوستان شده بودند بیانات و پیشنهادهائی نمودند. اظهارات آقایان در فرهنگستان حسن تأثیر بسیار نمود و آقای دکتر صدیق از طرف فرهنگستان اظهار امتنان کرده از علاقه ایران دوستی مردم هند صمیمانه سپاسگزاری نمودند و بنا شد که خطابه جناب آقای حکمت و سایر آقایان بطبع برسد و در شماره های دیگر مجله فرهنگستان مطالب مربوط به هندوستان انتشار یابد و پیشنهاد هائیکه آقایان در ضمن سخن رانی خود نموده اند در هیئت رئیسه مطالعه شود و برای اجرا بتصویب فرهنگستان برسد.

---

### خطابه جناب آقای علی اصغر حکمت

#### رئیس هیئت فرهنگی

البته خاطر آقایان محترم مسبوق است که در دیماه گذشته دولت هندوستان از دولت ایران دعوت نمود که هیئتی برای مطالعات فرهنگی و ایجاد روابط معارفی از کشور ایران به هندوستان گسیل گردد.

این بنده و آقایان رشید یاسمی و یورداد استادان دانشگاه برای انجام این

خدمت مأمور شدیم. ششم اسفند ۱۳۲۲ از تهران حرکت کرده ۱۷ اسفند بدهلی جدید که مبدأ برنامه مطالعات ما بود وارد شدیم و مدت بیست و پنج روز یعنی تا دوازدهم فروردین ۱۳۲۳ بر طبق برنامه مرتبی ده حوزه معارفی را بر اهنمائی اولیاء دولت هندوستان بازدید نمودیم که در ضمن آن نه دانشگاه بزرگ و متجاوز از بیست و شش آموزشگاه و بنگاههای علمی و کتابخانه ها و موزه ها و سایر مؤسسات مشاهده شد. با آنکه در عرض این مدت این هیئت از طرف دولت هندوستان پذیرائی میشد و اولیاء دولت هند ذره ای از لوازم میهمان نوازی فرو گذار نکردند معذک حسن استقبال و احساسات محبت آمیزی که از هر طرف مشهود بود اختصاص بمأمورین رسمی نداشت. عموم طبقات مسلمان و هندو و زرتشتی با آغوش باز در هر شهر و دیار از هیئت پذیرائی مینمودند، علماء و دانشمندان هر قوم بدون تفاوت نسبت بما با دیده محبت مینگریستند و با آنکه هندوستان جزو دول جنگجوست و سربازان آن با سربازان دیگر ممالک متفقہ در میدانهای جنگ و حتی در سرحد شرقی هندوستان دوش بدوش با دشمنان خود می جنگند و آثار شدائد و مصائب آن در تمام ظواهر اوضاع اقتصادی و اجتماعی مشهود بود با اینهمه بزرگان آن کشور و علما و دانشمندان و اساتید دانشگاه و جوانان دانشجو و ارباب قلم و جراید و اولیاء دولت و وکلای ملت همه جا و در هر موقع با احترام فرهنگ و دانش پذیرائی ما برخاسته با ارائه مؤسسات و تقدیم نثریات و بیان توضیحات وقت گرانبهای خود را مصروف پیشرفت کار ما میکردند، و در هر محفل و انجمن خطبا و شعرا و نویسندگان نظاماً و نثراً احساسات شریفه دلپستی فرهنگی و معنوی را ابراز میفرمودند. آنچه بر ما مشهود شد مردم هندوستان و بالخاصه جوامع اسلامی و پارسی و طبقات منور هندوها نسبت به مملکت ایران علاقه و محبت خاص دارند و با همه سوابق تاریخی که مشتمل بر جنگها و صلحها و آمد و رفت های سلاطین و علما و شعرا و بازرگانان است در طول مدت چندین هزار سال مجموعاً حس برادری و همسایگی و وحدت عقیده و مشرب و فکر را در نهاد جامعه هندوستان نسبت بایران و ایرانیان پرورش داده است، و همانطور که ما ایرانیان اهالی هندوستان را مردمان با هوش و متفکر و حکیم و دارای صفات عالیہ انسانیت میدانیم و ذوق صنعت و موسیقی و شعر و هنر را از خصائص ملی و ذاتی آن قوم میشماریم هندیها

نیز ایرانیان را دارای صفات شریفه و مکارم اخلاقی میدانند.

نظر باموریتی که از طرف فرهنگستان ایران باین هیئت ارجاع شده بود بیشتر توجه ما در این مدت معطوف بحیات علمی و معارفی فارسی در هندوستان بودو چنانکه مشهود گشت مملکت هند از حیث معارف و فرهنگ بترقیات عظیمی نائل گردیده است و توجه عامه و شوق و علاقه مردم بفرهنگ در همه جای هند رو بفرزونی نهاده و صد چند (پور ساتماژ) با سواد در مدت ده سال از ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۱ از صدی ۹/۵ بصدی ۱۴/۶ ترقی کرده است. مبلغی که در سال ۱۹۴۳ بمصرف تعلیمات ابتدائی و متوسطه و عالی و مهندسی و تجارت و سالمندان رسیده است نزدیک به سیصد میلیون روپیه میشود.

چون نسبت بموضوع زبان و ادبیات فارسی و همچنین نسبت بکیفیت السنه متداول در هندوستان همقطاران و همسفران عزیز توضیحات مفصلی بعرض فرهنگستان خواهند رسانید (مخصوصاً آقای رشیدیاسمی درباب خدمات فرهنگستان بزبان پارسی در مجامع مختلفه بیانات کافی و شافی نموده اند) بنده استثناء یک قسمت از گزارش خود را که در باب کتابخانه های هندوستان یادداشت شده در اینجا عرض میکنم.

### کتابخانه ها

در هر يك از دانشگاه های آن مملکت کتابخانه عظیمی شامل بر کتب عربی و شرقی موجود است که عدد کتابها در قدیمترین آنها متجاوز از یکصد هزار مجلد است و هر يك از کتابخانه ها شعبه خاصی برای کتب خطی دارد. مثلاً در دانشگاه های پنجاب و علیگره و عثمانیه عدد بیشماری نسخ خطی فارسی و عربی موجود است که بعضی از آنها نادر و شاید در میان آنها بسیاری نسخ منحصر بفرد یافت شود.

مسئله عکس برداری از روی کتب خطی را این جانب با اولیاء دانشگاه های پنجاب و علیگره صحبت کردم و آنها با کمال میل حاضر شدند که با کتابخانه ملی ایران تبادل عکس کتاب نمایند. همچنین در اونیورسیتة های بنارس و میسور مقدار زیادی کتب خطی سانسکریت وجود دارد که برای مطالعه و تحقیق در تاریخ و لغت قدیم ایران بسیار نافع خواهد بود و اگر شعبه خاصی برای « هند شناسی » بانعلیم

سانسکریت در دانشگاه تهران تأسیس گردد از آنها استفاده شایان خواهند نمود. علاوه بر کتابخانه های اونیورسیته ها در هندوستان کتابخانه های عمومی بیشماری وجود دارد که در حد خود در درجه اول هستند از اینقرار:

کتابخانه امپراطوری در کلکته - کتابخانه معروف خدابخش خان در پاننا (در ایالت بهار) - کتابخانه دولتی رامپور و غیره که متأسفانه برای ما توفیق زیارت همه میسر نگردید ولی همه آنها دارای نسخ خوب فارسی و عربی میباشند.

کتابخانه آصفیه حیدرآباد و کتابخانه جامع نظامیه در همان شهر مقدار زیادی آثار گویندگان شرق را محتوی میباشند.

از این کتابخانه های معروف که بگذریم تقریباً در هر شهر بزرگی در هندوستان کتابخانه عمومی وجود دارد و همچنین اشخاص ذیعلاقه و ثروتمند مجموعه های نفیس از کتب خطی در نزد خود ترتیب داده اند که از آنجمله است مجموعه کتب خطی نواب سالار جنگ بهادر در حیدرآباد ولی متأسفانه این گونه کتابخانه های شخصی در محل در دسترس و استفاده نمیباشد. در اینجا باید باطلاع آقایان برسانم که متأسفانه مسئله طبع کتاب فارسی در وقت حاضر وضع نامطلوبی دارد. تا پنجاه سال قبل از این شهرهای بزرگ هندوستان مخصوصاً بمبئی - لاهور - حیدرآباد - لکنهو - مدرس - کلکته - مرکز چاپ کتب نفیسه فارسی بود و همه آقایان مشاهده نموده اند که چقدر کتابهای ذی قیمت در رشته های شعر و تاریخ و تفسیر و رجال و تذکره و طب و نجوم و دیگر علوم در این شهرها بطبع میرسیده. ما خود در مدرسه اسلامی (محمدن کالج) در مدراس مجموعه کاملی مشاهده نمودیم از کتب فارسی که از صد سال قبل در آن شهر بطبع رسیده حتی قدیمترین روزنامه اخباری که در حدود ۱۸۴۴ در آن شهر چاپ میشده بزبان فارسی است و باهتمام اولیاء آن مدرسه این مجموعه نفیس با کمال کدقت نگاهداری شده. ولی در وقت حاضر طبع کتاب فارسی رونق و رواج سابق را ندارد چاپهای سنگی نستعلیق هند که در قرن سیزدهم بهترین و ظریفترین کتب مطبوعه فارسی را تشکیل میداد فعلاً جای خود را بکتب اردو داده است. برای خطاطان و خوشنویسان ایرانی مانند اولیا سمیع و فرزندان وصال اکنون جانشینی دیده نمیشود.

جای هزار افسوس است که در کتابفروشی های بمبئی پیدا کردن کتب چاپی فارسی برای طالبان این گونه آثار از کارهای دشوار میباشد حتی کتب جدید الطبع ایران که در سنوات اخیر در تهران بطبع رسیده و هندیهای فارسی دوست آرزومند دیدار و مشاهده آن هستند بندرت نسخی بدست میآید. بنظر فاطر این بنده برای جلوگیری از این سرفهقرائی که بدبختانه در هندوستان نصیب زبان فارسی شده توحید مساعی و مجاهده مشترک فضلا و دانشمندان هر دو مملکت را لازم دارد و مخصوصاً وزارت فرهنگ و فرهنگستان ایران باید هر چه زودتر بیاری هوا داران زبان فارسی در هندوستان بستانند و فرهنگستان ایران را شایسته است برای حفظ میراث ادبی زبان ملی در مملکت همسایه کوشش و مجاهده نماید و جماعتی از زبده فضلا و محققین و اساتید زبان فارسی را که عاشقان دلدادۀ این زبان شیرین اند بیاری و کومک دعوت کند و طوطیان شکرشکن سواحل بنگاله را از قند پارسی شیرین کام سازد.

در اینجا وظیفه خود میدانم که فهرستی از اسامی بعضی از رجال دانشمندانند که همه از علاقمندان صمیمی ادب فارسی هستند بمرض آقایان محترم برسانم تا اگر مقتضی بدانند ایشان را بعضویت وابسته فرهنگستان ایران دعوت نموده با ایشان همکاری کنند تا شاید بدین وسیله از خطر محو و اضمحلال زبان فارسی جلوگیری شود. چند تن اشخاصیکه شایستگی عضویت وابسته فرهنگستان ایران را دارند:

- ۱ - د کتر محمد اقبال استاد شعبه فارسی دانشگاه پنجاب
- ۲ - سر ضیاء الدین احمد و ایس چانسلر ، ، علیگره
- ۳ - پروفور هادی حسن استاد شعبه فارسی ، ، ،
- ۴ - سرتیج بهادر سپرو از رجال محترم هندو مقیم الله آباد
- ۵ - سر رستم مسانی از رجال محترم پارسیان ، بمبئی
- ۶ - د کتر محمد نظام الدین استاد شعبه فارسی دانشگاه عثمانی حیدرآباد
- ۷ - قاضی تلمذ حسین عضو دارالترجمه ، ، ،
- ۸ - د کتر سر جنان چندرا گش مدیر بنگاه علوم در بنگلور
- ۹ - شمس العلماء کتر محمد عبدالحق رئیس مدرسه اسلامی در مدرس

همچنین باید بفوریت اعتبار کافی برای ارسال کتاب و مطبوعات و مجلات بنقاط مختلفه هندوستان منظور بفرمایند و لااقل از فرستادن نامه فرهنگستان دریغ نکنند. زبان و قلم بنده عاجز است از وصف علاقه و عشقی که در تمام دانشکده‌های ادبیات و مراکز ادبی نسبت بکتاب جدیدالطبع فارسی در هر موقع ابراز میشد و همچنین در مطبوعات و جراید اعم از انگلیسی و اردو و السنه محلی دلبستگی و شوق خود را بادبیات جدید ایران بیانات گوناگون اظهار مینمودند. بعضی از شعراء هندوستان که آثار ایشان بزبان اردو شهرت بسیار دارد قطعات بسیار بمناسبت ورود هیئت فرهنگی بزبان فارسی سرودند که بعضی از آنها را برای نمونه بمرض آقایان میرساند تا هم از درجه احساسات قلبی فارسی دوستان هند و هم از وضعیت کنونی شعر فارسی که نمایندگان برجسته آن امیر خسرو دهلوی و فیضی دکنی و این اواخر علامه اقبال لاهوری میباشند میزانی بدست بیاید.

### ۱ - خطاب هند به ایران

بقلم آقای سید محمد هادی مجهلی شهری

یاد وقتی که بایران سر و کارم بوده	از گلستان خوشش ذوق بهارم بوده
مشعل علم من از روغن آن روشن بود	دانه هم پیش من از حاصل آن خرمن بود
نفسم بود معطر ز شمیمش همه وقت	غنچه گل کرد مرا لطف نیمش همه وقت
مهر عرفان و کمالش بسر من می یافت	هر کسی پیش من از فضل سراغش می یافت
دست پرورده لطفش همه عرفانم بود	مصدر کیف و طرب بر اثرش جانم بود
خسروانم همه پابوس کمالش بودند	همه منقاد و هوا خواه مقالش بودند
سعدی و حافظ و رومی همه پیران مغان	بود آباد مرا میکند جان زایشان
گوهرانش که سر دامن من غلطان بود	هر کسی را که نظر خورد بران حیران بود
هر دو بالجمله بیک جان و دو قالب بودیم	در ره علم و عمل بر اثرش افزودیم
ناگهان بر اثر گردش روزان و شبان	رفت آن رابطه مهر و محبت زمینان
از مراعات و مودت نه نشانی مانده	از یکی بهر دگر وهم و گمانی مانده
نهی از باده دوشینه که پیمانہ شده	نغمه بلبل شیراز هم افسانه شده
آی تا این ره مسدود ز سر باز کنیم	در بسته بر رخ خویش دگر باز کنیم

ماضی من که شود بار دگر حال این جا      بلبلائش بکشایند دگر بال این جا  
 باده باز از رز شیراز مرتب سازم      از زمین تا بفلک باز شود پروازم  
 مرتفع از سر شوریده خمارم گردد      باز با حافظ و سعدی سرو کارم گردد

### ۲ - نظم پذیرائی

بقلم آقای زبید احمد منشی فاضل و مولوی فاضل در الله آباد  
 روز آدینه بتاریخ ۲۱ ربیع الاول سنه ۱۳۶۳ مطابق ۱۷ مارس ۱۹۴۴

حیف آن رشته قدیم گست  
 گشت ایران ز حال ما غافل  
 شکر ایند که از ورود شما  
 هند و ایران دگر بهم گشتند  
 این وفاق اتم مبارک باد  
 چشم داریم از خدای عباد  
 این روابط که بین هر دو رود  
 هندیان را بفارسی ربطیت  
 فارسی خازن تمدن ما ست  
 فارسی بس حبیب و مرغوب است  
 فارسی را چو روح بشماریم  
 ما پرستار فارسی هستیم  
 ای زبید نیازمند و زبون  
 تا ز مشرق طلوع مهر شود  
 جاه و اقبالتان شود افزون  
 عمرتان بس زخضر افزون باد  
 بند پاینده دولت ایران

بعد ازین هیچ امید نقش نبست  
 همچنین هند ماند ازو جاهل  
 گشت تجدید رسم صدق و صفا  
 مورد برکت و کرم گشتند  
 ارتباط اهم مبارک باد  
 کاین تعلق مدام قائم باد  
 باعث نفع جانبین شود  
 نتوان گفت پاره از بیست  
 فارسی نو بهار گلشن ما ست  
 فارسی بس عزیز و محبوب است  
 روح خود را چگونه بگذاریم  
 زمی ذوق این زبان مستیم  
 برد عاخم کن سخن اکنون  
 تا ز مغرب جمن بشرق رود  
 باد اعدای تان نکون و زبون  
 روزتان فرخ و همایون باد  
 باد محکم حکومت ایران



کامران باد و فد ایرانی شادمان باد و فد ایرانی

### ۳ - اثر استاد آقای رشید محمود

معلم اردو در « پرزید نسی کالج » مدراس

شهر مدراس تورا کار بسامان آمد ساز کارت فلک و طالع و دوران آمد  
 دست خود قطع کن ای طمنه زن محو کمال که بصد ناز و ادا یوسف کنعان آمد  
 فارسی مادر اردوست که اردو گوید بتهی قالب من روح ز ایران آمد  
 مرحبا آمدنت باعث خشنودی ما بسکه منت کش تو هند و مسلمان آمد  
 امیدوارم این عرایض مختصر بنده امروز در پیشگاه محترم دانشمندان فرهنگستان  
 محل توجه قرار گیرد گزارش‌های مفصل خود را در وقت دیگر تقدیم خواهم نمود.



هیئت فرهنگی ایران در کتابخانه دانشگاه علیکره

## بیانات آقای رشید یاسمی

استاد دانشگاه تهران و عضو هیئت فرهنگی ایران

هر چند فرهنگستان ایران بهمه شئون علمی و ادبی هندوستان علاقه دارد و هر يك از جنبه های فرهنگ و تمدن آن سرزمین را بنخواهیم شرح دهیم بموقع و شایسته خواهد بود ولیکن بنظر میرسد که اگر این چند دقیقه وقت را منحصرأ بمسئله زبان واصطلاحات علمی آنجا مصروف بدارم نزدیکتر بمقصود خواهد بود .

مردم هندوستان بجمیع یادگارهای باستانی خود علاقه مذهبی و احترام دینی دارند. با اینکه در اخذ عمارت تمدن جدید و اختراعات گوناگون مغرب زمین هیچ قسم اگر اهی ندارند و برخلاف بعض ممالک شرق دروازه های خود را بر روی آثار تمدنی فرهنگستان بسته اند. معذک آنچه را هم که از دیر باز داشته اند از دست نداده و نگاه داشته اند چنانکه در واقع سرزمین هند بمنابه موزه عظیمی است که در طی پنج شش هزار سال نمونه همه ادوار تاریخی در آنجا باقی مانده است نه بصورت مخزن و موزه را کد و بی اثر بلکه مانند دستور العمل زندگی و روش حیاتی، عبارت دیگر اگر کسی در احوال این ملت بزرگ چهارصد میلیونی دقت کند از ادنی مراتب مدیریت تا اعلی درجه حضارت را در آن رایج و متداول می بیند این نکته در طرز زندگی و آداب معاشرت و اسلوب لباس و انواع غذا و شیوه عبادات و شالوده معتقدات آنان آشکار است مثلاً در لباس و کفش و کلاه و دستار آنان چنان تنوعی دیده میشود که گوئی از روی عمد هر کسی میخواهد بوسیله پیچی جدید بر دستار یا رنگی تازه بر پای افزار یا رونقی مخصوص برگردن بند و گوشوار از سایر افراد ممتاز شود و ابدأ تقلید نکند. از این رو دانشمندان هند آن کشور را هند صد دستار و صد گفتار لقب داده اند. همین تنوعی که در لباس است در زبان نیز دیده میشود صرف نظر از صدها لهجه گوناگون که در این

اقلیم پهناور رواج دارد چندین زبان مستقل و بزرگ نیز میتوان شمرد که دارای مطبوعات و وسیلهٔ تعلیم و تعلم هستند و میلیونها مردم بآنها تکلم می نمایند از قبیل سانسکریت - پالی - تامیل - کنهیری - پنجابی - سندی - بنگالی - هندوستانی و اردو و غیره که اکثر روزنامه دارند و شعرا و نویسندگان مخصوص دارند و در مدارس تدریس هم میشوند. نمونهٔ محافظت آثار قدیم، نگاهداری لغت سانسکریت است و از اینجائ تفاوت هندوان و سایر اقوام در حفظ یادگارهای نیاکان معلوم میشود زیرا که سانسکریت لغت عتیق هنداست که با فرس قدیم و اوستائی برادریاخواهرشمرده میشوند در صورتی که ما هزاران سال است آن زبانها را ترك یا عوض کرده ایم هندوستان هنوز در نگاهداشت سانسکریت و استعمال آن برای مطالب علمی اصرار میورزد و این زبان را ورزیده و آماده برای ادای دقیقترین مطالب فلسفی و علمی شناخته است. شکی نیست که این اختلاف زبان یکی از عوائق بزرگ در راه یگانگی اقوام هند محسوب میشود و شاید بعضی اشخاص تعجب کنند که چگونه این ملت سعی نکرده است که با ایجاد يك فرهنگستان بزرگی در وضع اصطلاحات و ترویج يك زبان مشترك كوشش بنماید زیرا که در همه هندوستان انجمنی نظیر فرهنگستان ما که حافظ زبان و رافع حوائج علمی باشد وجود ندارد، جواب اینست که اولاً شدت تعلقی که اقوام هندی بزبان قومی خود دارند مانع از ترجیح یکی بر دیگری است. ثانیاً دو عامل بزرگ پیداشده است که تا حدی این احتیاج را رفع میسازد یکی زبان انگلیسی که در همه ایالات و کشورهای هند رواج دارد و زبان علمی محسوب میشود، دیگر زبان اردو که آن نیز در اکثر نقاط هند واسطهٔ تکلم شده و دوش بدوش زبانهای محلی سیر میکند و هر سال قدمی در راه تکمیل و تکامل بجلو بر میدارد و فعلاً يك زبان وسیع علمی شده است چنانکه دانشگاه عثمانیه حیدرآباد آنرا واسطهٔ بیانات علمی و آموزشهای خود قرار داده است پس در حالیکه زبانهای محلی و لهجه های بی شمار هند در قلمرو خودشان بر جای مانده و وسیلهٔ مکالمه هستند این دوزبان هم بدون تعلق بجائی، وسیلهٔ تفهیم و تفهم عموم هندیان بشمار آمده و اسباب سهولت مسافرت و معاشرت شده اند و الا دونفر هندی از شرق و غرب این کشور پهناور معلوم نبود که چگونه بدریافت مطالب

یکدیگر نائل میشوند. علت بقاء زبانهای قدیم رنگ مذهبی است که بآن داده شده مثلاً سانسکریت از آنجا که زبان دینی بوده باقی مانده است و اساساً در هندوستان هر چیزی که در پناه دین درآمد (و همه چیز در پناه دین است) از زوال و تغییر و تبدیل مصون خواهد ماند.

اما زبان فارسی در هندوستان - این مبحثی است که در این مختصر نمیتوان حق آنرا اداء نمود اجمالاً عرض میشود که از عهد مهاجرت آریاییها که در هزاره دوم قبل از میلاد بوده تا عهد هخامنشیان که صاحب قسمت شمال غربی هند و سند بوده اند و دوره اسکندر و خلفای او و اشکانیان و ساسانیان گرفته تا عهدی که فتوحات اسلام در زمان بنی امیه راه سند را باز کرد همواره سیل لغات و اصطلاحات فارسی بجاناب هندوستان جریان داشته است. در شهر میسور رونوشتی از یکی از لوایح عهد آسوکا پادشاه معروف هندوستان که در قرن سوم قبل از میلاد میزیسته بنظر رسید که متن آن بیکی از خطوط هندی بود ولی امضاء آن بخط خروشتی بود که از خطوط رایجۀ ممالک ایران و ماخوذ از آرامی بوده است.

نفوذ زبان فارسی بعد از تسلط غزنویان و غوریان و تیموریان خود مبحثی بزرگ است و اگر اجازه فرمایند بعداً در آن باب عرایضی خواهم نمود بطور خلاصه عرض میکنم که این زبان شیرین فارسی چنان در هندوستان تأثیر بخشیده و با همه احوال روحی و مصطلحات محلی آمیخته شده است که بمراتب از عربی در فارسی ولاتین در السنۀ اروپائی قویتر و رایجتر است چنانکه امروز بسی از فضایی هند بزبان فارسی چیز می نویسند و شعر میگویند در صورتیکه در ایران کسی بعربی شعر نمی سراید و کتاب تألیف نمیکند و در ممالک اروپا بلاتین شعر و کتاب تدوین و سروده نمیشود. نکته دیگر که فارسی را از عربی ولاتین ممتاز میسازد محبت و عشق فوق العاده است که که فضلا و اهل فوق هندوستان نسبت بزبان ما ابراز میکنند و احترامی که نسبت بشعرا و معروف ما مولوی و حافظ و سعدی و غیره اظهار میدارند در بعضی احوال قریب بتعصب و پرستش میرسد. فرط علاقه دانایان هندوستان بزبان فارسی از این نکته معلوم میشود که در اکثر بلاد هندوستان دانشمندان نزد ما آمده و از روی تأسف

میگفتند که «شما زبان فارسی را خراب کرده‌اید» و در این گفتار خود از روی کمال صمیمیت اظهار احساسات تأسف آمیز نسبت بزبان فارسی می‌کردند مثل اینکه آنها صاحب زبان هستند و ما بیگانه. دلیل آنها این بود که میگفتند زبان صحیح و اصیل فارسی همانست که سعدی و حافظ آنرا ساخته و مهر کرده‌اند و همین زبان در هندوستان آمده و باقی مانده است ما کلمات آن بزرگان را میخوانیم و میفهمیم ولی زبانی که الآن در ایران رایج است برای ما مفهوم نیست و بسیار بسیار از لسان سعدی دور افتاده است پس ما فارسی صحیح حرف میزنیم و شما فارسی فاسد شده و تحول یافته دارید. چرا زبان خودتان را این طور کرده‌اید؟

در پاسخ گفتم که کلام فصحا و نویسندگان بزرگ معاصر همان زبان شیرین قدماست ولی زبان مردم و زبان جراید طبعاً تحول یافته و تابع سیر افکار جدید شده است زبان فارسی در ایران ائت زنده متداول و رافع احتیاجات خلق است بنابراین با تبدیل احوال و ظروف و افکار و خیالات مبدل میشود تا بتوانند آنها را ادا کنند. علت اینکه شما محتاج نشده‌اید که فارسی قدیم را دست بزنید و عوض کنید اینست که زبان اردو را هم داشته‌اید هر تغییری و هر ترمیمی که لازم شده در آن زمان وارد کرده‌اید و فارسی را گذاشته‌اید این جواب بنا بر تسلیم بقول شما است که میفرمائید زبان سعدی و حافظ را نگاه داشته‌اید در صورتیکه عملاً اینطور نیست و تغییرات بسیار در همان زبان از طرف شعرا و نویسندگان هندوستان وارد شده و فارسی را از روی الگوی هندی برش جدید داده‌اید. اما فارسی متداول در ایران کنونی هر چند برای شما غریب و عجیب باشد در نظر ایرانیان تحول قهری کرده است و البته میان نویسندگان فعلی ایران هم از این لحاظ تفاوت هست بعضی عمداً شیوه جدیدی گرفته‌اند و بعضی تابع تحول قهری زبان شده و طبیعی چیز مینویسند. این نکته را هم باید در نظر گرفت که کشور ایران از حیث موقع جغرافیائی غیر از هندوستان است این کشور معبری است که تمدنهای گوناگون از آن سیر میکنند و لغات مختلف در آن وارد میشود در صورتیکه هندوستان بر کنار افتاده و در دو بیست سال اخیر کاملاً حدود و نفوذش محفوظ مانده و فقط تابع اصطلاحات انگلیسی شده است.

بعضی از فضایی هند فرهنگستان ایران را درست نمیشناختند و آنرا علت عمده تحول زبان فارسی و اخراج کلمات عربی می‌شمردند این بنده در کنفرانس مطبوعات بمبئی و همچنین در تالار دانشگاه علیگر اهمیت مخصوص فرهنگستان را که برای صیانت زبان فارسی از تطاول اصطلاحات اجنبی تأسیس شده و خدمتی که این دستگاه علمی بزبان فارسی نموده است بیان کردم . چون اشخاص بد خواه چنین وانمود کرده بودند که ایرانیان میخواهند لغت عربی را از سخن خود خارج سازند و مردم هندوستان کمال تأثر را از این حیث داشتند . توضیح دادم که این امر نه ممکن است نه مطلوب . عدم امکان آن از این احاطاست که عربی در رگ و ریشه زبان فارسی چنان آمیخته است که فارسی در زبان اردو یا لاتین در زبانهای فرانسه و انگلیسی و در عالم هیچ قوه‌ای قادر باین تصفیه نخواهد شد .

عدم مطلوبیت از آن رو است که عربی از هزار سال بلکه متجاوز بوسیله اساتید زبان و فصحای ایران در لغت فارسی داخل شده و کتب و اسناد تاریخی و ملی ما همه با این لغت مهر شده است . بیرون کردن عربی اگر هم ممکن بود مثل خارج کردن نمک از طعام و فلفل از کاری ( خورش هندی ) است که پس از آن چیزی بیمزه بجای خواهد ماند . کسی بدست خود ثروت خود را تباه نمیکند . زبان ماسرمایه ماست و پشتوانه این ثروت لغاتی است که فصحای ما بکار برده و سکه ایست که بر آن زده اند خواه ریشه آن عربی باشد خواه ترکی و خواه فارسی .

بنا بر این ابدأ ایران در این صدد نیست . علت اشتباه شما اینست که فرهنگستان ایران در موقع اخذ اصطلاحات علمی سعی کرده است که از ریشه فارسی تا ممکن باشد لغت بسازد و اگر هم بعضی لغات عربی تبدیل بفارسی شده است هزاران دلیل داشته که چون فنی و ذوقی است مجال بحث آن را نداریم . این عرایض موجب رفع سوء تفاهم گردید و عموماً بعظمت و وظیفه و مأموریت فرهنگستان ایران پی بردند . در غالب دانشگاهها بحکم طبیعت محتاج وضع لغات جدید برای بیان علوم جدید شده اند ولی در دانشگاه حیدر آباد این کار صورت وسیع تری بخود گرفته است زیرا که تدریس در سایر دانشگاهها بانگلیسی است و در این دانشگاه بزبان اردو است پس باید اصطلاحات

نودرارد و وارد کنند و همین عمل موجب شده که هزاران لغت ساخته و در کتب اردوی علمی بکار برده اند. تصور میکنم ارتباط فرهنگستان ما با مجامع وضع لغت حیدرآباد برای طرفین سودمند باشد. مثلاً شنیدم که برای هیدروالکترونیک کلمه برق آبی را ساخته اند و حتی الکترونیکاسیون را «برق‌بیدن» کرده اند از این نمونه معلوم میشود که شیوه کار برچه منوال است.

چون امروز مجال بیش از این نیست تصدیق را کم میکنم. در خاتمه معروض میدارم که این هیئت چند نفر از فضلاء هندوستان را در نظر گرفته اند که برای عضویت وابسته فرهنگستان پیشنهاد کنند و اکثر آنها از علما هستند و در دانشگاه لندن و غیره هم مقام علمی آنها محرز است. دانشمند محترم آقای حجازی عضو فرهنگستان ایران که قبل از مسافرت این هیئت در هندوستان بودند از دهلی سفری به حیدرآباد دکن کرده و در ضمن ملاقات رجال و فضلاء آن مملکت و در طی خطابه‌هایی که ایراد نمودند چنانکه باید بمعرفی فرهنگستان ایران پرداخته و توجه علمای آن سامان را بخدمات این بنگاه علمی جلب کرده اند. چنانکه مبلغی از طرف دولت دکن توسط ایشان فرستاده شده که بانظر فرهنگستان کتب سودمند خریدار سال شود همچنین در انجمن ادبی موسوم «به بزم» اقبال عضویت یافته و نظر با اهمیت فوق العاده‌ای که اقبال در میان مسلمانان هندوستان دارد و همچنین بمناسبت مقام عالی آن شاعر حکیم در ادبیات فارسی در نظر گرفته شده است که يك مجسمه تهیه و بهندوستان فرستاده شود و نیز در ساختمان مقبره اقبال مساعدت لازم از جانب دولت شاهنشاهی بعمل بیاید یا يك قطعه قالی ممتاز برای زینت مزار آن مرحوم تهیه و ارسال گردد.

بطور خلاصه عرض میکنم که هر تقدیر و تعظیمی نسبت بمرحوم اقبال بشود در قلوب یکصد ملیون مسلمان هندوستان تأثیر عظیم خواهد داشت و حقاً آن مرد بزرگ سزاوار این تکریم و تمجید هست و با اجازه فرهنگستان در جلسه خاصی شرح احوال و تفسیر اشعار او را بعرض خواهم رسانید.

## وابستگان فرهنگستان

بمناسبت گزارش هیئت فرهنگی اعزامی به هندوستان و پیشنهادی که جناب آقای حکمت بفرهنگستان ایران تقدیم نموده بودند بموجب مقررات، از طرف سه نفر آقایان پیوستگان (فروزانفر، یاسمی، گل کلاب) پیشنهادی بفرهنگستان تقدیم و بموجب آئین نامه کمیسیونی مرکب از آقایان: بهار، دکترغنی، حکمت، سیاسی، سعید نفیسی، تشکیل شد و سوابق معلومات و مراتب خدمات و شایستگی نه نفر از آقایان دانشمندان هندی که در عالم علم خدماتی انجام داده اند و بزبان و ادبیات فارسی علاقه دارند مورد تصدیق قرار گرفت و در سیصدمین جلسه مورخ ۲۹ خرداد ۱۳۲۳ با رأی مخفی عضویت وابسته آقایان تصویب گردید.

اینک برای شناسائی کامل مراتب و سوابق علمی آن آقایان بطور خلاصه معرفی نامه ایشان نگاشته میشود:

۱ - **دکتر محمد اقبال**، استاد تاریخ قدیم ایران در دانشگاه پنجاب است. از دانشگاه پنجاب باخذ درجه M.A. و از دانشگاه کمبریج بمقام دکتری فلسفه Ph.D. نایل شده، در فارسی و عربی صاحب اطلاعات وسیعه است. کتاب *راحة الصدور* راوندی و *تاریخ الدولة السلجوقیه و تمه صوان الحکمه* را تصحیح و تحشیه و طبع نموده است. دو سال قبل تاریخ تمدن ایران در عهد ساسانیان تألیف استاد کریستن سن دانمارکی را بزبان اردو ترجمه و طبع کرده و حواشی گرانبها بر آن افزوده است. دکتر اقبال شخصاً مردی عمیق و متین است و بزبان فارسی علاقه بسیار دارد. در اواخر سال ۱۳۱۳ بتهران آمده است. در باب ادبیات فارسی تألیفات دیگر بزبان انگلیسی انتشار داده است.

۲ - **دکتر سر ضیاء الدین احمد**، رئیس دانشگاه اسلامی علیگر دارای نشان افتخار از امپراطوری هند و صاحب درجه M.A. از دانشگاه کمبریج (کالج نرینیته) و مقام دکتری در فلسفه از دانشگاه کوتین گن (آلمان) و دکتری علوم از دانشگاه الله آباد میباشد یکی از معروفترین علمای ریاضی هندوستان و از علمای مشهور آموزش و پرورش است. در پاریس و بولونی و الازهر مصر تحصیلات نموده است. فعلاً عضو شورای دانشگاه کلکته نیز میباشد کتابی که فعلاً از ایشان در دست است راجع است بطرز



های مختلف آموزش و پرورش در مالک هندوستان و انگلستان و فرانسه و آلمان که آخرین طبع آن در ۱۹۲۹ در لندن صورت یافته است .

۳. پرفسور هادی حسن استاد ادبیات فارسی در دانشگاه اسلامی علیگر است. از دانشگاه کمبریج باخذ درجه M.A و درجه M.Sc. و مقام دکتری فلسفه. Ph.D نایل آمده است از تألیفات او یکی کتابی است بانگلیسی بنام «مطالعات در ادبیات فارسی» و دیگر «کشتی رانی دولت شاهنشاهی ایران از قدیمترین ازمینه تا کنون» که بسیار مورد توجه دانشمندان اروپائی گردیده است. تحقیقات او درباره شعرای ایران از قبیل رضی الدین نیشابوری و فلکی شیروانی و قطران تبریزی معروف است و دیوان آنرا بطبع رسانیده. نطق و حافظه او و مقدار اشعار و امثال فارسی که از بردارد فوق العاده است. تا کنون دوبار بایران مافرت و مطالعات محلی کرده است. قسمتی از افسانه های تاریخی هندوستان را تحت عنوان سرگذشت شاکونتالا از سانسکریت بانگلیسی ترجمه و بنظم آزاد در آورده است که در نظر اهل اطلاع از دوزبان دارای مقام از جمند است.

۴. سر تییج بهادر سپرو - دارای درجه M.A از دانشگاه بنارس و حیدرآباد، و دکتری حقوق از آکسفورد دارای نشان ستاره هند و عضو عالیترین دادگاه لندن، و عضو مجلس مقننه امپراطوری انگلستان، و عضو سنای دانشگاه الله آباد و دانشگاه بنارس میباشد. در علوم اجتماعی و حقوقی و سیاسی تألیفات متعدد دارد و از طرفداران زبان فارسی و از مشوقین ادبیات ایران بشمار میآید.

۵. سر رستم سانی - از پارسیان محترم و دانشمند بمبئی و نایب رئیس انجمن ایران لیک است. در سال ۱۹۴۲ ریاست دانشگاه بمبئی را داشته است. دارای درجه M.A و صاحب تألیفات متنوع و سودمند است که بعضی از آنها ذیلاً ذکر میشود.

۱ - ترجمه منطق الطیر عطار بانگلیسی. ۲ - مذهب حیات نیک یا تحقیق در باب دین زردشتی. ۳ - تحقیق در باب مذهب آب پرستی. ۴ - ترجمه حال شعرای دربارهای ایران و هند با مقدمه مرحوم فروغی رئیس فرهنگستان ایران. ۵ - کتاب راجع بحفاظت اطفال. ۶ - مقدار زیادی کتب و رسالات بزبان انگلیسی و کجراتی دارند که مربوط بمعارف و بهداشت است. چندین رمان هم بزبان کجراتی تألیف و طبع کرده است.

سررستم‌سانی مدیریت دوروزنامه معروف قیصر هندو ایندین اسپکتاتور را داشته و نسبت بایران علاقه و محبت شدید دارد چنانکه اخیراً در حادثه زلزله کرکان برای جمع آوری اعانه در بمبئی مقدم شده و مبلغ سی هزار روپیه تهیه و بتهران ارسال داشته و چندین بار بایران آمده و مطالعاتی برای تأسیس بنگاههای صنعتی نموده است.

٦. آقای قاضی تلمذ حسین عضو دارالترجمه حیدرآباد دکن - یکی از علماء و دانشمندان معروف است که دارای مطالعات وسیع در ادبیات عربی و فارسی میباشد. یکی از کتب معروف او مرآة المثنوی است که خود شاهکاری محسوب میشود. کلیه مثنوی را بترتیب مواد و مطالب دسته بندی کرده و مجدداً بطبع رسانیده است و این خدمت او برای اشخاصی که طالب استفاده از معارف مثنوی باشند نظیر ندارد.

٧. سرجنان درالگهش - دکتر در علوم از دانشگاه لندن و دانشگاه کلکته و رئیس انجمن شیمیائی هندوستان میباشد در ١٩٣٩ ریاست کنکرة علوم را داشته و فعلاً رئیس بنگاه علمی بنکالور (ایالت میسور) است که مخصوص تحقیقات علمی عالی میباشد. در فیزیک و شیمی صاحب تألیفات معتبر است و علاقه فوق‌العاده بایران و زبان و ادبیات فارسی ابراز میدارد.

٨. دکتر نظام‌الدین استاد دانشگاه عثمانیه حیدرآباد - دارای دیپلم دکتر از دانشگاه کمبریج است. در جشن فردوسی نماینده دولت هندوستان بوده و بمشهد و تهران نیز آمده. از جمله خدمات عمده که بادیات فارسی کرده است جمع آوری مآخذ جوامع‌الحکایات عوفی است که سالها در باره آن قبول زحمت کرده است. برای ترویج زبان فارسی هم تألیفاتی در هندوستان منتشر ساخته و چندین خطابه سودمند در باب فرهنگستان ایران ایراد نموده و کمک بزرگی بمعرفی ایران در بلاد هندوستان کرده است.

٩. افضل العلماء دکتر محمد عبدالحق - دارای درجه M.A و مقام کتری در فلسفه PH.D و رئیس دانشکده محمدی مدرس هندوستان است. این دانشمند در ادبیات عربی و فارسی صاحب تحقیقات سودمند و معتبر است دیوان ابن سناء‌الملک را با تصحیح و تحشیه بطبع رسانیده و یک مجموعه نفیس از کتب خطی و چاپی قدیم فارسی فراهم آورده و نسبت به پیشرفت زبان فارسی دارای علاقه بسیار است.

# فرهنگستان نامه

جیب نیمائی سردبیر

رشید یاسمی مدیر

سال دوم - شماره دوم

۱۳۲۳

## فهرست مندرجات

<u>صفحه</u>	<u>نویسنده</u>	<u>عنوان</u>
۱	مرحوم حسن اسفندیاری	سخن رانی در فرهنگستان
۶	جناب آقای دکتر قاسم غنی	ترجمه احوال پرفسور بیکلسن
۱۳	آقای علی اکبر دهخدا	پژوهشنامه استاد محترم
۱۷	د د د	فرهنگ زبان فارسی
۳۷	ترجمه جناب سر تیپ مقتدر	بلبل و گل
۴۴	آقای عبدالعظیم قریب استاد دانشگاه	پساوندهای انصاف و مالکیت
۴۹	بیانات جناب آقای دکتر متین دفتری - خطابه جناب آقای حکمت	مجلس سوکواری (خطابه جناب آقای سمیعی -

نامه فرهنگستان هر سه ماه یکبار منتشر میشود بهای هر شماره ۱۰ ریال است  
 محل فروش: دبیرخانه فرهنگستان - کتابفروشی های ابن سینا - دانش - آذر (خیابان سعدی)

صحیح

نیست که

باش

غلط

۱۳ سطر ۵ نیست

۱۴ سطر ۲۶ باش

# فرهنگستان نامه

سال دوم

بهمن ماه ۱۳۲۳

شماره دوم

## سخنرانی جناب آقای حسن اسفندیاری در فرهنگستان

این بنده خوب میدانم که سخنوری حق اشخاصی است که دارای معلومات عالیہ و فضائل کامله و اطلاع بمسائل مقتضیه بوده بعلاوه صاحب حافظه قوی و بیان شیرین و مؤثر باشند. بنده چون دست خود را از این مزایا خالی و چننه خویش را تهی میدانم همیشه از زحمت دادن با آقایان محترم احتراز داشته و با اینکه امر و اشاره آقای رئیس محترم فرهنگستان را بر خود مطاع میدانم میخواستم از خدمتشان تقاضا نمایم بنده را از این موضوع معاف فرمایند ولی مذاکرات سابق و لاحق فرهنگستان و بالخصوص اظهاراتی که اخیراً راجع بوظایف این مؤسسه بمیان آمد بنده را بواسطه علاقه که بهم آقاها و اعضای محترم فرهنگستان و وقت ذقیمتشان دارم و حیف میدانم که تضییع اوقاتشان بشود بصدا آورد این است بابتی اسبابی نه برای سخنوری بلکه خواستم فقط چند کلمه محض تذکر آقاها گرامی خودم عرض نموده حق خود را در تذکر خاطر عزیزشان ادا کرد باشم.

همه آقاها مستحضرند و اشخاصی که از اول تاسیس فرهنگستان بعضویت آن معین شده اند خوب میدانند که مقصود از تاسیس این اساس چه بوده اگر زائد

نباشد برای یاد آوری قدری را که در نظر دارم عرض میکنم. از چندی باین طرف بعضی باین فکر وارد شده بودند که کلمات خارجی در زبان فارسی بخصوص لغات و عبارات عربی بطور اغلبیت جای کلمات خود زبان را گرفته است و باید کوشش کرد که لغات فارسی باز جای خود را در زبان بدست بیاورد این فکر که در مقام سلطنت بی سابقه نبود اشخاص هم عقیده موقع را مناسب دیده در تقویت این قصد اهتمام میکردند اعلیحضرت هم قصد خود را پنهان نمیکردند یعنی منظورشان این بود که زبان فارسی حتی المقدور از لغات خارجی منقح باشد و تا بتوان عبارات فارسی را بی مداخله لغات خارجی بیان نمود و مسلم بود این نظر پادشاه اطرافیان را تشویق میکرد باینکه آنرا ترویج و بموقع عمل بگذارند و بلکه مقداری هم بمبالغه پردازند بهمین جهت بدخواه خود لغاتی بسازند بطوری که این عمل بجریان افتاده بکار خطرناکی مبادرت شد ولی از حسن اتفاق طولی نکشید خود پادشاه و اشخاصی که علاقه بزبان فارسی داشتند متذکر و ادا شدند این اقدام را تحت اصولی در آورند که از هر ج و مرج جلو گیری شود. بنا بر این انجمنی از اشخاص مستحضر در نظر گرفته شد تا کار انتخاب لغات و خارج کردن لغات خارجی و طرز بیان و کتابت را دستوری تدارک نمایند. در اینجا انصافاً باید اعتراف کنم که شخص پادشاه عقیده شان با فراط دیگران نبود زیرا خود بنده که با ایشان عیب کار را امضا کرده میکردم موافق بودند و ملاحظه میفرمائید از الفاظ اعلیحضرت و علیا حضرت و ولیعهد و وزیر و غیره با وجود پیشنهادهایی که تقدیم نموده بودند تغییر آنها را اجازه ندادند. باری باید تصدیق کرد این انجمن که بعد با اسم فرهنگستان نامیده شد با اینکه مقداری مجبور بود راجع بلغات نظر مقامات عالیه را رعایت کند خدمتی از جلو گیری این مفسده بعمل آورد که بایستی از مقاومت آقایان اعضای محترم آن همیشه قدردانی کرد بلی بسیاری از لغتهای موضوعه دیگران بفرهنگستان نسبت داده شد و بعضی لغات غیر مانوس که محل نظر بود در ضمن لغتهای فرهنگستان طبع و نشر گردید. ولی همینکه قدری حرارت مسببین فرو نشست و عیب کار روشن شد فرهنگستان در صدد اصلاح لغات موضوعه برآمده در آنها تجدید نظر کرد و مقداری هم این کار

پیشرفت ولی ناقص ماند. در ابتدا فرهنگستان خود را مکلف میدانست در جمع آوری لغات و تدارك فرهنگ جامعی اقدام مؤثر نماید و در اصلاح عبارات که رو به فساد می‌رود بطوریکه وظیفه این مؤسسه است قدم پیش گذارد چنانکه مردمان ذی نفع این انتظار را کاملاً داشته و دارند ولی متأسفانه هیچیک بانجام نرسید و این خدمت مهم که همه آرزومند هستند بی نتیجه ماند اما مثل اینکه همیشه فرهنگستان در جستجوی اقدامی است که خدمت مهمی باساس علم و ادب در زبان شیرین فارسی بنماید هرچندی یکبار در اینکه چه باید کرد و چه برنامه باید تهیه نمود مذاکره میشود و مکرر وقت جلسات صرف شده انجام نیتی که در نظر آقایان است معوق میماند و گویا بواسطه یأس و بی تکلیفی در این موضوع بعضی از آقایان اعضاء که وجودشان نافع بود ترك حضور جلسات را ترجیح دادند.

بدیهی است هر کس علاقه بحیثیت این مؤسسه و مقام نبیل اعضای آن دارد متأسف میشود که هیئتی مانند اعضای محترم فرهنگستان که از منتخبین فضایی عصر و جز يك استثناء که در خود می بینم همه دارای معلومات عالی و اطلاعات کافی استاد بیان و بنان هستند و غالب آنها عمر خو را در ترویج علم و ادب صرف کرده اند و از روی استحقاق مقام معلمی و استادی را حائزند با این نیت مقدس که دارند هر هفته جمع شده و متفرق شوند بدون اینکه بطرف مقصود پیشرفتی بشود و حال آنکه در مقابل دیده میشود جریبان زبان بحال خود باقی احتیاج مردم بلغات رفع نشده کتابهای درسی موجب زحمت دانش آموزان و گمراهی دانشجویان بوده لغات طبع شده مورد اعتراض، و اهل صنعت و معارف باسبیل کلمات خارجی در استعمال اصطلاحات علمی سرگردان، عبارات ناروا از بعضی قلمها جاری، و هنوز بدبختانه يك لغت بی عیب جامع وافی از زبان فارسی در دست کسی نیست و با همه عیب جوئی که میشود دستور مفید و هدایت نافی برای طرز نویسنده کی نموده نشده است در صورتی که حقیقه همه انتظار و آرزو دارند کاری از فرهنگستان ظهور نماید که موجب انتفاع عمومی باشد. چون بنده احساس میکنم همه آقایان در این مقصد و منظور هم عقیده هستند عرض

میکنم بزرگترین تکالیفی که حیثیت و اعتبار و افتخار ایران و ایرانی را دربردارد باین فرهنگستان مرجوع است و اعضاء آن این بار بزرگ را برعهده دارند. امسال قریب ده سال است فرهنگستان تأسیس شده وقتی ملاحظه میشود چندان کار مفید و مؤثری برطبق اساسنامه بعمل نیامده و اگر گاهی اقدامی شده بانجام نرسیده. همه میدانند که شأن و حیثیت هر قومی بسته بزبان آن قوم است و وقتی درمیدان معارف و صنایع دنیا نتواند خود آرائی کند و وافی بمراد باشد از درجه اهمیت ساقط میشود. ایران بزرگترین سرمایه که دارد و در دنیا بدان معروف است آثار قلمی زبان است اگر این آثار از خطرات نقصان حفظ نشود و در تکمیل آن کوششی بسزا بعمل نیاید گناه بزرگی شده است، بنده تصور میکنم با وجود اساسنامه روشنی که برای فرهنگستان تنظیم شده و رسمیت دارد دیگر نباید در صدد تدارک برنامه جدیدی بود اگر همان ماده دو اساسنامه رعایت شود تکلیف کار روشن خواهد بود. این است که باز از باب تذکر عرض میکنم فرهنگستان باید اولاً کتابهای درسی مدارس را توجه نموده نقص و اشکال و اعتراض را از آنها مرتفع نماید که کتابهای درسی منقح بدست استاد و شاگرد داده شود. ثانیاً برطبق اساسنامه باید بطور جدی در فکر تدوین يك لغت جامع کافی بوده و نقص لغات را تکمیل ورد و قبول و صحیح و سقیم را روشن نمود دلایل و شواهدی اگر لازم باشد درج کرد که بتوان گفت زبان فارسی هم مثل سایر زبانهای زنده دنیا دارای لغت و قاموس است. ثالثاً در طرز نوشتن و تسهیل طرز آموزش آنچه مقتضی است دستورات مفیده صادر نمود و بترویج بهترین نسخ ادبی اهتمام شایسته کرد و مراقب بود که اساسنامه رسمی فرهنگستان بانجام رسیده تردیدی قائم مقام آن نشود البته برای کمک باین فرهنگستان مراجعه به لغتهای طبع شده فرهنگستان و اصلاح ورد و قبول آن از لوازم است و برای تکمیل کتاب لغت جمع آوری لغتهای منتشر در نواحی مختلفه کشور واجب است تا کار ولو مدتی تقاضا نماید بطور کامل و وافی بانجام برسد برای کمک بادبیات زبان و طرز نوشتن صحیح و جلو گیری از عبارات ناروا یکی از چیزهای لازم مجله فرهنگستان است که بایستی طوری ترتیب داد که لااقل ماهی يك نسخه طبع و نشر شده این عمل دوام داشته باشد با



داشتن رجال نامی فضل و ادب در فرهنگستان عجب است اگر ماهی یکبار نتواند مجله بیرون بدهد. این مجله لازم نیست سرایا از مقالات اعضای خود فرهنگستان تنظیم شود بلکه منافی نیست که از مقالات دیگران که سودمند بمقصود باشد ضمناً در آن درج نمایند مثلاً گفته میشود که آقایان هر يك روزی در موضوعی سخنرانی نمایند این سخنرانیها وقتی متعدی بخارج نباشد چه نتیجه از استفاده چند نفر اعضای حاضر خواهد داشت. مردم باید از مقالاتی که فرهنگستان مینویسد یا میگوید مستحضر و مستفیض شوند برای اینکه تصور قسوری بفرهنگستان نرود عرض میشود که مسلم است تدوین لغت جامع و طبع مجله و تدارك دستورات لازمه مقتضی مصارفی است که بدون کمک مادی بمقصود نمیشود رسید البته سزاوار است که وزارت فرهنگ در بودجه فرهنگستان توجه و اقدامی کرده و دولت و مجلس هم مساعدت کافی بفرمایند که این خدمت بزرگ قرین انجام شود.

امید است آقایان محترم عرابضی را که صمیمانه برای حفظ حیثیت فرهنگستان و اعضای محترم آن تقدیم می نمایم مورد توجه قرار داده و با اجرای اساسنامه رسمی فرهنگستان که محل انتظار عموم است زودتر مبادرت فرمایند.

بقلم جناب آقای دکتر قاسم غنی

## پروفسور رنالد الین نیکلسن

یکی از مستشرقین دانشمند و بنام معاصر پروفسور رنالد الین نیکلسن مستشرق معروف انگلیسی است که مخصوصاً در تحقیقات تصوف اسلامی اطلاعات وسیع و تخصص بسزائی دارد و در این موضوع صاحب تألیفات عدیده است .

رنالد الین نیکلسن در ۱۹ اوت ۱۸۶۸ میلادی مطابق ۲۹ ربیع الثانی ۱۲۸۵ قمری متولد شده و از آغاز جوانی بتحصیل دو زبان بزرگ شرقی عربی و فارسی و فرا گرفتن علوم و آداب اسلامی پرداخته و تا بحال منظمآ و بدون انقطاع با نهایت دقت و شور و شوق و همت بطبع و ترجمه آثار عربی و ایرانی و بحث و تحقیق در آنها و تألیفات عدیده در مباحث اسلامی و تعلیم و تدریس آنها اشتغال داشته است .

پدر و جدّ این مستشرق دانشمند نیز از فضلاء معروف عصر خویش بوده اند . رنالد الین نیکلسن نخست در دانشگاه ابردین در اسکاتلند که پدرش در آنجا معلم تاریخ طبیعی بود سپس در دانشگاه کمبریج تحصیلات ادبی منظم و عمیقی کرد و ادب یونانی و لاتینی را بخوبی فرا گرفت و در این موضوع است که در کمبریج بامتیاز علمی نایل گردیده از منتسبین ( کالج تری نیته ) محسوب شد .

در همان اوان تحصیل بمطالعه و تحقیق در آثار و تمدن اسلامی پرداخت زیرا بواسطه آنکه جدش از مستشرقین عربی دان و از مورخین دول اسلامی غرب یعنی اندلس بشمار میرفت از ایام کودکی در مصاحبت جد خویش اندکی بلفت عربی آشناسد و بان علاقه داشت .

نیکلسن در کمبریج نزد جمعی از مستشرقین عصر خود بآداب و آثار و معارف اسلامی آشنا شد و در سال ۱۸۹۲ میلادی باخذ گواهی نامه ( دیپلم ) در السنه هندی نایل گشت و سال بعد بعضویت هیئت مدیره تریینی نی برگزیده شد و برای موضوع « رساله اجتهادیه » ( تز ) خود دیوان شمس تبریزی مولانا جلال الدین رومی را

انتخاب کرد و بعدها در سال ۱۸۹۸ همان رساله را که عبارت از منتخبی از غزلیات دیوان شمس تبریزی بود بانگلیسی ترجمه نموده متن و ترجمه آنرا با بعضی ایضاحات و حواشی بطبع رسانید .

از خوشبختی های پروفور نیکلسن تلمذ او نزد مرحوم پروفور ادوارد برون مستشرق معروف و دانشمند است که با کمال شور و شوق و حرارت عمری را در ادبیات عربی و فارسی گذراند و خدمات گرانبھائی بادب ایران و احیای کتب اسلامی کرد . آقای نیکلسن در سال ۱۸۹۱ از نعمت آشنائی با پروفور برون و تلمذ نزد او برخوردار شد و این در موقعی بود که مرحوم پروفور برون تازه از سفر یکساله بایران مراجعت کرده بود و از این تاریخ تا پایان عمر پروفور برون در سال ۱۹۲۶ یعنی مدت سی و پنج سال دوست و مصاحب و همکار او محسوب بود .

آقای نیکلسن نه فقط از اطلاعات وسیع ادبی مرحوم برون بهره مند شد بلکه از شور و شوق و همت و فعالیت و حقیقت جوئی و فضائل روحانی و معنوی او نیز بهره فراوان برد . خود نیکلسن در جائی نوشته است که : « اولین دفعه ئی که ادوارد برون را دیدم در ۱۸۹۱ بود و هیچوقت فراموش نخواهم کرد که قیافه جذاب و شخصیت قوی و فضائل معنوی او تا چه پایه در من مؤثر واقع شد . ادوارد برون انسان ممتازی بود و بصفات مردمی آراسته بود و اینکه در تعداد بزرگترین مستشرقین بشمار است بآن جهت است که کم کسی مانند او تمام عمر خود را وقف مطالعه زندگی و فکر و ادب شرق کرده است . »

پروفور رفالدالین نیکلس همینکه بزبان عربی و فارسی و آداب و آثار این دو زبان بزرگ احاطه یافت علاقه مخصوصی بتصوف و عرفان و آثار و آراء عرفا و متصوفه پیدا کرد و از آغاز جوانی بحث و تحقیق در آثار متصوفه را مورد علاقه مخصوص قرار داد و چنانکه اشاره شد در ۱۸۹۸ یعنی در سن سی سالگی منتخبی از اشعار دیوان شمس تبریزی را بانگلیسی ترجمه نموده متن و ترجمه آنرا بطبع رسانید و در باره این ترجمه است که پروفور ادوارد برون نوشته است که : « کمتر ترجمه شعر شرقی بنظم انگلیسی بخوبی وصحت اشعار نیکلسن دیده ام . »

نیکلسن بعد از طی مراحل تحصیلی و بعضی مطالعات تخصصی در ستراسبورگ ولیدن در سال ۱۹۰۱ میلادی در دانشگاه لندن بسمت استاد زبان فارسی برگزیده شد اما سال بعد بکمبریج مراجعت کرد و اندکی بعد یعنی در سال ۱۹۰۳ میلادی که مرحوم ادوارد برون بسمت استادی زبان عربی در دانشگاه کمبریج برگزیده شد استادی زبان فارسی هم در دانشگاه مذکور به نیکلسن محول گشت و این همکاری و همنشینی با برون برای تحقیقات و مطالعات مخصوصاً در رشته تصوف و عرفان که مورد علاقه شدید برون هم بود بسیار مفید واقع شد.

مرحوم ادوارد برون خود از شیفتگان مبحث تصوف و عرفان بود و نه فقط علماً با مواضع عرفانی و مسائل متصوفه آشنائی داشت بلکه با بعضی از بزرگان صوفیه عصر خویش و صاحب‌دانی امثال مرحوم حاج پیرزاده نشست و برخاست زیاد نموده بود و او است که اهمیت و زیبایی تصوف و عرفان اسلامی را به نیکلسن نشان داد و او را بتأثیر عمیق تصوف در ادب عرب و ایران متوجه ساخت.

آقای نیکلسن بعدها در این موضوع مهم از متخصصین عالمقام شد و بکارهای مفید و بزرگ توفیق یافت که یکی از آن کارها طبع و ترجمه کامل مثنوی مولانا جلال‌الدین رومی است که از شاهکارهای علمی محسوب است و شاید قریب بیست سال عمر او صرف این کار مهم شده باشد.

از تصادفات شایان توجه یا از دلایل حسن انتخاب و سلامت ذوق و خوبی قریحه پروفیسور نیکلسن است که نخستین اثری که از او بطبع رسید منتخباتی است از دیوان «شمس تبریزی» مولانا جلال‌الدین رومی با ترجمه انگلیسی و آخرین اثر مهم او طبع و ترجمه مثنوی مولانا رومی است.

در فاصله بین این دو کار بزرگ مرتباً و منظمآ آثار دیگری در ادبیات عرب و ایران و مباحث و مواضع اسلامی از او بظهور رسیده ولی چیزی که بیشتر از همه جالب توجه او بوده تصوف و عرفان بوده است و می‌گفته که: «شعرای بزرگ ایران» باستثنای معدودی، فکر و فلسفه خود را از صوفیه اخذ کرده اند» و بعقیده او هر محصل زبان و ادبیات فارسی باید بخوبی بتاریخ صوفیه و عقائد و آراء آنها آشنا شود.

نیکلسن از ۱۹۰۳ تا ۱۹۲۶ در کمبریج بتعلیم زبان و ادبیات فارسی اشتغال داشت و در این مدت بیست و سه سال جماعتی را تربیت نمود و چون در سال ۱۹۲۶ ادوارد برون وفات یافت پروفسور نیکلسن جانشین او گردیده استادی زبان عربی را در کمبریج بعهدہ گرفت و تا سال ۱۹۳۳ باین سمت بر قرار بود و در این سال بحکم آنکه اساتید در شصت و پنج سالگی باید متقاعد شوند از کار تعلیم کناره جسته جای خود را بیکى از شاگردان فاضل خود « استوری » سپرد. ولى باسمت « پرفور اقتخاری کمبریج » با کمال شور و حرارت و عشق و علاقه و دقت و کنجکاری که از خواص اهل علم و معرفت است در ارشاد و راهنمایی متعلمین بآداب و علوم شرقی و افاضه بآنان اهتمام داشته و دارد و پیوسته سرگرم تألیف و ترجمه و تصنیف بوده و هست.

پروفسور نیکلسن علاوه بر طبع و نشر مقالات مفیده و تحقیقات سودمند در مجلات مستشرقین و دائرة المعارف اسلامی و مقدمه و تقریظ بر کتب شرقی چندین کتاب مهم شرقی را از عربی و فارسی با مقدمه و حواشی و فهارس و تزییلات و ایضاحات مفیده بطبع رسانیده و دنیای علم و ادب را سپاسگزار همت بلند و دانائی وافر خویش ساخته است.

کار عملی و ادبی نیکلسن هم از حیث کمیت زیاد است و هم از حیث کیفیت کار شایان تحسینی است باین معنی که نیکلسن اضافه بر آنکه یکی از پرکارترین و زحمت کثرترین علمای معاصر است دارای ذوقی لطیف و قریحه و سلیقه پسندیده بوده است. کارهای علمی و ادبی آقای نیکلسن را بچند طبقه میتوان قسمت کرد: قسمتی عبارت از چند مجلد تألیف است بانگلیسی درمباحث مختلفه از قبیل « تاریخ ادبیات عرب » و « عرفای اسلام » و « مطالعات در تصوف اسلامی » و امثال آنها. قسمت دیگر عبارت است از ترجمه بعضی از کتب مهمه عربی و فارسی بانگلیسی از قبیل ترجمه « کشف المحجوب » هجویری غزنوی، و ترجمه کامل مثنوی مولانا جلال الدین رومی، و ترجمه منتخباتی از دیوان شمس تبریزی، و ترجمه دیوان محبی الدین ابن العربی موسوم به « ترجمان الاشراف ».

- قسمت دیگر از کارهای علمی او طبع و احیای بعضی از کتب مهمه عربی و فارسی است با مقدمه و حواشی و فهرس مفیده از قبیل طبع متن فارسی مثنوی مولانا رومی و طبع تذکرة الاولیای عطار و « کتاب اللع فی التصوف » ابونصر سراج طوسی .
- ذیلاً فهرستی از کتب و آثار او را تا آنجا که اطلاع حاصل کرده ایم ذکر میکنیم:
- ۱ - « منتخبات از دیوان « شمس تبریزی » مولانا جلال الدین رومی که متن و ترجمه آن بانگلیسی با مقدمه و حواشی و تعلیقات در ۱۸۹۸ میلادی در کمبریج بطبع رسیده است . ( چاپ تازه آن چاپ بمبئی است در ۱۹۳۷ ) .
  - ۲ - شرح و ترجمه قسمتی از رساله الغفران ابی العلاء در روزنامه انجمن آسیائی همایونی انگلیسی در سال ۱۹۰۰ و ۱۹۰۲ میلادی .
  - ۳ - « تذکرة الاولیاء » عطار در دو جلد که جلد اول آن در سنه ۱۹۰۵ و جلد دوم در سنه ۱۹۰۷ در لیدن با اضمام فهرس سه گانه و فرهنگ لغات نادره که در آن کتاب مستعمل است با اضافه مقدمه فارسی بقلم استاد علامه آقای محمد قزوینی در ترجمه احوال عطار بطبع رسیده است . ( چاپ دیگر آن در طهران در ۱۳۲۱ هجری شمسی ) .
  - ۴ - تاریخ خزر جی یعنی تاریخ ملوک رسولی یمن با مقدمه V. Redhouse که به اهتمام مرحوم ادوارد برون و نیکلسن و A. Rogers در دو جلد متن و ترجمه انگلیسی از ۱۹۰۶ بیعد بطبع رسیده است .
  - ۵ - ترجمه احوال عمر بن الفارض و ابن العربی در روزنامه انجمن همایونی انگلیسی در سال ۱۹۰۶ میلادی .
  - ۶ - « تاریخ ادبی عرب » بانگلیسی که در ۱۹۰۷ در لندن بطبع رسیده است .
  - ۷ - « رباعیات عمر خیام » ترجمه ادوارد فیتز جرالد با مقدمه و حواشی نیکلسن ( و تصاویر ژیلبرت جیمس ) که در ۱۹۰۹ در لندن بطبع رسیده است .
  - ۸ - فهرس ثلاثه یعنی فهرست اسماء رجال و فهرست اسماء اماکن و قبائل و فهرست اسماء کتب تاریخ گزیده حمدالله مستوفی طبع عکسی اوقاف گیپ که در سال ۱۹۱۰ میلادی در لیدن بطبع رسیده است .
  - ۹ - ترجمه انگلیسی « کشف المحجوب » علی بن عثمان الهجویری الفزنوی

متوفی در حدود ۴۷۰ هجری که قویترین کتاب فارسی است در تاریخ تصوف و اقوال و آراء صوفیه در ۱۹۱۱ بخرج موقوفه کیپ در لندن بطبع رسیده است ( چاپ مجدد آن لندن ۱۹۳۶ ).

۱۰- ترجمان الاشواق متن و ترجمه ابن العربی لندن ۱۹۱۱ .

۱۱- « عرفای اسلام » لندن ۱۹۱۴ میلادی.

۱۲- « کتاب اللمع فی التصوف » تألیف ابو نصر عبدالله بن علی السراج الطوسی که در ۱۹۱۴ میلادی در لیدن در جزو سلسله کتب اوقاف کیپ با مقدمه انگلیسی در پنجاه صفحه و ترجمه ملخصی از متن کتاب در ۱۲۱ صفحه با انگلیسی با انضمام فهرستی از لغات و اصطلاحات خاص صوفیه و فرهنگی در توضیح لغات مشکله بعلاوه فهارس رجال و اماکن و قبائل و کتب و غیر ذلک .

۱۳- ترجمه انگلیسی اشعار عارفانه محمد اقبال موسوم به « اسرار خودی » با مقدمه و حواشی که در ۱۹۲۰ در لندن بطبع رسیده است .

۱۴- فارسنامه ابن البلخی که ۱۹۲۱ با اهتمام ژ. لسترانچ و پروفور نیلکن در جزو سلسله مطبوعات اوقاف کیپ در کمبریج بطبع رسیده است .

۱۵- « مطالعات در باب شعر اسلامی کتابی است با انگلیسی که در ۱۹۲۱ در کمبریج بطبع رسیده است .

۱۶- « مطالعات در باب تصوف اسلامی » تألیفی است که در ۱۹۲۱ در کمبریج بطبع رسیده و تحقیقاتی است درباره ابو سعید بن ابی الخیر و « انسان الکامل » جیلی و « قصیده عینیه » جیلی و « فصوص الحکم » ابن العربی و اشعار ابن الفارض .

۱۷- ترجمه انگلیسی منتخباتی از نظم و نثر شرقی که در ۱۹۲۲ در کمبریج بطبع رسیده است و عبارت از جنگی است از اشعار عالی عربی و فارسی یا قطعات نثری این دو زبان از قبیل گفته های منظوم یا منثور ابو سعید بن ابی الخیر و عمیق بخارائی و انوری و فریدالدین عطار و بابا کوهی شیرازی و دقیقی و فردوسی و حافظ و جلال الدین رومی و کسایی و جامی و معزی و رودکی و سعدی و عنصری .

۱۸- The idea of person ality in Sufisme کمبریج ۱۹۲۳ .

۱۹- ترجمه انگلیزی « طبیات سعدی » بقلم سر لوکاس ویت کینک با مقدمه

پروفسور نیکلسن که در ۱۹۲۶ در لندن بطبع رسیده است.

۲۰- مثنوی مولانا جلال الدین رومی که متن فارسی آن با ترجمه انگلیسی در لندن در جزو سلسله کتب اوقاف کبک بتدریج بشرح ذیل بطبع رسیده است :

۱- جلد اول: متن فارسی مشتمل بر دفتر اول و دوم مثنوی ۱۹۲۵

۲- جلد دوم: ترجمه دفتر اول و دوم ۱۹۲۶

۳- جلد سوم: متن فارسی مشتمل بر دفتر سوم و چهارم ۱۹۲۹

۴- جلد چهارم: ترجمه دفتر سوم و چهارم ۱۹۳۰

۵- جلد پنجم: متن فارسی مشتمل بر دفتر پنجم و ششم ۱۹۳۳

۶- جلد ششم: ترجمه دفتر پنجم و ششم ۱۹۳۴

۷- جلد هفتم: شرح دفتر اول و دوم ۱۹۳۷

۸- جلد هشتم: متضمن شرح دفترهای سوم و چهارم

و پنجم و ششم با انضمام فهرس مجلد هفتم و هشتم ۱۹۴۰

۲۱- Persian Lyrics. translated with brief preface and notes لندن ۱۹۳۱

۲۲- فهرست نسخ خطی شرقی کتابخانه شخصی مرحوم ادوارد برون که خود

پروفسور برون شروع کرده بود و بانضمام نرسانده بود این فهرست را پروفسور نیکلسن تکمیل و تنقیح نموده با انضمام شرح حال مرحوم ادوارد برون و فهرست تألیفات و مصنفات او در ۱۹۳۲ در کمبریج بطبع رسانید.

اضافه بر اینها بطوری که اشاره شد مقالات بسیار در مجلات و دائره المعارف اسلام نوشته که بنوبه خود از آثار مهم بشمار است.

در همه این کتب و مقالات احاطه علمی و تتبع فراوان و دقت بسیار او ظاهر و نمایان است.

علاوه بر اینها معلم و مدرس بسیار دقیق و وظیفه شناس و پرشور و مفیدی بوده است و بتربیت شاگردانی امثال دکتر آربری (Dr A. Y. Arberry) که بنوبه خود از فضیلتی مستشرقین معاصر بشمارند شاهد صادق حسن تربیت و تعلیم او است.

بیست و هفتم آذر ۱۳۲۳ هجری شمسی مطابق ۱۸ دسامبر ۱۹۴۴ میلادی

طهران دکتر قاسم غنی



## قسمتی از پژوهش نامه آقای دهخدا،

ما در شماره قسمتی از این منظومه را که بوستانی وسیع از ازارها را فکر  
و نماینده نظری زرف بین است با اجازه از گوینده محترم آن بخوانند کان  
عزیز خود وعده میکنم و چون محتویات آن از سنج افکار جاری و عادی  
نیست الفاظ و کلمات آن زبانزد و گوش آشنا باشد ناگزیر در ذیل هر  
صفحه شرح معانی پاره از انات و کنایات میپردازیم تا فایده اکمل و  
اتم گردد. اینک قسمت اول،

آنکه او را از گذشته یاد نیست  
صوفی است و وقت خود را پادشاه.  
جامه دل خرقة داری ریش ریش.  
جوور لالا (۱) و جفای اوستاد  
آن بتیمه اوقیانوس وجود  
ماندن آن شیر خواره طفل از او  
دو کرت در شنت طوله (۲) و او ز جند  
و آن کنیزك غرقه گشتن بر سری (۳)  
نا رسیده رخشان در تك بگرد  
و آن گرفتن بی سبب از تو کنار  
زو همه عشوه ز تو خوش باوری.  
• • • • •  
که کند شیرینی عیش تو گت.  
پاره ممکن که داند بود و نی؛  
تیم و پالیز و ده و باغ سرای.

با بهیمه فرق تو دانی بچیت  
هم بمستقبل نداند برد راه  
لیک تو از یاد محنتهای پیش  
و آن گذشته رنجها ندهی زیاد  
مرک ما در مظهر اسم و دود  
مردن آن همر پیشین تو  
سوختن کالا ترا در شمت و اند  
و آن زبان هند در سودا گری  
آن سقط گشتن ترا شب دیز و ورود (۴)  
بیوفائی آن بت چون صد نکار  
سوختن در هجر آن رشک پری  
• • • • •  
هم زمستقبل نفرسهاست هست  
پاره از آن قضا و بودنی  
بودنی مرک تو و ماندن بجای

(۱) مری طفل که امروز «الله» گویند. (۲) یکی از شهرهای اسپانیا (۳) باضانه، بملاوه.  
(۴) نامی از نامهای اسبان در عرب چنانکه شیرنگ و رخس و شب دیز در فارسی.

زیستن با غیر تو چهار خفا  
مرگ یعنی آن قضای بی مرد (۲)  
خواه دادش نام ده خواهی ستم  
راه تاریک است و تو نوره سپر  
سخت مجهول است و تو خصمش بدل  
می رسد هر دم از او پیغامها  
موی کافوری رخ مهتاب رنگ  
آبت از آماق (۶) بی دردی روان  
الصلوة! این صبح چو لادر گذشت  
الصلوة! آن شاه باورنگ (۸) و بخت  
الصلوة! اینک چو بچه مرده مام  
مجدو محراب و منبر فقه و دین  
الصلوة! امروز بی هیچ آکھی  
دعوت حق را اجابت کرد این  
جان بداد این رخت بر بست آن دگر  
این فروشد بافت فرمان آن دوم  
در نقاب خاک این رو در کشید  
این بمرد او زندگی بدرود گفت

- (۱) اشاره باین مثل سایر است ، اسب و زن و شمیر وفادار که دید .  
(۲) لامرد لقضاء الله ولا تبدیل لامره .  
(۳) قال ما مکنی ربی خیر فاعینونی بقوة اجمل بینکم و بینهم ردماً (قرآن کریم)  
(۴) جف القلم بما هو کائن الی یوم الدین .  
(۵) المرء عدوله اجهله ، الناس اعداء ما جهلوا .  
(۶) گوشه های چشم .  
(۷) این الصلوة است که برای احضار به تشییع مردگان می گفتند بر بامها . والصلای دعوت  
بآتش و طعام غیر این است .  
(۸) دولت ، حسنه ، خوشبختی ، سعادت .  
(۹) در اصطلاح درویشان ، مردن درویشی .  
(۱۰) لا ایتها النفس المطمئنة ارجع الی ربک راضیه مرضیه .

این ندای ارجعی بشنید و رفت  
خاله پردخت این و آن شد اسپری  
این سخن شد آن فاسه او حدیث  
ریگ درزی نیز در کوزه قناد



وای اگر های تو باتلخی کبت  
وای اگر این سیل زین سوره کند  
وای اگر پیوسته شد این زلزله  
وای اگر این موج البرزینه اوج  
ره برد کس گر بدان بنهاده کنج  
وای اگر تعبیر آن دوشینه خواب  
وای اگر این سرفه های منفصل  
گر چو عقرب قوس با خشکی هواست  
ابر اگر هفته دوم آرد درنگ  
وای اگر معزول آیم زین مقام  
دشمن من گر بگیرد جای من  
وای من گر آن ستیزه ماه و خور  
بگسلد آن بند و آن پیوندها  
وای اگر يك روز دژخیمان غیب  
تا چنانکه من منم زفت وز کور (۴)

مرغ روحش تا فراز سدره تفت  
در کشید او روی در تحت الثری  
طیب ازین هر سه یارجس و خبیث (۱)  
همرش اینک غمین هم پیشه شاد (۲)...

زان تفرسهات قسم ممکن است:  
وای اگر این برق بر خرمن زند.  
بگسلد از طاق و ایوان سلسله.  
کشتی ما افکنند در چار موج.  
وای من با برده پنجه ساله رنج.  
آن چنان باشد که آمد در کتاب.  
باشد انذاری (۳) ز بیماری سل.  
بذر ما یگر هدر ربیع هبست  
دانه در خوشه شود پوده بزنگ.  
چون کنم بالوم این جمع لثام  
نزد شاه زابلستان، وای من.  
غبطه بت رشک سرو غتفر  
بشکنند آن عهد و آن سوگندها.  
پوست بکشایند از این انبان عیب  
ظاهر آیم پیش خلقان لوت و عور.

(۱) هم سرخواهی شدن سازی زگردون گرسریر  
جهد کن تا چون سخن گردی قوی باشد سخن  
باری چو فسانه میشوی ای بخرد  
فکن حدیثا حسنا ذکره

(۲) رجوع بامثال و حکم صفحه (۷۹۰) شود.

(۳) علامت که دلیل بر ردائت مرضی کند.

(۴) از اتباع است و در مثنوی مکرر آمده است یعنی بی چاره یا بی ارزا یا کور و پشیمان.

روفتن خواهد به دم این خاکدان  
 بفسرد چون یخ، شود مظلّم بچهر  
 باز با جائی بکلتی رکبتیه (۱)  
 تا بداند من فلان ابن فلان  
 چارتن با استخوان فك خر (۲)  
 صخره کوبو که شکافوخار سنب  
 سلّم جو از جوع و برد آفتگان  
 سوخته لختی و لختی نیم سوز  
 تا کنند از سوخته جزغاله ها (۵).  
 اینت سبجه گر توانی می شمرد...  
 جستن رامش ترا اندر جهان  
 یا کلوخ خشک اندر رود نیل  
 بر شدت تا ماه ناقص یا تمام  
 که بفرزندانت بمانم زنده نام...

وای اگر يك ذوذب از ناگهان  
 یا بیابان روزی این رخشنده مهر  
 یا مصادم آید او ای غولویه  
 کی بماند کس ز تُنبکتوئیان (۲)  
 کشتم اندر وقعه رأس البقر  
 یا بیک شب چارلك (۴) خروار بُعب  
 ریختم بر شهر مثنی خفتگان  
 دیدشات طیاره فردا نیمروز  
 حمل شد بنزین بر این دوباله ها  
 وای اگر های تو بیحد است و مر  
 با چنین باد و تفرس بیگمان  
 جستن اندر قریه نمل (۶) است پیل  
 یا که استهلال را کوری بیام  
 یا خصی را پختن این سودای خام

(۱) الجائی علی رکبتیه . (۲) شهری از سودان . (۳) رجوع به قصه جالوت در تورات شود  
 یعنی به بدو تاریخ . (۴) صد هزار . (۵) یعنی در قرن بیستم . (۶) لانه مورچه .

## فرهنگ زبان فارسی تألیف دانشمند اجل آقای دهخدا

این کتاب نتیجه سی و پنجسال رنج مستمر است که با تتبع دقیق در صدها جلد کتب علمی و ادبی و فنی از نظم و نثر فارسی و عربی تهیه شده و بصورت یک میلیون و نیم یادداشت الفبائی شده در آمده و پانصد صفحه آن تا حال از طبع خارج گردیده است (بقطع نیم ورقی در سه ستون، هر ستونی شامل ۵۰ سطر با حروف ۱۲) و برای این ۵۰۰ صفحه هنوز بیش از ۳۰ هزار از یکمیلیون و نیم یادداشت مزبور بکار نرفته است. این فرهنگ شامل لغات فارسی و عربی متداول و رایج و نیز شواذ و نوادر و معانی اصلی و مجازی هر کلمه است و برای هر یک از الفاظ و معانی شواهد کثیره از پیشوایان نظم و نثر فارسی تا زمان حافظ و ندره بعد از او دارد. این کثرت امثله که بفرهنگ مزبور وزن و ارزشی خاص داده است همه صور و اشکال استعمال کلمه را در تداول بزرگان نظم و نثر نشان میدهد و برای نویسندگان و مترجم میدانی فراخ در فهم طریقه استعمال و طرز بکار بردن کلمه باز میکند. از این کتاب (بعد از چاپ همه آن بی حذف حرفی و کلمه) لغت نامه های متوسط و کوچک کم شواهد و یا با استناد بفرهنگ وسیع مزبور بی شواهد تهیه میتوان کرد و هر چند مؤلف جلیل آن همیشه از راه خضوع از نامیدن کتاب بنام دائرة المعارف اباورزیده اند لکن در حقیقت پایه های نخستین یک دائرة المعارف فارسی بوسیله این کتاب ریخته و استوار شده است چه اکثر الفاظ علوم و فنون قدیم و جدید و اسماء رجال و اعلام جغرافیائی و اصطلاحات حرف و پدیده ها در این کتاب گرد آمده است و اینککه پاره از پیدخبران امر لغت تألیف یک فرهنگ را بدست یکن از افراد دانشمند زبانی بعید شمرده اند بر هیچ اساس علمی و تاریخی نیست چه از لغت محدود جغتائی تا زبان فرانسه و انگلیس و آلمان همگی را همیشه یک فرد نوشته است. لغت زبان یونانی را در قرن سوم پیش از میلاد کالیماک در یکصد و بیست کتاب تألیف کرده لاتینی را اوریبوس فلاکوس بتنهایی نوشت و لغت ادبی و علمی فرانسه را یکی از بزرگان علم و ادب فرانسه موسوم به لیتره نگاشت و این کتاب در نزد علما و ادبای حقیقی فرانسه چندین بار وزین تر و با ارزشتر از لغت آکادمی فرانسه است و لغت نامه عظیم و کبیر

عام قرن نوزدهم را پیرلاروس تألیف کرد ولغت عرب را که درسه و کثرت کلمات شاید دوم زبان دنیاست خلیل بن احمد فراهیدی با ترتیب جدولهای ضرب تمام حروف در تمام حروف، خماسی و نمیز مهمل از مستعمل و ذکر کلمات مستعمله بی هیچ سابقه تهیه کرد بدان درجه که يك کلمه از زبان وسیع و بی سرحد عرب که تا آنروز کوتاه نظران عصر میگفتند جز خدا و رسول او بر آن احاطه نمیتوانند داشت از جداول و طیلسان های خلیل بیرون نماند چه حصر ریاضی و استقراء تام بود. در هر حال برای نوشتن يك دائرة المعارف وسیع فارسی پیش از هر کار يك فرهنگ ضروری و واجب است تا بدانیم چه کلماتی در زبان هست و هر لغت که محتاج بشرح تخصصی است پس از پیدا شدن متخصصین بمعنی تام کلمه تخصص نه مدعیان تخصص بآنان رجوع شده و شرح و تاریخ آن کلمه را بخواهیم و آنچه را که نداریم با گرفتن الفاظ علمی و فنی بین المللی یا با ترکیب کلمات فارسی با فارسی یا عربی با عربی یا فارسی با آنها نه بطور تصنع و ریشه سازی مشکوک و منفور و مکروه بلکه بدانگونه که بلع می ها، بیرونیها، بیهقی ها، رود کی ها، فردوسی ها، مولویها و حافظ ها، ترکیب کرده اند (که فارسی زبان بدون مراجعه بلغت فقط از سوق کلام معنی آنرا درک کند) آماده سازیم و اینهم نا گفته نماند که امروزه دائرة المعارف نویسی در زبان ما میسر نیست چه متخصصین علم و فن هنوز در میان ما پیدا نشده و بر فرض وجود آنان چون لغتنامه که اساس کار است در دست نیست هر متخصص دانشمندی مانند گنگ خواب دیده از اداء هر مقصود و منظور و مفهومی عاجز خواهد ماند چه معلومات این متخصصین از زبان فارسی وقت همان مقدار است که در خانه از پدر و مادر فرا گرفته و در مدرسه های کنونی آموخته اند و این مقدار برای اداء مقاصد و منظورهای هیچ متخصصی کافی نیست. پس از طبع این فرهنگ وسیع فعلی باید لغت نامه های مترجم وسیع فرانسه، فارسی آلمانی، فارسی انگلیسی، فارسی بطوریکه يك کلمه هم از لغات این این فرهنگ وسیع بی معادل نماند تهیه کرد و آنرا در دسترس متخصصینی گذاشت تا متخصص بتواند مقاصد خود را بزبان ما در آورده و بما تعلیم کند اینها خلاصه بیانات شفاهی مؤلف محترم این لغت نامه است که ما اکنون از حافظه مقداری از آن نوشتیم

ما در این شماره و شماره های بعد نمونه هایی از این فرهنگ را درج خواهیم کرد و آنانکه توجهی بلفت دارند و به یکی از زبانهای راقیه آشنا هستند میتوانند معادل هر يك از نمونه ها را در کاملترین فرهنگ آن زبان اجنبی پیدا کرده و با نمونه های مسطوره در این مجله مقایسه کنند تا عظمت کار و حد فحش و پژوهش ودقت نظر مؤلف ورنج برده در این کار مشهود و سعه و انبساط و غنای زبان فارسی وقت (زبان مرکب از فارسی و عربی) هویدا و آشکار شود.

## آمدن

آمدن . جیاء . جیئه . اتو . اتی . اتیان . آتوة . جی (دهار) . مجئی . ایاب .  
قدوم . مقابل . رفتن و شدن .

با نعمت تمام بدرگاہت آمدم      امروز با گرازی و چوبی همی روم .  
فاخری . از فرهنگ اسدی خطی .

شیر خشم آورد و جت از جای خویش

آمد آن خر گوش را آلفده پیش (رودکی)

بدینجای از بهر او آمدم      بکینه همی جنگجو آمدم (فردوسی)

سوی بیشه شهر چین آمدند      بآمل بروی زمین آمدند (فردوسی)

شاهد که بارفغان آید بجفا کردن آمده است . (سعدی)

شنیده شدن بوی . استشمام رائحه . مشموم شدن . برخاستن . منتشر  
گردیدن . ساطع بودن . فاتح گشتن . مرتفع گردیدن بوی . نفح . نفاح .  
فوح . دمیدن بوی . دمیده شدن عطر و جز آن :

از زلف تو بوی عنبر و بان آید      زان تنگ دهان هزارچندان آید (فرخی)

از دهان تو همی آید غساک (۱)      یرگشتی ریخت مویت از هباک (طیان)

چه سود چون همی ز تو کند آید      کر تو بنام احمد عطاری (ناصر خسرو)

ناید بوی عبیر و گل ز سما روغ . (عنصری)

از گیسوی او نسیم مشک آید و ز زلفك او نسیم نسترون . ( رود کی )  
 « شدن . گشتن . گردیدن .

نامه ها نبسته آمد و نسخت پیش برد ( استاد عبدالغفار ) ابوالفضل بیهقی .  
 لشکر منصور بارایت ما که بدین رباط رسد باید که وی اینجا بحاضر آید ( ابوالفضل  
 بیهقی . ) باید نسخت آنچه با کدخدایش بگوزگانان فرستاده است از خزانه بدین  
 معتمد داده آید . ( ابوالفضل بیهقی . ) فصلی بخط مادر آخر آنست که عبیدوس را  
 فرموده آمد ( ابوالفضل بیهقی . ) و مصرح گفته آمده است که اگر آنچه مثال دادیم  
 بنزد وی آنرا امضا نباشد . . . . ناچار ما را باز باید گشت ( ابوالفضل بیهقی ) و مثال این  
 هم چنان است، که مردی در حد باوغ بر سر کنجی افتد . . . فرجی بدو راه یابد و در  
 باقی عمر از کسب فارغ آید . ( کلیله و دمنه . ) و اگر مدت مقام دراز شود و بزیادتی  
 حاجت افتد باز نمای تا دیگر فرستاده آید . ( کلیله و دمنه ) در جمله نزدیک آمد که  
 این هراس فکرت و ضجرت بر من مستولی گرداند ( کلیله و دمنه . ) اما گاه که علف  
 ستور است خود بتبع حاصل آید ( کلیله و دمنه . ) و معلوم شد که جگر بط چون پر  
 طاوس وبال او آمد ( مرزبان نامه ) و کس ندانست که آن تیر از کجا آمد هر چند  
 تجسس کردند پدید نیامد ( نوروزنامه . ) و این کتاب را از برای فال خوب بر روی نیکو  
 ختم کرده آمد . ( نوروزنامه ) آنچه از خزانه برداشته اند . . . بدین معتمد سپارد تا  
 بدان واقف شده آید . ( ابوالفضل بیهقی ) تدبیرهاش خطا آمد ( نوروزنامه ) مریابکشید  
 که از گوشت من هریسه نیکو آید ( چهارمقاله ) تا حقیقت معنی بر صورت دعوی  
 گواه آمدی ( سعدی . ) نه گرفتار آمدی بدست جوانی معجب خیره رای ( سعدی . )  
 از ایرا کارگر نامد خدنگم که بر بازو کمان سام دارم ( بوطاهری )  
 دانی که دل من که فکنده است بتاراج آن دو خط مشکین که پدید آمدش از عاج  
 ( دقیقی . )

که یزدان پاک از میان گروه  
 بدان تا جهات از بد اژدها  
 بیامد [ سودابه ] خرامان و بردش نماز  
 همی چشم و رویش بیوسید دیر  
 برانگیخت ما را [ فریدون ] ز البرز کوه  
 بفرمان و گرز من آید رها ( فردوسی . )  
 [ سیاوش را ] ببرد در گرفتش زمانی دراز  
 نیامد ز دیدار آن شاه سیر ( فردوسی . )



قلم بساعتی آن کارها تواند کرد که عاجز آید از آن کارها قضا و قدر (فرخی) هر وعده و هر قول که کرد این فلک و گفت آن وعده خلاف آمد و آن قول مزور (ناصر خسرو) خواستم (سلطان مسعود) این شادی بدل امیر برادر رسانیده آید (ابوالفضل بیهقی) چون از سرای عدنانی بگذشته آید باغیست بزرگ (ابوالفضل بیهقی) آنچه فرمودنی بود در هر باب فرموده آید (ابوالفضل بیهقی) و خمار ناشی حاجب را نیز فرموده آمد (ابوالفضل بیهقی) از چند سال باز گریخته از برادر بمکران نشانده آید (ابوالفضل بیهقی) و امید میداشتیم که مگر سلطان مسعود وی (امیر محمد) را بخواند سوی هرات و روشنائی پدیدار آید (ابوالفضل بیهقی) و وی را آرزوهای دیگر خیزد چنانکه فا داده آید يك ناحیت که خواست (ابوالفضل بیهقی) من که با کالنجارم تا بوقت اسفار سابقها بخواندیمی و در پی او نماز کردیمی و تا بیرون آمدمانی هزار سوار از مشاهیر و معارف و ارباب حوائج و اصحاب عرابض بر دسرای او گرد آمده بودیمی. (چهار مقاله) نهان بود چند از دم اژدها نیامد بفرجام هم زورها (فردوسی) که روی زمین از بد اژدها بشمشیر کیخسرو آمدرها. (فردوسی) قوت پیغمبران معجزات آمد یعنی چیزها که خلق از آوردن مانند آن عاجز آیند. (ابوالفضل بیهقی) در خواص چنان آورده اند که کودک خرد را چون بدارودان زرش شیر دهند (ابوالفضل بیهقی) آراسته سخن آید. (نو روزنامه) و سه روز تعزیت ملکانه برسم داشته آمد (ابوالفضل بیهقی) رسولی نامزد کرد سوی بو جعفر پسر کا کو علاء الدوله و فرستاده آمد (ابوالفضل بیهقی) امیرالمومنین بشفاعت نامه نوشته بود تا صفاهان بدو باز داده آید (ابوالفضل بیهقی) چند فائده ایشانرا اندر آن حاصل آمد (کلیله و دمنه)

هم از هر سه ارکان ز چرخ بلند (اسدی)	زمین آمد از اختران بهره مند
که آید در او خوب و زشتی پدید (اسدی)	کهر چهره شد آینه شد نبید
نه شیر و نه دیو و نه نر اژدها (اسدی)	نه بیرو نه گرگ آمد از وی رها
توانگر آمد چون کوهسار از آتش و آب (مسعود سعد)	زمهر و کین توای کوه کین و مهر جهان
و گر گفته آید بغورش برس (سعدی)	بسمع رضا مشنو ابدای کس

بهمه حال اسیری که زبندی برهد سرخ روتر زامیری که گرفتار آید (سعدی)  
 و در افعال مرکبه ذیل نیز همه جا آمدن به معنی شدن باشد :  
 بخشم آمدن . باز جای آمدن . خواستار آمدن . شاد آمدن . پدید آمدن .  
 پر آمدن ( قفیز ) . پیدا آمدن . رها آمدن . کارگر آمدن . گرد آمدن . سود مند آمدن  
 ستوه آمدن . غالب آمدن .  
 کرده شدن :

یکچندی بود مال را طلب آمد از سبکری ، و سبکری دانست که چندان  
 مال ممکن نگردد بحاصل آوردن ( تاریخ سیستان )

ای شاه چه بود اینکه ترا پیش آمد دشمنت هم از پیرهن خویش آمد  
 از محنتها محنت تو بیش آمد از ملک پدر بهر تو مندیش آمد ( مکی )  
 رفتن :

سر از بانوان برتر آید ترا جهان زیر پای اندر آید ترا ( فردوسی )  
 بزیر افتادن . فرو افتادن : آسمان بزمین نمی آید .  
 بودن :

نه خوب آمدی با دو فرزند خویش که من جنگ را کردمی دست یدش  
 کنون زان درختی که دشمن بکند برومند شاخی بر آمد بلند ( فردوسی )  
 پیاده به آید که جوئیم جنگ بکردار شیران بیازیم چنگ ( فردوسی )  
 کنون آن به آید که من راهجوی شوم پیش یزدان پراز آب روی ( فردوسی )  
 همان گوی و آن کن که رای آیدت بدان رو که دل رهنمای آیدت ( فردوسی )  
 قوت پیغمبران معجزات آمد ( ابوالفضل بیهقی ) . عیارش در ده درم نقره نه و  
 نیم آمدی ( ابوالفضل بیهقی ) . امیر حسین گفت ، سخن صواب آمد ( ابوالفضل بیهقی )  
 و نزدیک آمد که پای از جای برود ( کلیله و دمنه )  
 زاده شدن . زادن . زائیده شدن . متولد گشتن :

و چون این پسرک آمده بود . ( ترجمه طبری بلعمی ) . پیادشاهی آن کشور بماند  
 و فرزندان آمدش ( مجمل التواریخ ) بزرگان چون بنا زنی . . . نزدیک خواستندی

(۱) یکی چون معبد مطربدویم چون زلزله رازی سیم چون سنی زرین چهارم چون علی مکی  
 ( منوچهری )

کردن کمر زرین بر میان بستندی . . . . گفتندی چون چنین کنی فرزند دلاور آید (نوروزنامه) آجره بار بر گرفت واخنوخ که ادریس بود بیامد (تاریخ سیستان). متوشلخ را کمک بیامد (تاریخ سیستان). قینوش . . . را بزنی کرد از او نوح بیامد (تاریخ سیستان) ارقحشد از او بیامد (تاریخ سیستان) یا قیدار بشارت باد ترا که ترا دوش پسری بزرگوار آمد. (تاریخ سیستان).

چونه ماه بگذشت از این ماه روی	یکی کودک آمد بیالای اوی (فردوسی)
ز ظایر یکی دختش آمد چو ماه	که گفتی که نرسیست با تاج و گاه (فردوسی)
چونه ماه بگذشت از آن خوبچهر	یکی کودک آمد چو تابنده مهر (فردوسی)
یکی کودک آمد زنی را بشب	از او ماند هر کس که دیدش عجب (فردوسی)
که را دختر آید بجای پسر	به از گور داماد ناید پیر (۱) (فردوسی)
چو فرزند آید بفرهنگ دار	زمانه ز بازی بر او تنگ دار (فردوسی)
چهل روز بگذشت از آن خوبچهر	یکی کودک آمد چو تابنده مهر (فردوسی)
از این دخت و از شاه ایرانیان	یکی دختر آید چو شیر زبان (فردوسی)
اگر دختر آیدش چون کرد شوی	زن آسا و جوینده رنگ و بوی (فردوسی)
یکی دختر که چون آمد ز مادر	شب دید جور را بزود چون خور (ویس و رامین)

سرزدن . صادر شدن :

من که بونصرم ضمانم که از آلتون تاش جز راستی نیاید (ابوالفضل بیهقی).  
 خادم را نعلینی چند بر گردن زد و گفت شما ملک زادگان را چنین می پرورید  
 کز ایشان بی ادبی می آید که اشکریه بر دست دارند و خیمو می اندازند. (نوروزنامه)  
 اگر از کسی گناهی و تقصیری آمدی بزودی تأدیب فرمودندی از جهت حق خدمت  
 اما او را بزندان فرستادندی (نوروزنامه).

بدل گفت موبد که بد روز کار	که فرمان چنین آید از شهریار (فردوسی)
ز دشمن نیاید مگر دشمنی	بفرجام اگر چند یکی کنی (فردوسی)
ز ترکاف یکی نام او ساوه شاه	بیامد که جوید نکین و کلاه

چنان خواست روشن جهان آفرین  
بفر جهاندار بر دست تو  
ترا آرزو کرد شامشهی  
تبت یددا امامك روزی هزار بار  
بکوبش گناه از تو آمد نخست  
هر که از مهر و از وفا زاید  
بدونیک از ستاره چون آید  
گناه آید ز کیهان دیده پیران  
گناه آید از بنده خاک کار  
چنین مرتفع پایه جای تو نیست  
اصابت کردن . رسیدن . خوردن .

خشت بینداخت (معود) و شیر خویشتن را دزدید تا خشت باوی نیاید .  
(ابوالفضل بیهقی) تبری رسیده بود خوارزمشاه را و کار گرفتاده برجائی که از سنگهای  
قلعتی که در هندوستان است سنگی برپای چپ او آمده بود (ابوالفضل بیهقی)  
بر او آفرین کرد کای نیک نام  
چو خورشید هر جای گسترده کام ...  
گر آید بمژگانم اندر سنان  
تتایم ز فرمان خسرو عنان (فردوسی)  
سکی را گر کلوخی بر سر آید  
زشادی بر جهد کاین استخوانست (سعدی)  
ندانم چه چشم بد آمد بر او  
چرا پژمرد آن چو گلبرگ روی (فردوسی)  
پس این عبیده بن الحرث که زخمش آمده بود بمرد (ترجمه طبری)  
قیام ، اقدام کردن ، برخاستن چنانکه بجنگ :  
و گر با من ایبد بیایی بجنگ  
تتایی تو با کار دیده پلنگ (فردوسی)  
واصل شدن ، رسیدن ، در بیشتر معانی آن :

چون حدیث ابن محبوس ... آخر آمد فریضه داشتم قصه محبوس دیگر کردن  
(ابوالفضل بیهقی) این قصه پایان آمد و از نوادر و عجایب بسیار خالی نیست (ابوالفضل  
بیهقی) سانگینی آوردند و نشاط تمام رفت و آن شراب خوردن پایان آمد (ابوالفضل  
بیهقی) این فصل نیز پایان آمد (ابوالفضل بیهقی) اگر شب نیامدی فتح بر آمدی

( ابوالفضل بیهقی ) دهم ماه محرم خواجه احمد حسن نالان شد نالانی سخت قوی که قضای مرگ آمده بود . ( ابوالفضل بیهقی ) چون وی در آخر کار دید که آن دولت بآخر آمده است حیات آن ساخت که چون گریزد ( ابوالفضل بیهقی ) خبر وفات امیرالمؤمنین آمد از بغداد ( تاریخ سیستان ) چون خبر خجستانی بگرگان آمد ( تاریخ سیستان )

آمد آن نو بهار توبه شکن      پرنیان گشت باغ و برزن و کوی (رود کی)  
 توشه خویش زود از او بر بای      پیش کآیدت مرگ پای آکیش (رود کی)  
 می سوری بخواه کامد رش      مطربان پیش دارو باده بکش (خسروی)  
 مهرگان آمد جشن ملك افریدونا      آن کجا گاو نکو بودش بر ما یونا (دقیقی)

یکی حال از گذشته دی دگر ز آن نامده فردا

همی گویند و پنداری که و خشورند یا کندا (دقیقی)

بازم خبر آمد که یکی توبان کرده است

مر خفتن شب را زدبیقی نکو و پاک (منجیک)  
 آمد نوروز و بردمید بنفشه      برما فرخنده باد و بر تو فرخسه (منجیک)  
 چه زینگونه آگاهی آمد ز راه      بنزدیک آن زینهارى سپاه . (فردوسی)  
 چو پیران بیامد بنزدیک رود      سپه بد پراکنده بی تار و پود (فردوسی)  
 چو آمد بنزدیکی تخت شاه      بسی آفرین کرد بر تاج و گاه . (فردوسی)  
 ستاره شمر گفت بهرام را      که در چارشنبه مزین گام را  
 و گرزین به پیچی گزند آیدت      همه کار نا سودمند آیدت (فردوسی)  
 و گر آنکه رستم شود درد مند      ز درد وی آید بایران گزند (فردوسی)  
 کس این گنج نتواند از من ستد      بد آید ب مردم ز کردار بد (فردوسی)  
 بمان تا بیاید مه فرودین      که بفراید اندر جهان هور دین (فردوسی)  
 چو هنگامه تیر ماه آمدی      که میوه و جشنگاه آمدی  
 سوی میوه و باغ بودیش روی      بدان تا بیاید زهر میوه بوی . (فردوسی)  
 چو دیدار یابی بشاخ سخن      بدان که دانش نیاید به بن . (فردوسی)

نه این نخمه را کرد بزندان زمین	که آمد که بر خیزد این آفرین . (فردوسی)
کنون یا فتم هر چه جستم ز کام	بباید بسیجید کامد خرام . (فردوسی)
پس آگاهی آمد با فراسیاب	از ایشان شب تیره هنگام خواب (فردوسی)
باخر ترا رفتن آید بدان	اگر چند ایدر بوی سالیان (فردوسی)
پس آگاهی آمد سوی اردوان	ز فرهنگ و زدانش آن جوان (فردوسی)
چو آمد بیرح حمل آفتاب	جهان گشت با فرو آیین و آب (فردوسی)
کرا یار باشد سپهر بلند	برو بر ز دشمن نیاید گزند (فردوسی)
پراکنند بر کرد کشور سوار	بدان تا مگر نامه شهریار
بباید بنزدیک ایرانیان	نه بنندند بیکار او را میان (فردوسی)
ز گفتار ایرانیان پس خبر	بکیخسر و آمد همه در بدر (فردوسی)
همان اسبش از تشنگی شد غمی	به نیروی مرد اندر آمد کمی (فردوسی)
چو جنگ آمدی نو رسیده جوان	برفتی ز درگاه با پهلوان (فردوسی)
درینا برادر درینا پر	چه آمد مرا از زمانه بر (فردوسی)
بدر در بکی جای تاریک بود	زدل دور و باد خمه نزدیک بود
بگریوز آمد چنان جای بهر	چنین است کردار گردنده دهر (فردوسی)
گزند آیدت زان سر بی گزند	که از تن بریدند چون کوسپند (فردوسی)
چو خورشید بر چرخ گردد بلند	به بینید نا بر که آید گزند (فردوسی)
آنرا که جای نیست همه شهر جای اوست	درویش هر کجا که شب آید سرای اوست

(سعدی)

وقت آن آمد که حیدر وار من ملک گیرم یا پردازم بدن (مولوی)  
و در افعال مرکبه ذیل نیز ، آمدن در همه جا بمعنی رسیدن باشد :

بر آمدن . بدست آمدن . آگاهی آمدن . آواز آمدن . خروش آمدن . زمان  
آمدن کسی را (مرگ او در رسیدن) . زبان آمدن . سود آمدن . شب آمدن .  
شکست آمدن . گزند آمدن . گاه آمدن . هنگام آمدن . به بن آمدن . بیای آمدن .  
خبر آمدن .

واقع شدن . اتفاق افتادن . حادث گشتن . رفتن . بیودن . روی دادن :  
 سلطان چون از حجره خاص بیرون آمدی نخست روی او دیدی و مقصود سلطان  
 آزمایش خجستگی دیدار او بود . سخت خجسته آمد ، چون بیرون آمدی از حجره  
 چشم بروی افکندی ( نوروزنامه )

چومن دوست بودی بایران ترا      نه رزم آمدی با دلیران ترا ( فردوسی )  
 پس آگاهی آورد فروریوس      بگفت آنچه آمد بقالینیوس ( فردوسی )  
 مشو در خط زخط کانهم زحن است      دغا چوی چابک آید هم ز نرد است .  
 ( عمادی شهریاری )

بفرمود تا لشکر بهوش باشند تا سفید جامگان بیرون نیابند و بر ما شباخون  
 نزنند و همچنان آمد که او گفت ( تاریخ بخارای نرشخی )  
 چنان آمد که روزی شاه شاهان      که خوانندش همی مؤبدنیا کان . ( ویرورامین )  
 شرابی که نه تیره بود و نه تنک چون نیکو آید موافق ترین شرابه است .  
 ( نوروز نامه )

کردنگل آمد است پسر تا کی      بر بندیش باخر هر مهتر ( ابوالعباس )  
 کیتیت چنین آمد گردنده بدین سان      هم باد برین آمد و هم باد فرودین ( رودکی )  
 بمردان زهر گونه کار آیدا      گهی بزم و گه کارزار آیدا ( فردوسی )  
 بیزم اندرون گنج پیرا کند      چو رزم آیدش شیرو پیل افکند ( فردوسی )  
 بزیر اندرون تیز رو شولکی      که ناید چنان از هزاران یکی ( فردوسی )  
 چنان آمد که آنکه چند مهتر ...      همه بودند مهمان نزد و پرو ( ویرورامین )  
 سواران دشتی ز رومی سوار      به آیند در کوشش کارزار ( فردوسی )

دانم که دلت گرفته است از تنگی و بؤس حصار چه آید که روزی چند بدر  
 طعام رویم تنزه و صید و تماشا را تا دلت بگشاید وزان کودکان ، امیر حسین گفت  
 سخت صواب آمد ( تاریخ سیستان )  
 نمودن . درك شدن . احساس گردیدن . مصور شدن :

باید که بیننده تأمل کند احوال مردمانرا هر چه از ایشان ویرا نیکومی آید  
 بداند که نیکوست ( ابوالفضل بیهقی ) و در خواص چنان آورده اند که کودك خردرا

چون بدارودان زرش شیر دهند آراسته سخن آید و بر دل مردم شیرین آید.  
(نوروزنامه .)

الاستعظام، بزرگ آمدن . (زوزنی) الاستملاح ، نمکین و شیرین آمدن (زوزنی)  
الاستکتاز ، بسیار آمدن ( زوزنی )

هر چند که درویش پر فغ زاید  
چون زمین کتیر کواز دور  
وز انکشت شاهان سفالین نکین  
همی از شما این شکفت آیدم  
مرا جنگ دشمن به آید زنگک  
یکی داستان زد بر این بر پلنگک

بچشم توانگران همه چغز آید (ابوالفتح بستی)  
همچو آب آید و نباشد آب (منطقی)  
بدخشان آید بچشم کهن (بوشکور)  
همان کین پیشین بیفزایدم (فردوسی)  
وز این آگهی آمد اورا شکفت (فردوسی)  
بدوبدتر آمد زمرک آنچه دید (فردوسی)  
که بچشم تو چنان آید چون در نگری  
که ز دینار در آویخت کسی چند پری (منوچهری)

و گر صد باب حکمت پیش نادان  
بخوانند آیدش بازیچه در گوش (سعدی)  
اگر خواجه شفاعت کند که بدو بخشد خوشتر آید که منت از جانب وی باشد  
مستحق جایگاه ایشان باشد (ابوالفضل بیهقی)

و از این قبیل است آمدن در فعل مرکب خوش آمدن .  
مقدور شدن . مقدور بودن . ساخته شدن :

من یر شده ام و از من اینکار بهیچ حال نیاید (ابوالفضل بیهقی) عبدالله ... برائی ...  
لیکو خط است و از وی دبیری نیک آید (ابوالفضل بیهقی) از بنده وزارت نیاید  
که نکذارند چه هر کسی بادی در سر گرفته است (ابوالفضل بیهقی) از نفس پرور  
هنروری نیاید و بی هنر سروری را نشاید (سعدی)

بدین نامه چون دست کردم دراز  
مرا گفت کز من چه آید همی  
یکی مهتری بود کردن فراز ...  
که جانت سخن بر گراید همی



- بچیزی که باشد مرا دسترس  
کنون باید آئین نو ساختن  
که بامن نیا بود کافکنند خون  
( گفتار کیخسرو پس از کشتن او افراسیاب جد مادری خویش را )
- نیاید همانا بد و نیک از اوی  
ناید زشهان صدیک آن کاید از شاه  
ناید زور هر بر و پیل زپشه (عنصری)
- نیاید از تو بخیلی چو از رسول دروغ  
ز گاو و کژدم و خرچنگ و ماهی  
آنکه که مجرد شوی نیاید  
کندهر کس آن کاید از گوهرش  
کار تو جز خدای نگشاید
- از تن بیدل طاعت نیاید ویوست بی مغز بضاعت را شاید (سعدی)
- بد و نیک از ستاره چون آید  
در تداول عامه ، حرکت دادن و جنبانیدن و اشارت کردن ، بناز و غمزه  
باشوخی و بی شرمی :  
چشم و ابرو آمدن . کردن آمدن :
- صموع شدن ، شنیده ، شنوده گشتن . بگوش رسیدن :**
- چون لطیف آمد بگناه نوبهار  
باز کرد از خواب زن رانرم و خوش  
و آن شب تیره کاف ستاره برفت  
بزد نای روئین و روئینه خم  
غودیده بان آید از دیده گاه  
از دل و پشت مبارزمی بر آید صد تراک  
کس ندانست که منزل که معشوق کجاست اینقدر هست که بانگ جرسی میآید (حافظ)
- آمد بانگ خروس مؤذن میخوار گاه  
صبح نخستین نمود روی بنظارگان (منوچهری)
- بکوشم نیازت نیارم بکس ( فردوسی )  
اسیران بهر جای بنواختن  
چو اورفت از اینها چه آید کنون (فردوسی)
- نه زینسان بود مردم کینه جوی (فردوسی)  
ناید زسها صدیک آن کاز قمر آید (فرخی)
- دروغ بر تو ننگند چو بر خدای دوئی (منوچهری)  
نیاید کار کردن زمین نکوتر (ناصر خسرو)  
از تو نه تولا و نه تبرا ( ناصر خسرو )  
که هر شاخ چون تخمش آرد برش (اسدی)  
بخدا گر ز خلق هیچ آید (سنائی)

شاد باشید که جشن مهرگان آمد بانک و آوای درای کاروان آمد (منوچهری)  
گذشتن . سپری شدن . بر آمدن . منقضی گشتن :  
پس از آن پس روزگار نیامد که بمرد و ملک از خاندان او برفت ( نوروزنامه )  
مجازاً، گنجیدن :

نمی گردد دل سرگشته ظرف کبریاى تو شکوه بحر کی در خلوت تنگ حباب آید  
( از بهار عجم )

پدیدار گشتن . مرئی شدن . ظاهر گردیدن . پیداشدن . پدید گشتن  
دهی خرم آمد ز پیشش براه پیراز باغ و ایوان و پیر جشنگاه ( فردوسی )  
پیاده همی رفت [رستم] جویان شکار به پیش اندر آمد یکی مرغزار  
همه بیشه و آب های روان بهر جای دراج و قمری روان ( فردوسی )  
اخترانی که بشب در نظر ما آیند پیش خورشید محال است که پیدا آیند  
عجب آید مرا ز تو که همی چون کشی آن کلان دوخایه فنج (منجیک)  
طفل را چون شکم بدرد آمد همچو افعسی زرنج او پرییخت  
( پروین خاتون ) از تحفه او بهی .

اگر در مردم یکی از این قوی [ ق و ا ] برد بگری غلبه دارد آنجانقصانی آید.  
( ابوالفضل بیهقی ) آن جوان بادوزارت درسر کرد، امیر را بروی طمع آمد. (ابوالفضل  
بیهقی) حاجت آمد بمعاونت بلان غور ( ابوالفضل بیهقی ) .

همان به که مارا بدین جای جنگ شتابیدن آید بجای درنگ  
( فردوسی )

مگر آن درویش صالح که بر قرار خویش مانده بود و تغییر در او نیامده  
( . سعدی ) .

واز این قبیل است آمدن در:

آرزو آمدن . خواب آمدن . درنگ آمدن . دریغ آمدن . رای آمدن . شتاب  
آمدن . ننگ آمدن . نیاز آمدن .  
گرد شدن :

اگر کسی را وامی آمدی بدادندی ( تاریخ سیستان ) .

آمدن خمیر ، رسیدن آن ، مخمر شدن آن ، و آمدن آن . اختمار  
پرداختن . مشتغل گشتن :

بگریوز آمد [ کیخرو ] زکار [ کشتن ] نیا [ یعنی افراسیاب ]  
دورخ زردویکدل پراز کیمیا ( فردوسی )

جمع شدن . فراهم گشتن :

آزادگی و طمع بهم ناید ( ناصر خسرو )

الگیخته شدن . جنبش کردن :

که ماراجز این بود در جنگ رای بدانکه که لشکر بیامد ز جای ( فردوسی )  
گر اییدن . مایل شدن :

درخت انگور دید چون عروس آراسته ، خوشه ها بزرگ شده ، و از سبزی  
بسیاهی آمده ، چون شبه میتافت و یک یک دانه از او همی ریخت ( نوروزنامه )  
مقبول ، مسموع ، پذیرفته شدن :

ما نصیحت بجای خود کردیم روز گاری درین بر بردیم

گر نیاید بگوش رغبت کس بر رسولان پیام باشد و بس ( سعدی )

تولید شدن . زادن . خاستن :

ز نیرو بود مرد را راستی رستی دروغ آید و کاستی ( فردوسی )

چون دو قدح بخوردم نشاطی و طریبی در دل من آمد که شرم از چشم من برفت  
( نوروزنامه ) کتری از تیر نیاید .

دخول . ورود . وارد شدن . در آمدن . داخل گشتن . راه یافتن :

کسی را که بدز آمدنش آگهی پذیره برفتند با فرهی ( فردوسی )

یکی روز کلاس کی با پر نشسته که سودابه آمد ز در ( فردوسی )

جوانی چست ، لطیف خندان ... در حلقه عشرت ما بود که دردش از هیچ

نوع غم نیامدی ( سعدی )

وارد شدن ، چنانکه در حدیث و خبر :

و در خبر آمده است ، من اصبح آمناً فی سربه معافی فی بدنه ... ( ابوالفضل

بیهقی) و در خبر چنان آمده است که... (نوروزنامه) و در حدیث آمده است،  
 کز دل دوست بدل دوست رهگذر باشد (تاج‌الدین آبی)  
 در شدن . در آمدن :

ولایت غور بطاعتی آمدند (ابوالفضل بیهقی) پیرزن گفت... امیرامیران  
 غور بگیرد و غوریان بطاعت آیند (ابوالفضل بیهقی)  
 بازگشت . بازگشتن . مراجعت کردن . عودت کردن . رجوع . رجعت  
 کردن :

چو آمد بر میهن و مان خویش ببردش بصد لابه مهمان خویش (اسدی .)  
 باخود آمدن ، بهوش آمدن . (افاقه)  
 رضادادن . روانی دادن :  
 دلم نیامد او را بیدار کنم .  
 افتادن . براقادن . گرفتن . دست دادن :

اشارت فرمای تا من وزیر را بکشم و بعد از آن بقصاص خون وزیر مرا بکش  
 تابع کشته باشی ملك را خنده آمد (سعدی .)

حاصل شدن . بدست شدن . بدست آمدن . بحاصل گشتن . دست دادن :  
 افشین... از جنگ بابک خرم دین چون بپرداخت و فتح بر آمد بیفداد رسید.  
 (ابوالفضل بیهقی) و ابراهیم بعزیمت سوی محمد بن طاهر شدو گفت با این مرد [ یعنی  
 یعقوب لیث ] بحرب هیچ نیاید که سپاهی هولناک دارد و از کشتن هیچ باک نمیدارند و  
 بی تکلیف و بی نکوش همی حرب کند (تاریخ سیستان) پس طغرل بحصار طاق شد و آنجا  
 روزی چند دیگر حرب کرد و هیچ نیامد ویرا . (تاریخ سیستان) آنجا یکروز جنگ  
 را آغاز کرد و هیچ نیامد ویرا چند کس از آن وی بگرفتند [ و ] خسته کردند  
 (تاریخ سیستان) بسا کسا که ندیم حریره و بره است و بس کس است که سیری نیاید  
 از ملکش (ابوالمؤید)

هر چند حقیرم سختم عالی و شیرین آری عمل شیرین نایدمگر از منج (۱) (منجیک)  
 اگر بخت کم شد کجا شد ثراد نیاید ز گفتار بیداد داد (فردوسی)

(۱) از این بیت ظاهر آ چنین برمیآید که تخلص ابن شاعر منجک بوده است یعنی نعل خرد و یا  
 اینکه منجک نیز صورتی دیگر از تصغیر منج بوده است .

- بکشید چندی نیامدش سود  
پشیمانی آید ترا زین سخن  
براهی روم کم تو فرمائ دهی  
گرچه سیم و زر زسنگ آید همی  
امال قبصی نیامد.
- بمشت آمدن ، بچنگ افتادن:  
ز خوبی نگه کن که پیران چه کرد  
همی بود خامش چو آمد بمشت  
آمدن شکم : اسهال  
برابری ، مقابلی کردن:
- دولتی بزرگ دارد و مردی مرد است و کسی براو بریاید (تاریخ سیستان)  
بر دادن ، ثمر آوردن، حاصل آوردن:  
گفت خداوند زمین را بگویند که دهقانان چون خواهند که جو نیکو آید بدین  
وقت باسبان دهند . (نوروزنامه)  
انجام یافتن ، پذیرفته شدن :
- مرا نیز هنگام آسودن است  
بگر دون کردان رسد نام تو  
رفتن :
- ترا رزم بدخواه پیمودن است  
گر آید مرا ینکار با کام تو (فردوسی)
- برشت آن کجا برده بد پیش از آن  
مکن، میسر بودن:  
نه هرج آن بر زبان آید توان گفت (نظامی)  
موجود گشتن
- چون آمیختگی آمد ... بازار مضربان و مفسدان کاسد گردد . (ابوالفضل بیهقی)  
افتادن :
- اگر آید حاجت مردم گرم مزاج را بخوردن این شراب، با آب و کلاب ممزوج  
کنند (نوروزنامه).
- گر خدو را بر آسمان فکنم  
تو ایدر به تنها بدام آمدی  
بیگمانم که بر چکاو آید (طاهر فضل)  
نه برجستن تنگ و نام آمدی (فردوسی)

هر آنکس که آن تخمه‌ش آمد بمشتم      بخنجر هم اندر زمانش بکشت (فردوسی)  
 ملك را در دل آمد جمال لیلی مطالعه کردن (سعدی) صاحب‌دلی بشنید و گفت ختمش  
 بعلت آن اختیار آمد که قرآن بر سر زبانست و زر در میان جان (سعدی) هر چیز را  
 که خرد و فضل آنرا سجل کرد بهیچ گواه حاجت نیاید (سعدی) زاهد را این سخن  
 قبول نیامد و روی بر تافت (سعدی).

افتادن ، باریدن :

و در این سال برف بسیار آمد . درین ناحیت بتابستان باران کمتر آید .

رویدادن ، واقع شدن :

احمد آخر زمانرا انتقال      در ربیع الاول آمد بی جدال (مولوی)

آغازیدن به ... در شدن در ... مشغول گشتن به :

گر در حکایت آید بانك شتر کند      آروغها زند چو خورد ترب و کندنا .  
 (لیبی یا منجیک)

امیر محمد ... نیز اختی خورسند گشت و بشراب خوردن آمد و پیوسته میخورد .  
 (ابوالفضل بیهقی)

چون در آواز آمد آن بر بط سرای      کدخدا را گفتم از بهر خدای ... (سعدی)  
 آما سیدن . آما هیدن . ورم کردن :

گلوش از دو طرف آمده است . بجر ناف بیامده ( خلاص نظری ) و شاید در  
 این معنی مخفف آما هیدن باشد .

نشأت کردن ، انگیزخته شدن :

چو بنیاد ما از گل آمد درست      چنان دان که گل بود آدم نخست (اسدی)  
 اگر طاعنی گوید ... که اصل بزرگان این خاندان بزرگ [ ساسانیان ] از

کودکی آمده است شامل ذکر ، جواب وی آست که ... (ابوالفضل بیهقی)  
 وزیدن گرفتن . برخاستن . ( باد ) . جستن . وزیدن . هبوب :

واندروی [ اسکندریه مصر ] یکی مناره است که گویند دوستارش است و

اندر میان آب نهاده بر سر سنگی و هر که که بادمی آید آن مناره بجنبند . (حدود العالم)  
 واندروی [ ویشکرد ] دائم باد آید (حدود العالم) .

اگر تند بادی بر آید ز کنج      بخاک افکند نا رسیده ترنج (فردوسی)

روی بر خاک عجز میگویم      هر سحر که که باد می آید . (سعدی)

باد آمد و بوی عنبر آورد      بادام شکوفه بر سر آورد (سعدی)  
هم آنکه بیامد یکی باد خوش      ببرد ابرو روی هوا گشت کش (فردوسی)  
بارث منقل گشتن . چون میرائی رسیدن .

اگر تور بد کرد بد دید باز      گذشت اندر آن روز کار درار  
بافراسیاب آمد آن خوی بد      از آن نامداران اندک خرد (فردوسی)  
رضحاک بد گو هر بد منش      که کردند شاهان و را سر زنش  
بافراسیاب آمد آن بد خوئی      همی غارت و کشتن و جادوئی .  
هر آنکس که او تاج شاهی بود      بر آن تخت [طاقدیس] چیزی همی بر فرود  
چو آمد بکیخرو نیکبخت      فراوان بیفزود بالای تخت (فردوسی)  
نزول . نازل شدن تنزل :

کلبی گفت آیه در جهودان و ترسایان آمد (تفسیر ابوالفتح رازی)  
رنج رسیدن :

ندانی کز ایران چه آمد بمن      از آن لشکر شاه و آن انجمن (فردوسی)  
خطور کردن . گذشتن :

آید بدلم کز خدا امین است      بر حکمت اقمان و مملکت جم (ناصر خسرو)  
ذکر ، مذکور شدن . گفته شدن . نوشته شدن :

خاندان ایندولت برزگرا آن اثر و مناقب بوده است که کسی را از دیگر  
ملوک نبوده چنانکه در این تاریخ بیامد (ابوالفضل بیهقی)

طفل بودم که بزرگی را پرسیدم از بلوغ گفت در مسطور آمده است .

(سعدی)

بر خاستن . (بالگ و آواز)

چو رستم درفش سر افراز شاه      نکه کرد کامد پذیره براه  
فرود آمد و خاک را داد بوس      خروش سپاه آمد و بوق و کوس (فردوسی)  
با وجودت زمن آواز نیاید که منم      (سعدی)  
تبیره بر آید زدرگه شاه      باسب اندر آیند یکسر سپاه (فردوسی)  
بر خاستن ، گرفتن ، (خشم ، غضب) :

مرد را نهمارخشم آمد از این      غاوشنگی بر کف آوردش گزین (طیابن)

سر فرو بردم میان آبخور      از فرنج منش خشم آمد مگر (رود کی)  
 خشمش آمد و همانکه گفت و بیک      خواست کورا بر کند از دیده کیک (رود کی)  
 رفتن :

چو آ باد شد زو [از شاپور] همه مرزوبوم      چنان آرزو کرد کاید بروم (فردوسی)  
 چنین تا دو هفته بر او بر گذشت      سپهدار از ایوان بیامد بدشت  
 بیرون شدن . خارج گشتن . بر آمدن :

چو گفتار موبد بیاد آمدش      زدل بر ، بر یکی سرد باد آمدش (فردوسی)  
 سوار شدن :

وزو بر تر اسباب جنگی بیای      بدان تا کی آید بیلای رای (فردوسی)  
 نیاید . مبادا :

امیر خلف مکار است و محنت او را در یافته است و فرزند تو ماده بیاید که  
 خطا رود . تاریخ سیستان . و رجوع به نباید ، در بایستن ، شود ،

آمدن یکی یا نیامدن باو ، باوزییدن یا نزییدن ، باو بر ازیدن یا نبر ازیدن  
 با او وفق دادن یا ندادن . با او متناسب بودن یا نا متناسب بودن . برای او  
 بمیمنت و شگون نیک بودن یا نبودن :

این قبا بتو نمی آید . سر که انداختن بمانمی آید  
 سزیدن شایستن . سزاوار بودن :

از آزاد مردی آنچه آمد گفتم و کردم و تو حرمت من نگاه نداشتی .

( ابوالفضل بیهقی )

گفته شدن . نظم شدن :

شعر دراو [ در موعود غز نوی ] نیکو آمدی و حاجت نیامدی که دروغی گفته آید.  
 ( ابوالفضل بیهقی )

در کلمات ذیل و نظایر آن رجوع بکلمات مرکبه با آمدن شود :

اندر آمدن . باز آمدن . بر آمدن . بیابان آمدن . بیرون آمدن . پدید آمدن .  
 پیش آمدن . پسند آمدن . در آمدن . سر آمدن . فرا آمدن . فراز آمدن . فروز آمدن .  
 فزون آمدن . کار آمدن . نیاز آمدن . یاد آمدن . کنار آمدن با . بچشم آمدن .  
 بدست آمدن . بکشن ، بفجل آمدن . بیار آمدن . بزبان آمدن . بجان آمدن و مانند آن .  
 و مصدر دوم غیر مستعمل آن آیش است ، آمدم ، آی .



## بلبل و گل

راجع بعشق ورزی بلبل با گل چکامه سرایان و نویسندگان نامی ما داد سخن داده‌اند و داستانهای شیرین و غزل‌های دلنشینی دارند که شهره آفاق است و در اثر همین نغمه سرائیها بوده که کشور ما را برخی از گویندگان خارجی « سر زمین گل و بلبل » خوانده‌اند .

اما از نویسندگان مغرب زمین در این باب آثار بدیعی نظیر آثار نویسندگان ما کمتر دیده شده و اگر در کتابهای خود گاهی از بلبل و گل نامبرده‌اند وقتی بدقت بنگریم افکار آنان بیشتر از شعرای ایرانی ریشه گرفته و آمیخته بتخیلات شرقی است .

برای نخسین بار در نوشته‌های « اسکار وایلد » سخن سرای نامی انگلیس داستان نغزی راجع به بلبل و گل دیده شد که حاوی مضامین بکر و دلکش و شامل نکات اخلاقی بس سودمند است و بدینجهت ترجمه آنرا بر خود لازم دیدم .

موضوع این داستان سرگذشت دانش آموزی است که عاشق دلباخته دختر استاد خویش میباشد و دختر از او خواهش کرده گل سرخی برایش بیاورد تا در شب میهمانی این گل را بسینه خود زده با جوان بر قصد . چون فصل زمستان در پیش و گل سرخ نایاب بوده جوان از پیدا کردن آن مأیوس و برای این ناگامی آه و ناله آغاز میکند .

بلبلی که بر روی درخت باغ او لانه داشته از اسرار دل وی آگاه میشود و عزم میکند بهر قیمتی شده گل سرخ را برای او فراهم کند و به تفصیلی که در داستان ذکر شده باخون دل خود گل سرخی بوجود میآورد . نکته‌ای که لطف کلام گوینده را میرساند در همین جاست که بعقیده او تا شیره بدن درخت گل به خون دل بلبل آمیخته نشود قلب گل سرخ فام نمیکردد .

## اینک ترجمه داستان ۱- کاروایلد

## سرخ‌ی روی گل از خون دل بلبل بود؟

دانش آموز: دوش بمن گفت اگر گل سرخی برایش بیرم در مجلس ضیافت با من خواهد رقصید اما افسوس که در این فصل گل سرخ پیدا نمیشود و من نمیتوانم آرزوی او را بر آورم بلبل از روی شاخه درخت این ناله هاراشنید و از خلال برگها بروی جوان خیره شد.

جوان درحالی که سرشک اشک در گوشه چشمان پر فروغش حلقه زده بود باز ناله بر آورد که آه! سعادت و نیک بختی بشر بسته بچه چیزهای کوچکی است. تمام نوشته های دانشمندان و بزرگان را خوانده‌ام و باسرار و رموز آنها پی برده‌ام با اینهمه امروز باید به نامرادی خود بنالم زیرا نمیتوانم يك تحفه كوچك یعنی گل سرخی برای محبوبه ام بدست بیاورم.

بلبل از شنیدن این ناله ها گمان کرد این همان عاشق صادقی است که شبهای دراز راز دل او را میسروده و داستان عشق وی را برای ستارگان میخوانده تا اینکه امروز او را بچشم دیده و شناخته است و چون بدقت باو نگرست با خود گفت سیاهی زلف و شادابی چهره وی بهترین گواه شباب است اما کوئی در عین جوانی غبار اندوه بصورتش نشسته و رنگ رخساره اش را زعفرانی کرده است.

در همان وقتی که بلبل باین فکر بود جوان دو باره ناله سر کرد: « فردا شب مجلس رقصی در کاخ شاهزاده برپاست و محبوبه من در آنجا دعوت دارد و اگر بتوانم گل سرخ را برایش بیرم تا سپیده دم در آغوش من خواهد رقصید والا باید در گوشه کز کنم و رقص او را با دیگران بدیده حسرت بنگرم و اگر اتفاقاً عبورش بر من بیفتد البته توجهی نخواهد کرد و این درد مرا خواهد کشت! »

ایندفعه دیگر بلبل را در صداقت جوان تردیدی نماند و بر شکفتی عشق آفرین خواند و با خود گفت راستی گوهری گران بها تر از عشق در عالم وجود ندارد اما افسوس که چنین گوهری را از هیچ سوداگری نمیتوان خریداری کرد.

آه و زاری جوان دو باره بلبل را از این اندیشه بیرون آورد و ایندفعه جوان را

دید که صورت خود را در میان دو دست گرفته و بر روی سبزه ها میغلطد و با خود چنین زمزمه میکند: « در آن شب مهمانی محبوبه من با هنگ مهیج موزیک خواهد رقصید و چنان به مهارت و چالاکی قدم بر خواهد داشت که پاهای ظریفش بزمین نخواهد خورد و مهمانان برای تماشا بدور او گرد خواهند آمد. ولی چون گل سرخ ندارم البته بمن اعتنائی نخواهد کرد و بامن نخواهد رقصید و از این غصه خواهم مرد!»

گلها بصدای او از هر طرف سر کشیده و از یکدیگر میپرسیدند که این جوان چرا اینطور مویه میکند و بخود میپیچد؟

بلبل که زبان گلها را میدانست بآنها پاسخ داد که بی تابی این جوان فقط برای خاطر یک گل سرخ است!

گلها چشمکی بهم زده و بر ساده لوحی او لب بخنده گشودند.

اما بلبل که با سرار دل جوان واقف بود خاموشی اختیار کرد و دیری نکشید که ناگهان پرو بال بگشود و از فراز جنگل بجانب گلستانی که در آن نزدیکی بود پیرواز در آمد و بروی شاخه درخت گل زیبایی که در میان چمن واقع بود نشسته باو گفت اگر گل سرخی بمن کرم کنی در عوض شیرین ترین نغمه های خود را برای تو خواهم سرود.

درخت بانکان سربوی پاسخ داد که گلهايش برنگك شير و سپيد تر از برفي است که بر سر کوه می نشیند. شاید درخت دیگر که در آنسوی باغ است بتواند حاجت او را بر آورد.

بلبل بلا درنگ بجانب آن درخت پرگشود و همینکه بر روی شاخه آن نشست خواهش خود را تکرار کرد و از پاسخ او دانست که گلهايش برنگك آفتاب و زرد تر از زر ناب است اما درخت دیگری سراغ دارد که درست در جلوی خوابگاه جوان دانش آموز واقع و گویا گل سرخ بار می آورد.

بلبل بجانب آن شتافت و بدرخت گفت رفیق اگر گل سرخی بمن عنایت کنی بهترین نغمه های خود را که تا بحال نشنیده ای برایت خواهم خواند.

ایندفعه جواب موافق شنید و از تکان سر درخت فهمید که گلهايش برنگك

خون و گلگون تر از شفق است . اما سرمای زمستان او را نیمه جان کرده و طوفان باد شاخه های ظریفش را درهم شکسته و تا پایان سال دیگر گلی از وی نخواهد روئید . بلبل در تمنای خود پا فشاری کرد که من از تو بیش از يك گل نمیخواهم و از هر راهی باشد باید مقصود مرا بر آوری .

گلبن پاسخ داد که رسیدن بمقصود يك راه بیشتر ندارد و آنهم باندازه ای دهشتناك است که یارای گفتن آنرا نمیکند .

بلبل چه چهی زد که من از هیچ چیز باك ندارم و هر چه دلخواه تو است بی محابا بگو .

درخت پس از اندکی تأمل چنین آغاز سخن کرد :

« اگر برآستی خواهان گل سرخی باید در پرتو ماه بر روی شاخه من بنشینی و سینه خود را باین خاری که بر تنم روئیده تنک بچسبانی و از سر شب برایم نغمه سرائی کنی و اینقدر چه چه بزنی تا این خار از سینه ات گذشته بدرون قلب تو راه یابد و بوسیله آن خون قلب تو به بدن من جریان پیدا کند و با شیره تن من بیامیزد تا رنگ گل بهمان سرخی که تو آرزو داری در آید .

بلبل از این جواب دچار حیرت شد و پیش خود اینطور فکر کرد :

« مرگ خیلی تلخ تر از آنست که برای خاطر يك گل بتوان بآن تن در داد و کی است که باین آسانی از جان شیرین دست بشوید ! »

« برای پرنده ای مانند من هیچ آرزویی بالاتر از این نیست که بر روی شاخه درختان سبز و خرم بنشینم و سحر گاهان طلوع خورشید را تماشا کنم یا شباهنگام قرص ماه را در فضای آسمان بنگرم یا در بهار از دیدار روی گلها برخوردار و از بوئیدن آنها سرمست شوم »

« اما چیزی که هست زندگانی با تمام لذات آن در برابر عشق قدر و قیمتی ندارد و قلب پرنده ای مثل من با همه این آرزوها در مقابل قلب آن جوانی که از درد عشق در سوز و گداز است چه ارزشی میتواند داشته باشد ؟ »

پس از این اندیشه ها بلبل با تصمیم راسخ بطرف باغ پیرواز درآمد و ایندفعه باز

چشمش بجوان افتاد که هنوز بر روی چمن ها میغلطید و دانه های اشک بر گوشه چشمانش میدرخشید. بی اختیار چه چهی زده با زبان دل باو اطمینان داد که گل سرخ را بقیمت خون خود برایش فراهم خواهد نمود اما بشرط آنکه در راه عشق ثابت باشد و بداند که هیچ چیز در عالم پهای عشق نمیرسد .

جوان هم باچشمهای اشک آلود پرواز بلبل را دید و آواز دلنواز او را شنید اما از این آواز چیزی نفهمید زیرا هزار دستان بزبانی باوی سخن می سرود که در هیچیک از کتابها چنین زبانی را ندیده و نیاموخته بود !

از آنطرف درخت بلوطی که بلبل بر روی آن آشیانه داشت مقصود پرنده کوچک را دریافت و بس متأثر شد و چون باوی اس و علاقه داشت خواهش کرد که آخرین نغمه های خود را بگوش دلت بخواند تا مایه تسلی روزهای تنهایی باشد . بلبل با صدای لرزانی که شبیه بززمه آب بود برای درخت بلوط نغمه سرائی آغاز کرد جوان هم به شنیدن این نغمه ها با خود گفت چه آهنگ دلفریبی دارد . اما با اینهمه پروبال زدن و ناله بر آوردن تصور نمیرود جز جلوه دادن صدای خویش سودای دیگری در سر داشته باشد !

عاقبت از فرط ناامیدی بخوابگاه رفته بر روی تخت خویش دراز کشید و دیری نپایید که با فکر محبوبه اش بخواب رفت . بلبل هم بانتظار طلوع ماه دم فرو بسب . پاسی از شب نگذشته بود که ماه تابان در صحنه آسمان نمودار شد و در پرتو نقره فام آن پرنده کوچک خود را بدرخت گل نزدیک نمود و سینه خویش را بخار تن او بچسباند و برای ماه نغمه سرائی آغاز کرد .

تانیمه شب بلبل سرمست آواز بود و در هر چه چهی خار تن گل بیش از پیش بسینه اش فرو میرفت و برسوز دل وی میافزود . هنگامی که بلبل اسرار عشق را با آهنگ سوزناکی بگوش دل سرد ماه میخواند آهسته آهسته درنوگ درخت گل غنچه سحر آمیزی پدیدار شد که رنگ آن در ابتدا شبیه برنگ مه رقیق بود . شب که از نیمه گذشت درخت گل به بلبل بانگ زد که سینه خودش را بیشتر بخار بچسباند زیرا شب دارد بی پایان میرسد و اگر قبل از سپیده صبح غنچه گل نشکند کار از کار خواهد گذشت .

بلبل سر باطاعت فرود آورد و هر قدر که سینه را بیشتر به خار میفشرد آهنگ اوسوزناک تر میشد تا اینکه کم کم رنگ نوك برگهای گل رو سرخی نمود ولی چون خار هنوز به قلب بلبل تخلیده بود قلب گل بازم سپید مینمود. چه بطوری که گفته اند جز خون دل بلبل چیز دیگری نمیتواند قلب گل را رنگین بکند.

بلبل که میخواست لختی از درد دل بیاساید دوباره به بانگ درخت با آخرین قوه‌ای که برایش باقیمانده بود سینه را بخار فشار داد و در اثر این کوشش عاقبت خار بقلبش خلید و دل کوچکش را سخت بدرد آورد و بیایی چه چه زد اما ایندفعه صدای بلبل با نغمه عشق و نوای مرگ آمیخته شد.

در همین حال غنچه گل کاملاً بشکفت و سرخی برگهای آن باندازه‌ای زیاد شد که برنگ شفق در آمد و رفته رفته این سرخی سرتاسر قلب گل را فرا گرفت.

### مرگ بلبل

صدای لرزان و ضعیف بلبل دیگر بزحمت شنیده میشد و چند لحظه بعد قلب کوچک او هم که تمام خون خود را نثار گل کرده بود برای همیشه از کار افتاد! آخرین نوای پر سوز و گداز بلبل باندازه ای ماه را فریفته بود که طلوع خورشید از یادش برفت و مدتی در کنار آسمان حیران و سرگردان ماند!

گل نوشکفته هم از شنیدن این نوا طوری متأثر شد که داغ دل بلبل برای همیشه در قلبش نقش بست و آنرا برنگ سرخ آتشی در آورد!

درخت گل شتابان به بلبل مژده داد که حاجتش بر آورده شد و گل سرخی که آرزوی آنرا داشت به ثمر رسید. اما از وی پاسخی نشنید چه جثه کوچک او از شاخه‌ای که بر آن نشسته بود بروی چمن افتاد و خارتن گل هنوز در قلبش استوار بود.

### سر لوشت گل

نزدیک ظهر دانش آموز جوان سر از خواب گران برداشت و همینکه پنجره اطاق را کشود ناگهان چشمش بگلی افتاد که در تمام عمر سرخ تر و شاداب تر از آن ندیده بود. بی اختیار بطرف درخت دوید و گل را از تن آن در ربود و دوان دوان بخانه استاد رفت. در راهرو خانه دخترک را دید که در کناری نشست و بدوختن لباس

ابریشمی آبی رنگی اشتغال دارد و سگ کوچکش در جلوی پای او خوابیده است .  
جوان جلو رفته با يك دنیا امید گل سرخ را تقدیم وی نمود و وعده‌ای که  
برای رقصیدن داده بود باد آوری کرد و باو گفت سرخ ترین گلی را که در عالم  
میتوان سراغ نمود برایت آورده ام و باید امشب این گل را بسینه خود نصب کنی  
و باهم برقصیم .

دختر با نظر بی اعتنائی بگل نگریسته و بجوان پاسخ داد که میترسم این  
گل برنگ لباسم نیاید و بعلاوه چند قطعه جواهری که بتازگی برایم فرستاده اند  
خیلی زیبا تر از این گل است و آنها را بسینه خود خواهم زد .

جوان از این جواب سرد و نامهربان دختر سخت بر آشفت و گل را بوسط  
خیابان پرتاب کرد . در همین وقت اربابه‌ای که از خیابان میگذشت گل نو شکفته را  
در زیر چرخ خود طوری پایمال نمود که جز لکه‌های کوچک سرخ رنگی اثر دیگری  
در روی سنگ فرش خیابان از گل بجا نماند .

این گستاخی جوان دخترک را ناپسند آمد و با درشتی بوی گفت : « اگر من  
نامهربانم توهم خیلی بی ادبی و فراموش کرده ای که دانش آموزی بیش نیستی و  
هرگز باور نمیکنم که بتوانی حتی يك جفت کفش نقره‌ای برای من بیاوری که با آن  
برقصم و با حال آشفته از روی صندلی برخاسته بدرون خانه رفت .

جوان مدتی دچار بهت بود تا اینکه رفته رفته بخود آمد و ناگهان فریاد  
برآورد :

« آبا حماقتی بالاتر از عاشقی میتوان سراغ نمود ؟ آبا لذت عشق با آنهمه  
داستانهایی که در اطراف آن شنیده شده با لذت خواندن کتابی برابری میکند ؟ »  
هنگام بازگشت از خانه استاد یکسره باطوق خود رفته و کتاب بزرگ کرد  
آلودی را از قفسه بیرون کشید و طوری غرق خواندن آن شد که بلبل و گل و محبوبه  
هرسه از ضمیر خاطرش محو شد !

نگارش آقای عبدالعظیم قریب استاد دانشگاه

## پساوندهای اتصاف و مالکیت

برای پساوندهائی که بر اتصاف و مالکیت دلالت میکند و تعیین موارد استعمال آنها که بتوان در موقع حاجت و اژه‌هائی مطابق قیاس وضع نمود و بر وسعت و بسط زبان افزود پیشنهاد ذیل تقدیم میشود:

(۱) ناک - بر اتصاف بعیب و آلودگی و آغشتگی و نفرت و کراهت و مانند آنها دلالت کند یعنی بآخر و اژه‌هائی پیوسته شود که شامل معانی فوق باشد: دردناک غمناک . بویناک . چسبناک . بیمناک .

پساوند فوق عموماً بآخر اسم معنی در آید یا اسم ذاتی که بتوان عیب و نفرت و آلودگی از آن حاصل کرد.

(۱) آسببناک . خوفناک . اندوهناک . خطرناک . هوسناک . سهمناک .

(۲) ریمناک . کلناک . مکس ناک . ریگناک . شیرناک .

برای روشن شدن مقصود شاهی از استعمال بلغا و دانشمندان درج میشود:

از نفسی چند خللناک شد	روی جهان کاینه پاک شد
پاک بشویند بهفت آب و خاک	دامن از این چنبره دودناک
داد بضاعت بامینان خاک	پیر در آن بادیه بیمناک
زهرچه از بهر یک مشت خاک	جهانکر دز آشوب خود دودناک
که از نوک خاری در آید بخاک	بسا شیر درنده سهمناک
بقلطید در خون تن زخمناک	درخت کیانی در آمد بخاک
بدوگفت بر خیز از این خون و خاک	فرو بسته چشم از تن خوابناک
( نظامی )	

تن ز آب حوض تنه‌اپاک شد (مولوی)	دل ز بار حرص تن کلناک شد
روی همه گیتی کند از خار و خمان پاک	امسال که جنبش کند این ابر شعبناک
هست بقول و عمل همیشه مجرد	خواجه چنان ابر بانگک دار مطرناک
( منوچهری )	

ساخت بدامان رخش از کرد پاک	یافت بره آینه ای کرد ناک
بیر آلابش از آلابش ناک (جامی)	باش چون بحر از آلابش پاک



ابوریحان در کتاب تفهیم گوید :

کوهها و قلعه‌ها و بناهای بلند و کوشکهای ملوک و بیابانها و سنگریزه‌ها و زمینهای شیرناک .

صاحب کتاب صراح‌اللفه در ترجمه ارض‌مذبه مینویسد :

زمین مکس ناک . صاحب منتهی‌الارب در ترجمه ارض ماسده مینویسد : زمین شیرناک . و در ترجمه ارض مسبعه مینویسد : زمین ددناک و در ترجمه ارض مذبوبه می‌نویسد : زمین مکس ناک .

این پساوند گاهی با آخر صفات نیز افزوده شود: بیمارناک . درشتناک . شادناک . ساحرناک .

ابوریحان در کتاب التفهیم مینویسد . اولش قویست بافزوی و آخرش ست بکمی و بیمارناک . منوچهری گوید :

بیرم این درشتناک بادیه که کم شود خرد در انتهای او

این پساوند قیاسی است و میتوان کلمات دیگری را نیز بالحاق آن با آخر آنها وضع نمود : طوفان ناک . بادناک . آفت ناک . بیرناک . زبورناک . . پشه‌ناک . چرک ناک . علف‌ناک . اما کلمات تابناک . شادناک . فرحناک . طربناک یا باید از جمله شواذ و مستثنیات شمرده شود و یا اینکه باید چنین تصور شود که بمرور زمان در معنی اصلی آنها تغییر حاصل شده .

مثلاً تابناک در اصل بمعنی دارای حرارت و آلوده بگرمی بوده و بعد بمعنی درخشان استعمال شده ، و طربناک بمعنی مست‌کننده و مستی‌آور بوده و بعد بمعنی شادمان یا شادی و طرب آور بکار رفته .

( ۲ ) آکین - کین . بربری و آمیختگی دلالت کند : شرم آکین . سهمگین یارکین - کرکین - آزرم آکین - کهر آکین . شواهد از استعمال بلغا و فصحا : جهان را همه ساز و چوبین بود همه آبدانهای یخکین بود ( نظامی ) سهمگین آیکه مرغابی در او ایمن نبودی کمترین موج آسپاسنگک از کنارش درر بودی ( سعدی )

قمربان چشم درد کین بود سپیده دم شود چو نوتیای او ( منوچهری )

مرد که فردوس دید کی نگردد خاکدان و آنکه دریا رسید کی طلبد پار کین  
(خاقانی)

آب چون آتش عود افروز است باد چون خاک عبیر آکین است (انوری)  
گشته زین نکته های مشک آکین روی کاغذ نگارخانه چین (نظامی)  
چو کشور شود پر زبیداد و کین شود همچو بیماری اندوهگین (اسدی)  
خواجه عبدالله انصاری هر وی گوید : دانت که با سینه غمگینم و با  
دیده نمکینم .

این دو پساوند را گاهی مخفف کنند و گویند . آکن . کن  
گفت دینی را که این دینار بود کاین فزا کن موش را پروار بود  
ای آنکه غمگنی و سزاواری و ندرننهان سرشک همی باری (رودکی)  
سال امسالین نوروز طربنا کتر است یار و پیرار همیدیدم اندوهگنا  
(منوچهری)

این پساوند نیز قیاسی است و میتوان در موقع حاجت کلمات و واژه هائی از آن  
ترکیب و وضع نمود .  
دود آکین . گل آکین . بیم آکین . زرا آکین . چرك آکین . خطر آکین .  
مهر آکین . قهر آکین .

شاید این پساوندها از واژه « آگندن » بمعنی پر کردن و برهم نهادن مأخوذ باشد .  
( ۱ ) یار : ملازمت و اقتراف و دارندگی را می رساند و عموماً با آخر کلمانی  
پیوسته میگردد که بر خوبی و نیکی و مانند آن دلالت کند : بختیار . خرد یار . دوستیار  
هوشیار . کوشیار . سعادت یار . داد یار . شواهد از استعمال فصحا .

ناسزائی را که بینی بختیار عاقلان تسلیم کردند اختیار (سعدی)  
چورزم آیدت پیش هشیار باش تنت را ز دشمن نگهدار باش (فردوسی)  
آچه ندارد عوض ای هوشیار عمر عزیز است غنیمت شمار (بهائی عاملی)  
پساوند فوق قیاسی است و عموماً با آخر اسم معنی در آید مگر در جائیکه از آن  
معنی یار و یاور و معین اراده شود .  
دستیار . آبیار . باز یار .

بهرچه روی بهم یا بهره رای کنم قوی است دست مرا تا تو دستیار منی  
( ۴ ) مند - عموماً با آخر اسم معنی در آید و دارائی و مالکیت را می‌رساند  
مانند : دردمند . خردمند . هوشمند . سودمند . نیازمند . آزمند . زورمند . آبرومند .  
شواهد از استعمال بلغا و فصحا

بروز نیک کسان گفت غم مخور زنهار با کسا که بروز تو آرزومند است  
( رودکی )

علاج دردمندان کن بهره درد که هر کس کوچراحت کرد بد کرد  
( سعادت نامه )

هر که با اهل خود وفا نکند نشود دوست روی و دولت مند  
دشمن هوش است می‌ای هوشمند دوست را مغلوب دشمن کم پسند  
( جامی )

انصال ابن پسارند با آخر اسم معنی قیاسی است و میتوان در هنگام حاجت  
واژه‌هایی با آن ترکیب و وضع کرد :

مهرمند . زبان مند . آزرمند . کلمات مأخوذ از عربی غالباً با واژه مند مرکب  
شود : سعادت مند . شرافتمند . دولت مند . حاجتمند . عقیده مند . گاهی قبل از واژه مند  
وار افزوده شده : دانشمند . تنومند . نیازمند . برومند .

برومند باد آن همایون درخت که در سایه آن توان بر درخت

گاهی با آخر صفت نیز افزوده شود : شادمند . یارمند :

همان دوستی با کسی کن بلند که باشد بختی ترا یارمند ( فردوسی )

( ۵ ) آور . ور . بر حاصل کردن و بردن و پیشه و شغل دلالت کند .

دلاور . کند آور . جنگاور . نام آور . بارور . هنرور . کینه ور . تاجور . بهره ور .

حیله ور . پیشه ور .

شواهد از سخنان باغا و ادبا :

از آن بهره ورت در آفاق کیست که در ملک رانی با ناصاف زیست

هنرور که بختش نباشد بکام بجائی رودکش ندانند نام ( سعدی )

بسته وخته روند تاجوران پیش او بسته بتیغ سبک خسته بگرزگران ( خاقانی )

ز نام آوران گوی دولت ربود که در گنج بخشی نظیرش نبود (سعدی)  
 دامن تو دیده وری داشتی تخم هوایت دکری کاشتی (جامی)  
 اصل این پساوند بعقیده نگارنده از «آ» آوردن مأخوذ است و شاید از مصدر بردن  
 نیز مشتق باشد و در زبان پهلوی غالباً این پساوند با باء موحده بجای واو دیده میشود.  
 این دو پساوند نیز قیاسی است و میتوان از آن کلماتی وضع کرد: کامور. کارور.  
 مهرور. هوشور. شادی ور. سودور. گاهی بجای پساوند (ور) (آور) و اوساکن  
 ماقبل مضموم استعمال کنند: رنجور. گنجور. مزدور. آزور. استعمال پساوند (ور)  
 (آور) تا حدی نزدیک بواژه (مند) است و غالباً بجای یکدیگر بکار میروند:  
 تناور. تنومند. هنرمند. هنرور. بهره ور. بهره مند. خردور خردمند.  
 دانشور. دانشمند. کارور. کارمند. سازور. سازمند.

## مجلس سوگواری

روز دوشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۲۳ مجلس تذکر مرحوم حسن اسفندیاری ( حاج محشم السلطنه ) عضو بیوسنه فرهنگستان در تالار فرهنگستان ایران برپا گردید از ساعت چهار بعد از ظهر مدعوین که عبارت بودند از وزراء و نمایندگان مجلس و دانشمندان و رجال محترم حضور بهم رسانیدند. نخست جناب آقای حسین سمیعی رئیس فرهنگستان مجلس را افتتاح نمودند و بنا بر تقاضای ایشان حاضران با احترام فقید مرحوم يك دقیقه بحال خاموشی ایستادند آنگاه جناب آقای دکتر متین‌دفتری بذکر فضایل و مقامات اخلاقی مرحوم اسفندیاری و تذکر اوقاتی را که در خدمات رسمی یا در مسافرتها در مصاحبت ایشان گذرانده بودند پرداختند . سپس جناب آقای علی اصغر حکمت شرح حال و مقامات ادبی و علمی مرحوم اسفندیاری را بیان نمودند .

### خطابه جناب آقای سمیعی

کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال و الاکرام مرگ برای همه آفریدگان امری مقرر و محتوم است و هیچکس نمیتواند از این حکم کلی و فرمان عمومی مستثنی باشد چیزی که هست این است که مرگها اگرچه بصورت یکسان است اما در معنی بابکدیگر تفاوت دارد و نسبت باشخاص فرق میکنند چنانکه می بینیم از مرگ پاره‌ای اشخاص در جامعه تأثیر و تألمی شدید پیدا میشود .

مرحوم حسن اسفندیاری ( محشم السلطنه ) از اشخاصی بود که مرگ او را نمیتوان کوچک شمرد بلکه تأثیر آن در جامعه خیلی بزرگ است .

مرحوم اسفندیاری در مکارم اخلاق خیلی افراط کرده بود بهمین واسطه در میان مردم محبوبیتی بی اندازه داشت . من خود از اشخاصی بودم که خوشبختانه با خاندان جلیل اسفندیاری از آغاز جوانی آشنائی پیدا کرده و با بزرگان این سلسله مربوط شدم و بالاخص با مرحوم اسفندیاری از همان اوایل که در وزارت امور خارجه بخدمت دولت وارد شدم ارتباطی یافتم و شاید نیمه آخر عمر خود را با او صرف کردم و هرچه بر مدت الفت و معاشرت با این مرد بزرگوار بیشتر میگذاشت بر اوصاف ستوده و ملکات فاضله او بیشتر واقف میشدم و عقیده و علاقه ام با او بیشتر میشد يك صفت بزرگ این مرد

تواضع و فروتنی و خوشروئی و مهربانی بود که تا دم مرگ با او توأم بود و با آنکه در دستگاه دولت و جوامع ملی مقامات ارجند و مراحل شامخی را احراز کرده بود هیچ تفاوتی در حال و رفتار او پیدا نشد سهل است روز بروز بر حسن اخلاق و مهر و ملاطفت او نسبت بمردم افزوده میشد و چیزیکه هرگز در وجود او راه نیافته بود کبر و نخوت و خودنمائی بود.

مرحوم اسفندیاری مردی بتمام معنی خداپرست بود و بمبانی و حقایق دیانت اسلامی ایمان ثابت داشت کمتر اتفاق میافتاد که من با او بنشینم و از سخنان او بوی خدا نشنوم.

مرحوم اسفندیاری يك ایرانی خالص بود و بوطن خود خیلی علاقه داشت و هر وقت که برای ایران يك پیش آمد ناگوار روی میداد میدیدم که چطور آشفته و پریشان خاطر میشد و چه تلاش‌ها و فداکاریها میکرد.

مرحوم اسفندیاری در اعمال خود نیت پاک داشت و نسبت بهمه کس خیرخواه بود و بیشتر اوقات خود را صرف انجام حوائج مردم میکرد از فقرا و بیچارگان دستگیری مینمود از حمایت مظلومان و ستمدیدگان مضایقه نداشت.

هنوز در خانه و خانواده او جماعتی از زن و مرد و کوچک و بزرگ هستند که ابا عن جد در این خانواده نشو و نما یافته و در کنف حمایت و سرپرستی این مرد بزرگوار اعاشه میشدند.

مرحوم اسفندیاری گذشته از فضایل نفس و مکارم اخلاقی که داشت مردی فاضل و ادیب و دانشمند بود و ارباب فضل و نوق و معرفت غالباً در محضر او جمع بودند.

مرحوم اسفندیاری از آغاز تأسیس فرهنگستان ایران بعضویت پیوسته فرهنگستان انتخاب شد و در اینمدت برای پیشرفت مرام فرهنگستان مساعی جمیله بکار برد و علاقه و توجه او باین بنگاه علمی و ادبی بقدری زیاد بود که بنده در اینمدت کمتر دیدم که مرحوم اسفندیاری از حضور در جلسات هفتگی فرهنگستان غیبت کند. باهمه ضعف مزاج و کهولت سن که داشت همیشه در سر وقت حاضر میشد و تا آخر جلسه می‌نشست و در کارهای علمی و ادبی شرکت میکرد بیاس همان بزرگوار بهاست که فرهنگستان ایران امروز این مجلس تذکر را فراهم ساخته و از این فقدان عظیم

و ضایعه بزرگی که بعالم فرهنگ و اخلاق و انسانیت وارد آمده است اظهار تأسف میکند و بفرزندان ارجمند و گرامی و اعضاء محترم خانواده اوصیممانه تسلیت میگوید و بروان پاك آن مرحوم مبرور درود فراوان میفرستند.

چون بعضی از آقایان محترم در شأن آن مرحوم بیاناتی خواهند فرمود بنده بیش از این مزاحم نمی‌شوم و فقط از حضار محترم خواهش میکنم که با احترام روح آن مرحوم بقدر يك دقیقه باحال سکوت قیام فرمایند.

### خلاصه بیانات جناب آقای دکتر متین دفتری

آقایان محترم!

با اینکه این اوقات از تظاهر در محاسن عمومی احتراز میکنم وقتی که جناب آقای سمیع رئیس محترم فرهنگستان تکلیف کردند که من هم راجع بمرحوم اسفندیاری چند کلمه بعرض آقایان برسانم نتوانستم مقاومت و امتناع کنم برای اینکه شانه خالی کردن از ایفاء آخرین تکلیفی که بیک دوست عزیز فقید دارم خلاف مروت و انسانیّت میدانم. قبل از ورود در مطلب باید متذکر شوم که قصد من نه مرثیه خوانی است و نه شرح زندگانی (بیوگرافی) مرحوم اسفندیاری و تجزیه و تحلیل شخصیت سیاسی او. مرثیه در مورد ستم‌دیدگان یا کسانی جا دارد که زندگانی آنان دچار ناکامی‌ها شده باشد نه فقید سعید که دوره عمرش سراسر کامیابی‌ها و افتخارات بوده است و در واپسین روز حیاتش شاهنشاه مملکت بی‌الین او تشریف فرما شده و او را مورد تفقدات ملوکانه قرار داده اند و امروز برای ما کمال مباهات است که برای تجلیل يك دوست جلیل‌القدری که ازین مآرفته و همه ما را برای همیشه غرق تأثر نموده است جمع شده‌ایم. شرح زندگانی و کاربرد سیاسی مرحوم حاج محشم السلطنه هم بناتق محترم بعد جناب آقای حکمت محول شده است و ایشان این وظیفه سنگین را ادا خواهد کرد من فقط بذکر مکارم اخلاق فقید سعید میپردازم و آنچه خود از روش پسندیده او درك کرده‌ام و نمونه‌هایی که از ملکات فاضله او دیده‌ام میگویم و اداء چنین شهادتی را در محضر آقایان محترم خود عرض میدارم.

سالیان دراز است که من بمرحوم حاج محشم السلطنه ارادت می‌ورزیدم و

ارادت من موروثی است که از قدیم بین پدر و سایر بستگان من باخاندان اسفندیاری روابط و دادیه برقرار بوده. ارادت شخص من بآنمرحومه از زمانی شروع شد که من در اوایل جنگ بین المللی اول وارد خدمت دولت و کاربر وزارت امور خارجه شدم و همچنین چند بار دیگر باین مقام نائل شدند ولی تعلیمات ایشان انجام وظیفه میگردم و در آن اوان مرحوم حاج محشم السلطنه وزیر امور خارجه بودند و بر من انصافاً حق تربیت دارند. روابط ارادت و دوستی من بامرحوم اسفندیاری محفوظ و درتزیاد بود و چنین اتفاق افتاد که پی در پی سعادت همکاری ایشان نصیب من میشد. چند سالی در جمعیت طرفدار جامعه ملل با مشارکت عدّه از حضار محترم بامرحوم اسفندیاری تشریک مساعی میگردیم و وقتی که من وارد در هیئت دولت شدم مصادف با ریاست ایشان در مجلس شورای ملی بود و در دوره های قانونگذاری دهم یازدهم و دوازدهم با ایشان همکاری میگردیم و در همان اوان يك سفر هم در التزام ركاب والا حضرت ولایت عهد یعنی اعلیحضرت همایون شاهنشاه فعلی بمعیت مرحوم اسفندیاری بمصر رقیم. در سالهای اخیر هم از لذت مجالست آنمرحوم در فرهنگستان ایران محظوظ بودم در تمام این مراحل از همکاری آنمرحوم بهترین خاطره ها را دارم و از مساعدت های معنوی و مهربانی هائی که در هر مورد مبذول میداشتند همیشه شکر گذار بوده و خواهم بود. مرحوم حاج محشم السلطنه نمونه بارزی از رجال قدیم ایران بود که نظایر او بسیار نایاب شده و دیگر جامعه از نوع او تربیت نمیکند. مرحوم اسفندیاری واجد تمام صفات رجال قدیم بود: سخاوت - فتوت - ثبات در رفاقت و دوستی - حمایت از ضعفا و دستگیری از مستمندان و بسیاری از خصائل ممدوحه دیگر که من در طی سالیان دراز تمام این مراتب اخلاقی را در آنمرحوم آزموده ام و خاطره های فراموش نشدنی در هر يك دارم. از جمله: همه بخاطر داریم که مرحوم اسفندیاری در نوع پروری مخصوصاً مساعدت بحاجتمندان و اشخاصی که در دوائر دولتی گرفتاری داشتند تاچه حدساعی بود. برای نوشتن توصیه بنفع مردم دستگامی داشت که ضرب المثل بود. یاد دارم روزی که من لایحه قانون مجازات توصیه و اعمال نفوذ را بمجلس بردم مرحوم اسفندیاری بمن بانعجب اظهار داشتند: فلانی میخواهی دکان مرا ببندی - جواب گفتم: خیر توصیه های شما ناشی از خیرخواهی و حسن حمایت از ضعفا است مادکان کار چاق کن ها را



میخواهیم ببندیم که بقصد انتفاع خود سعی میکنند دامهائی برای قضات گسترده و آثار را از اجراء عدالت منحرف نمایند و قوه قضائیه را از اعتبار بیندازند .  
 مرحوم اسفندیاری مردی با انصاف و مخصوصاً نسبت بمصالح کشور تسلیم بود  
 درسفر مصر پیش آمدی کرد که امتحانی از این صفت خود داد: شبی مهمان اعلیحضرت  
 ملك فاروق بودیم قبلاً بما اطلاع رسید که قرار است سفیر کبیر ایران در سر میز شام  
 مقدم بر ما بنشیند با این توضیح که مطابق قواعد تشریفات دربار مصر سفراء کبار  
 برنخست وزیر و وزیران مصر مقدم هستند و نقشه میز ضیافت سلطنتی چنین طرح  
 شده بود که پس از اعلیحضرت ملك مصر ( میزبان ) و مهمان معظم او والا حضرت  
 ولایت عهد و بترتیب ابتدا سفراء کبار ایران و انگلیس بعد مرحوم محتشم السلطنه و من  
 و سپس هیئت دولت و درباریان مصر و بقیه کور دیپلوماتیک قاهره و ملتزمین رکاب  
 مخلوطاً علی قدر مراتبهم جلوس نمایند .

البته برای شخصی مثل اسفندیاری رئیس مجلس ایران ملتزم رکاب ولیعهد  
 ناگوار بود زیرا دست کسی بنشیند که سالها در وزارت امور خارجه مأمور و تابع او بوده  
 است و صریحاً می گفتند : خیر خیر ! محال است سر این میز حاضر نخواهم شد ! ....  
 شراره پاشا مأمور پذیرائی ما بمن متوسل شد که این مشکل را حل نمایم و توضیح  
 میداد که اگر اصرار داشته باشید بر سفیرتان مقدم باشید مانعی ندارد اما نتیجه این  
 خواهد شد که سفیر کبیر انگلیس از حق تقدم خود استفاده میکند و سفیر ایران در  
 ردیف وزراء مختار پس از هیئت دولت خواهد نشست و فاصله او با سفیر کبیر انگلیس  
 زیاد و موجب تحقیر او خواهد بود . من مصمم شدم اسفندیاری را بهر زبانی است قانع  
 نمایم ولی بمحض اینکه آغاز سخن نموده و خاطر نشان کردم که موضوع بحث  
 اشخاص نیستند بلکه حیثیت و مصلحت ایران است فوراً سر تسلیم فرود آورد و من  
 گذشت او را بسیار تحسین کردم .

دیگر از صفات برجسته مرحوم اسفندیاری جوانمردی و ثبات او در دوستی و  
 رفاقت بود که در موقع بسیار مهمی فتوت خود را بمن نشان دادند : بعد از اینکه از  
 مقام نخست وزیری معاف و چندی هم گرفتار شدم مدتها در منزل و تحت نظر مأمورین  
 شهربانی بودم و از ترس آن مأمورین - که بعدها فهمیدم همانها قتله مرحوم مدرس و

سایرین بودند - هیچکس حتی نزدیکان من جرئت نداشت پابمنزل من بگذارد در آن زمان چنانکه معروف شده بود مغضوبین شاه مانند جذام گرفته‌ها میشد و هیچکس نزدیک آنان نمیرفت - در چنین ایام تیره یکروز صبح عید غدیر بود ناگهان مرحوم حاج محترم السلطنه رحمه الله علیه بدیدن من آمد و اسباب تعجب شد بطوریکه مأمورین نگاهبان من خیال کرده بودند رئیس مجلس با شاه بملاقات من آمده و چون احتمال میدادند که از من رفع غضب شود چند روزی هم رفتار خود را تعدیل کردند - باری آنروز مرحوم اسفندیاری بمن نوازشها کرد که تا عمر دارم فراموش نخواهم کرد و شرحی در مذمت حسادت همکمان اظهار نمود و بالاخره بمن تکلیف کرد که در فرهنگستان حاضر شوم و چندی بعد خود ایشان آمدند و من را اینجا آوردند. قبل از آن من عضویت فرهنگستان انتخاب شده بودم ولی در کارهای فرهنگستان عملاً شرکت نمی‌کردم از آن تاریخ است که من افتخار حضور در این مجمع علمی را حاصل کرده و از مجالس مرحوم اسفندیاری که مرتباً و با علاقه تام در اینجا حاضر میشدند خوشوقت بودم و اکنون از فقدان ایشان بی نهایت متأثرم!

مرحوم اسفندیاری در این اواخر از تبلیغاتی که بر علیه فرهنگستان میشود دلتنگ و مکدر بودند: بسیاری لغات جدید در بین مردم معمول شده است که شهرت میدهند فرهنگستان آنها را وضع کرده است در صورتیکه چنین نیست و همچنین بعضی از لغات که در فرهنگستان تصدیق شده بی سوادان در غیر مورد و بدون رعایت سلیقه استعمال میکنند که بموجب استهزاء ظرفا شده است. مرحوم اسفندیاری از این شهرت‌ها متأثر بودند و لازم میدانستند از طرف فرهنگستان مجالس سخنرانی دائر بشود و این اشتباهات را از اذهان خارج و طرز استعمال لغات را بمردم تعلیم نمایند.

آقایان! - این بود بعضی از خاطره‌های گرانبها که از رفیق فقید خود دارم و او را در نظر من همواره زنده و بزرگوار نگاه خواهد داشت. از خداوند متعال برای بازماندگان و ارادتمندان او صبر و شکیبائی و برای خود او مغفرت و رحمت بی پایان مسئلت میکنم.

## خطابه جناب آقای حکمت

این کهن باغ که گل پهلوی خارا است در او      نیست یکدل که نه ز آن خار فکار است در او  
 برک راحت مطلب میوه مقصود بجوی      برک بی برگی و میوه غم و بار است در او  
 ناله مشک که با این همه عطر افشانیت      خون افسرده آهوی تار است در او  
 فیانا دما قد طیب الله ذکره      فاضحی و طیب الذکر عمر له ثان  
 کریم المعیا باسم متهلل      متی جتته لم تلقه غیر جذلان  
 یمن لمن بر جوه من غیر منة      فان قلت منان فقل غیر منان  
 و ما الناس الا راحل بعد راحل      الی العالم الباقی من العالم الفانی  
 (بهاءالدین زهیر)

در این عالم بزرگترین حکم مسلم وجود و قویترین سنت واجب طبیعت قضیه موت است که آدمی را از دام اوگریزی نیست و نه از اطاعت فرمان او کزیری . اکنون یکی از رجال بزرگ مملکت ما بر این حکم حتمی کردن نهاده و بدرود زندگانی گفته است . بزرگی که سراسر عمر پر افتخارش مجموعی است از خدمات شایسته بملک و ملت و دانشمندی که دقائق ایام حیاتش مشحون است بکسب فضائل و نشر معارف و مکارم اخلاق و محاسن اوصاف این مرد بلند رتبه اینک چند روزی است که از میان ما رفته و همه ما را بفقدان خود غمگین و ملول ساخته است . امروز بیاد بود او در این انجمن کرد آمده ایم .

فرهنگستان ایران که همکاری دانشمند مانند مرحوم حسن اسفندیاری را از دست داده به بنده امر کرده اند که از تاریخ زندگانی وی سخنی چند بسمع این جمع برسانم و از درگاه الهی برای روح پرفروش وی طلب مغفرت نمایم .

و برای این بنده انجام این امر بسیار تألم انگیز است زیرا فقدان آن رادمرد بزرگوار که با گوینده این سخنان بسالیان دراز انواع لطف و عنایت داشت اینک چندان خاطر

را آشفته و دل را پریشان می‌سازد که مجال سخن نمیگذارد .

معذلك بحکم همان ارادات دیرین من و غایت قدیم او اتیان بساین وظیفه را که تکلیف اخلاقی و فریضه روحانی است چند کلمه باختصار بعرض میرسانم .  
 يك شمه از شمایل او گریبان کنم      جمع آید از مکرّم اخلاق دفتری  
 مرحوم حسن اسفندیاری . حاجی محتشم السلطنه مطابق یادداشتی که بخط  
 مرحوم میرزا محمد صدیق‌الملک در پشت نسخه قرآن مجید ثبت کرده است روز چهار  
 شنبه هیجدهم ذی‌الحجه یعنی عید غدیر سال ۱۲۸۲ هجری قمری متولد شده و بسال  
 قمری هشتاد سال و چند ماه زندگانی کرد و در روز شنبه دهم ربیع‌الاول ۱۳۶۴  
 مطابق پنجم اسفند ۱۳۲۳ شمسی وفات یافت .

وی پسر سوم مرحوم میرزا محمد صدیق‌الملک مذکور است وجد او میرزا عبداللّه نوری مازندرانی در آذربایجان سکنی اختیار نموده و جزو منشیان عباس میرزای ولیعهد بوده است. در بدو سلطنت مرحوم ناصرالدین شاه که میرزا تقی خان امیر کبیر تأسیس وزارت خارجه مبادرت کرد و میرزا سعیدخان بدیبری مهام خارجه انتخاب گشت میرزا محمد صدیق‌الملک را که امانت و کاردانی و درستی او مورد وثوق امیر کبیر بود برای ریاست وزارت خارجه و همکاری با مرحوم میرزا سعیدخان برگزید . و ازین تاریخ به بعد میرزا محمد با کمال صداقت و امانت در خدمت وزارت خارجه بسر برد . پس از چندی که میرزا سعیدخان مرحوم صدیق‌الملک چندی از کار کنار گرفت بهر حال خدمات آن مرد در تأسیس و تکمیل وزارت خارجه فراوان و احکام و فرامین و اسنادی که از او باقی مانده است همه مؤید این معنی است .

مرحوم میرزا حسن خان فرزند او از فارغ‌التحصیل‌های مدرسه دارالفنون است لیکن تحصیلات او محدود بمبادهای تعلیمات دارالفنون قدیم نبود تحصیلات او بطور قدیم نیز بسیار بود با آنکه در ادبیات و عربیت بمنتهای کمال و براعت رسید در رسوم حسن خط و انشاء و شعر و ادب و تاریخ و السنه فرانسوی و انگلیسی از همکنان سبقت گرفت . در فقه و اصول و علوم تفسیر و حدیث نیز فضائل و کمالات بسیار حاصل نمود .

وجود شریف او مصداق دستور « اطلبوا العلم من المهدالی اللحد » میباشد زیرا از بدایت ایام عمر تا آخر عهد کهنوت هیچوقت از مطالعه و درس و تحقیق فارغ نشست در همین اواخر در خدمت مرحوم ادیب پیشاوری شرح اشارات و مبادی ریاضیات قدیم را مطالعه میکرد و نزد مرحوم میرزا لطفعلی صدرالافاضل در علوم ادبی استفاده مینمود و ایندوتن که هر دو از اجله ادباء و دانشمندان عصر خود بودند با مرحوم اسفندیاری دائماً محشور و انیس و جلیس او بودند. در سنوات اخیر بمطالعه عرفان و ترجمه خصوصاً محیی الدین بن العربی اشتغال میورزید ولی موفق باتمام نگردید.

کتابخانه او که مجموعه نفیسی است از کتب ادب و فقه و حدیث و تاریخ و حکمت و فلسفه و شعر و عرفان و ریاضیات همه گونه کتابهای نادر و نسخهای ذیقیمت و کمیاب در آنجا یافت میشود که همه تمام ایام عمر بهترین مصاحب او بودند. باری پس از اتمام تحصیل در سال ۱۳۰۲ هجری قمری رسماً بخدمت در وزارت امور خارجه که شغل پدری او بود داخل شد و در زیر دست برادر اکبر خود مرحوم میرزا عبدالله خان مستشارالوزاره که از تحصیل کرده های فرانسه بود و سمت ریاست اداره «ممالک غیرمجاوره» را داشت مشغول کار گردید.

سال بعد یعنی در ۱۳۰۳ که مرحوم میرزا رضاخان گرانمایه که او نیز از محصلین قدیم ایرانی در اروپا بود بدرجه و مقام سفارت ایران در آلمان منصوب گردید.

وی میرزا حسن خان را که جوانی نوحاسته و بفضائل و کمالات آراسته بود همراه خویش به برلن برد. و در آن زمان که تخت امپراطوری آلمان بوجود کیلوم اول و صدارت پرنس بیسمارک مزین بود مسافرت مرحوم اسفندیاری بآن دربار بزرگ بسیار سفری نافع و در حقیقت مربی او گردید و وی از آن سلطان بزرگ و وزیر معروف خاطره های بسیار داشت.

پس از طی دوره خدمت در آلمان و مراجعت بایران از طریق اسلامبول بمکه معظمه مشرف گشت و در ۱۳۰۷ بر ریاست دول غیرمجاوره منصوب گردید در این اداره مدت پنج سال یعنی تا ۱۳۱۲ باقی و برقرار بود.

در سال ۱۳۱۲ ناصرالدین شاه که استعداد ترقی و علائم فرزانیکی در او مشاهده

میکرد اورا بر گزید و بلقب «محتشم السلطنه» ملقب ساخت و بسمت ژنرال قنصل ایران در هندوستان مأمور کلکته و بمبائی ساخت.

و در آن سال است که مرحوم اسفندیاری بشیراز آمده و خویشاوندان و بستگان خود را در آن شهر ملاقات فرمود که از آنجمله حاجی میرزا محمد حکیم باشی جد اعلای این بنده است که در آن تاریخ عهد دوستی قدیم را با آن مرحوم برقرار نمود و فقید سعید همیشه با اولاد آن مرحوم مانند برادر و فرزند نظر میکرد و این حب موروث همیشه در خاطر اعقاب از آن مرد بزرگ برقرار و پایدار است.

بازی مأموریت هندوستان او در ۱۳۱۵ پایان رسید و بطهران مراجعت کرد و چون در آن زمان مرحوم میرزا محمد صدیق الملک بواسطه کبرسن از کار کناره نموده بود شغل پدری یعنی ریاست وزارت امور خارجه باو محول گشت و پیوسته در خدمات دولتی مصدر مشاغل مهمه بود چنانکه در ۱۳۲۲ در سفر سوم مرحوم مظفرالدین شاه بفرنگستان جزو مأمورین و ملتزمین خدمت ملوکانه شد.

بعد از صدارت شاهزاده عین الدوله در زمانی که مرحوم میرزا نصرالله خان مشیرالدوله صدر اعظم و مرحوم علاءالسلطنه وزیر امور خارجه گشت درین موقع مرحوم حسن اسفندیاری مترجم حضور شاهی و واسطه بین وزارت امور خارجه و دربار بود.

در اوائل مشروطیت که مرحوم اتابک بتهران آمد اسفندیاری را بسمت معاونت خود برگزید و کارهای دولت در مجلس اول بوسیله او حل و فصل میگشت - در ۱۳۲۵ که مابین دولتین ایران و عثمانی اختلافات سرحدی شدت یافت هیئت هائی از طرفین برای حل اختلافات بمرز اعزام شدند. هیئت اعزامی ایران بریاست مرحوم اسفندیاری بسرحد غربی آذربایجان رفت و بعد از آن در همان ناحیه حکومت ارومیه و خوی و سلماس که امروز بنام آذربایجان غربی معروف است باو محول گردید.

این مأموریت خطیر را که از لحاظ موقعیت سیاسی و سختگیری عثمانی ها و اغتشاش و انقلاب عشار کرد بسیار خطرناک و پر زحمت بود با کمال امانت و صداقت و مهارت انجام داد.

در مشروطیت دوم یعنی در سال ۱۳۲۸ که مرحوم حسن مستوفی الممالک تشکیل دولت داد مرحوم محتشم السلطنه نخست بسمت وزارت عدلیه و سپس بسمت وزارت امور خارجه منصوب گردید .

و از آن تاریخ ببعده یعنی تا سال ۱۳۵۱ شمسی قمری دائماً متصدی وزارت های گوناگون بخدمات مهمه میکشت و متوالیاً در کابینه های مختلف عهده دار وزارت های خارجه و مالیه و عدلیه و داخله بود و چهار نوبت متصدی شغل وزارت خارجه گردید در خرداد ۱۳۰۱ شمسی بسمت وزارت معارف معین شد و در این تاریخ بود که این بنده را افتخار خدمت در زیر نظر او نصیب گردید و مدت یکسال تا خرداد ۱۳۰۲ باین سمت اشتغال داشت .

و در این مدت با آنکه بواسطه فقدان بودجه و قلت عایدات مضیقۀ بسیار در کار دولت وجود داشت در امور معارف بذل مساعی فراوان میفرمود و بخدمات ذیقمت موفق گردید که از جمله تنظیم برنامه دوره متوسطه بدو دوره علمی و ادبی از یاد کارهای زمان اوست .

در تمام ایام خدمت او بوطن پرستی و شجاعت و استقامت در برابر اجانب و بیگانگان موصوف بود . چنانکه در اولین موقعی که سمت وزارت خارجه داشت با فشار عمال روسیه تزاری و خودسریهای سفارت روس مصادف گردید و مخصوصاً در قضیه قتل مرحوم صنیع الدوله که سفارت علنا از قتل او حمایت میکرد - استقامت و استحکام مرحوم اسفندباری موجب تحسین همه وطن پرستان گشت . در اواخر جنگ بین المللی که محمد حسن میرزا ولیعهد به آذربایجان رفت و مرحوم محتشم السلطنه بایالت آذربایجان مأمور شد در آن موقع نیز که در اثر جنگ بزرگ و تحریکات همسایگان آذربایجان پراز قتنه و آشوب بود با کمال متانت و عقل رفتار فرمود .

در سال ۱۲۹۸ شمسی مط-ابق ۱۹۱۹ که قرارداد معروف ایران و انگلیس منعقد شد مرحوم محتشم السلطنه از رجالی بود که آن قرارداد را بضع ایران نشناخته و باوجود همه مشکلات سیاسی با آن مخالفت کرد و در نتیجه همین مخالفت با چهار نفر از رجال بزرگ بکاشان تبعید شد و در راه دچار حادثه ای گشت که بچشم چپ او آسیبی

وارد آمد ولی این سدمات و زحمات را در راه خدمت بمملکت خود بچیزی نمی‌شمرد .  
از سال ۱۳۰۹ دوره هشتم تقنینیه بوکالت طهران انتخاب گردید و در سال  
۱۳۱۴ دوره تقنینیه بریاست مجلس شورای ملی منتخب و تا پایان دوره سیزدهم یعنی  
سال ۱۳۲۲ پیوسته مقام ریاست مجلس را اشغال می‌فرمود .

در این مدت که بسمت نمایندگی و ریاست در مجلس مشغول خدمت بود  
درب خانه او بزرگترین مطاف ارباب حوائج و مقصد صاحبان مقاصد شمرده میشد  
هر مستمندی را در ادارات دولتی و وزارتخانه ها حاجتی بود و چاره میجست وی با  
کرم عمیم و لطف شامل از او پذیرائی کرده بی مزد و منت با سعاف حاجت او همت  
میگماشت و باقتضای فطرت پاک کرده از کار هزاران بندگان خدا میکشود .

در سال ۱۹۳۷ برای شرکت در مراسم تاجگذاری اعلیحضرت زرژ ششم از طرف  
دولت ایران انتخاب و بلندن رفت و تمام بزرگان و اولیاء دول اروپا مانند پادشاه  
انگلیس و رئیس جمهور فرانسه و رئیس دولت آلمان از او با احترام بسیار پذیرائی  
نمودند .

همچنین ریاست هیئتی که برای انجام عروسی اعلیحضرت شاهنشاهی با علیا  
حضرت ملکه فوزیه بمصر رفتند به مرحوم حاجی محشم السلطنه محول گردید و این خدمت  
را با کمال متانت و شایستگی بطوریکه شایسته یکنفر از رجال کهن سال مملکت است  
انجام داد . از اغاب و اکثر ممالک خارجه نشانهای درجه اول بوی اعطاشده است که  
شرح فهرست آنها تطویل کلام است . باری دوره عمر سراسر افتخار و سر بلندی او امسال  
پایان رسید و از او جز نام یک و آثار خیر و نصایح سودمند و فرزندان بارور و هنرمند  
چیزی باقی نماند .

تا اینجا فهرست مختصری از مقامات رسمی و خدمات اداری دولتی آن مرحوم  
بود اکنون مناسب است که چند کلمه هم از مراتب علمی و فضائل ادبی ایشان  
عرض کنم .

هیچکس از حضار نیست که از خط زیبا و انشاء بلیغ و شیوای آن مرحوم  
خاطره نداشته باشد . وجود شریف او نمونه از بهترین تربیت شدگان اسلوب تربیت



قدیم شرقی بود که از دیرباز صاحبان بیوت قدیم و خداوندان خاندانهای شریف اولاد خویش را بآن سبک تربیت می نمودند. جوان با کمال و با تربیت آن بود که در سرخانه نزد بهترین معلمین فنون و فضائل مختلفه را بیاموزد مخصوصاً در عربیت و ادبیت و خط و انشاء دارای سر رشته و اطلاع بشود.

بر جسته ترین نمونه این سبک تربیت مرحوم حسن اسفندیاری بود. علاوه بر این مدارج و کمالات در فقه و اصول و ادب و تفسیر و حدیث و فلسفه و عرفان و ریاضیات معلومات بسیار اندوخته بود.

مقالات بلیغی که در جلسات رسمی فرهنگستان از وی یادگار است هم چنین خطبه غرای فصیحی که در کنگره مستشرقین بمناسبت هزاره فردوسی که کرسی ریاست آن بزا باو محول بود در آن مجلس ایراد کرد یکی از نمونه های کامل نثر فارسی محکم و منسجم و سلیس است که از این عصر بیادگار مانده است.

از تألیفات آن مرحوم یکی کتاب تجارت در فقه است که جلد اول آن در تهران چاپ شده و جلد دوم آن نیز پاك نویس شده ولی بطبع نرسیده است و دیگر رساله نفیسی است بنام «اخلاق محتشمی» که شرح فارسی است از دعای اخلاق صحیفه سجادیه «اللهم انی اعوذ بك من هیجان الحرص و نورالغضب» که دعای کوچکی است مشتمل بر معانی بزرگ و دستورهای عالی اخلاقی. و آنرا با عبارتی ساده و روان و با کمال سلاست و اسهام تحریر فرموده است و آنرا بایات فارسی که بعضی زائیده طبع خود آن مرحوم است و بعضی دیگر از شعرا و اساتید سخن زینت کرده و یادگاری جاوید از خود باقی گذاشته است طبع شعر و سلیقه و ذوق لطیف که از خصایص خدادادی مرحوم حاج میرزا حسن بود از او موجد قطعات و اشعار بسیار نغز و شیوا گردیده است که جمع آوری آنها موکول و وابسته بهمت بلند فرزندان نامی و پسران گرامی آن مرحوم است که زادگان طبع غرای پدر بزرگوارشان را جمع آوری کرد و از آفت احتراق و فراموشی حفظ فرمایند بعضی از کلمات آن مرحوم را بیادگار در اینجا عرض میکنم:

**قطعه :** در تشویق بطلب علم و دانش .

رو تو از ملك اروپا علم و صنعت یاد گیر      گفت پیغمبر که علم آموزشوحتی به چین  
کی روا باشد بجای صنعت و علم شریف      تا ستوده عادت آری تحفه و آنهم چنین

**قطعه :** در همان معنی .

ترا بهر بازی نیاورده اند      برای تباهی نپرورده اند  
چو طفلان چرامت بازی شدی      سوار نی و اسب تازی شدی  
مکن عمر خود را فدای هوس      که بنیاد خود را نکنده است کس

**قطعه :** در معنی اینار الباطل علی الحق .

آنکه باطل را بحق ترجیح داد      خویش را در چشم حق باطل نمود  
حق بجوی و حق بین و حق گذار      راست رو خود را بحق مایل نمود

**قطعه :** در سلوك :

هر که دنبال دیو رفت براه      عاقل او را سفیه میخواند  
و آنکه اهریمنش نبرد ز راه      در دو عالم وجیه می ماند

**قطعه :** در فضیلت نیکی و احسان .

حق همی فرمود بگذره اگر نیکی کنی      یا اگر بگذره بد بینی جزای واپسین  
هر کسی باشد رهین فعل خود نا کرده کار      یا بیدکاری کجا یابی مقام عاملین

**قطعه :** در فضیلت فتوت و جوانمردی .

فتوت هر کسی را رهبر آید      مروت با کسی گر همسر آید  
فرو نشینند از شکر نکوئی      که در مردان جز این خصلت نجوئی

**قطعه :** دیگر در فضیلت دیده عبرت بین و نظر دقیق در امور دنیا

چشم عبرت بین اگر بودی ترا      کی جهان در دام افکندی ترا  
آنکه عیشش تلخی و کامش بلاست      کی بدو دلبستگی زینسان رواست  
تا نشسته بر سر خواتش زیبی      بانگ خیزد که باطت گشت طی  
هر کسی کور اسعادت یار گشت      این جهان در پیش چشمش خوار گشت

قطعه ۴ : در فضیلت اقتصاد و میانه روی .

هر که درزندگی میانه رو است  
وانکه بیرون رود ز خط وسط  
بخت با او موافق افتاده است  
از برای فلاکت آماده است

قطعه ۵ : در مناجات بدرگاه الهی .

قفلها را از تو میباشد کلید  
هر کسی جز از تو خواهد حاجتی  
دردها را از تو درمان شد پدید  
راه را گر بی چراغ تو روند  
گر دد آن حاجت بجانش آفتی  
خویش را اندر ضلالت افکنند

قطعه ۶ : در ستایش دستگیری از ارباب حوائج .

بر آور حاجت درویش دلریش  
جوانمردی سعادت را دلیل است  
بترس از روز حاجتمندی خویش  
زهر کس این صفت ناید بخیل است

رباعی : ایضاً در فضیلت قنوت و جوانمردی .

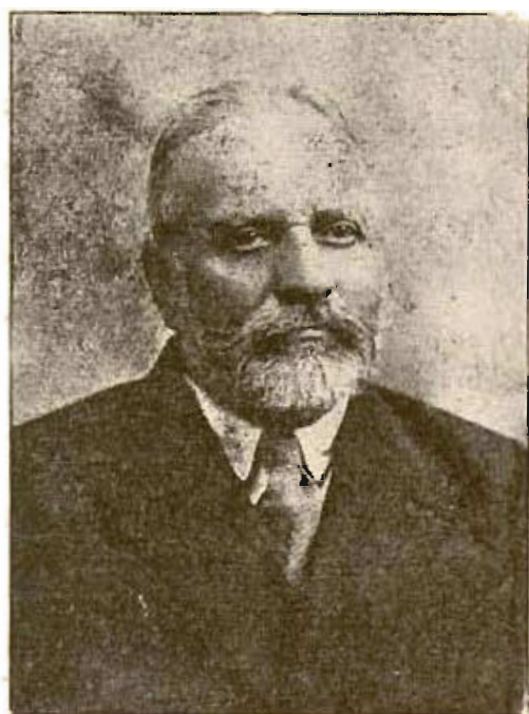
یتیمان را نوازش چون پدر کن  
که این رسم جوانمردان دنیاست  
بحال و کارشای نیکو نظر کن  
تو خود را در جوانمردی سمر کن  
کتاب « اخلاق محتشمی »

در این قطعه در فضیلت قدر عمر شناسی ختم می شود . ما هم سخنان خود را

بهمین قطعه ختم می کنیم:

عمر بود نعمتی بوزن نیاید  
قدر چنین نعمتی هر آنکه نداند  
نعمت دیگر ورا بکفّه میزان  
قدر شناسد کسی که صرف نماید  
خواری باشد جزاش وانده و حرمان  
نفس چو طفل است گر ادب نمائیش  
عمر بکسب کمال و حکمت و عرفان  
سخت ریاضت دهش که می پذیرد  
باز نیارد مگر که ذلت و حرمان  
بارۀ نا کشته رام گردنش فرمان

در خاتمه مقاله نام او را بخیر و نیکی یاد کرده و همگی از درگاه منان مغفرت و رضوان را در عالم روح و ربّحات برای روان او مسئلت مینمائیم رحمة الله علیه رحمة واسعة .



مرحوم اسفندیاری  
(حاج محتشم السلطنه)  
(۱۲۸۳ - ۱۳۶۴ قمری)

## فهرست سندرجات

صفحه	نویسنده	عنوان
۱	--	طرح تالیف و تدوین فرهنگ فارسی
۵	آقای احمد بهمنیار	املائی فارسی
۳۷	آقای دکتر شفق	بیاد مرحوم دکتر علی پرتو
۴۵	آقای جلال همائی	اشعار
۴۶	آقای رشید یاسمی	در راه هند (شعر)
		وقایع فرهنگستان (خطابه جناب آقای حکمت - خطابه آقای یاسمی - وابستگی فرهنگستان)
۴۷		
نامه فرهنگستان هر سه ماه یکبار منتشر میشود. بهای هر شماره پانزده ریال است.		
محل فروش: دبیرخانه فرهنگستان، کتابفروشی ابن سینا، کتابفروشی دانش (خیابان شیخ)		

### تصحیح

... که صدا از ضمیر ...	۵	سطر	صفحه ۱۲
... بحرف دیگرش میکنند مانند ...	۱۱	سطر	۱۳

## فهرست مندرجات

<u>صفحه</u>	<u>نویسنده</u>	<u>عنوان</u>
۱	مرحوم حسن اسفندیاری	سخن رانی در فرهنگستان
۶	جناب آقای دکتر قاسم غنی	ترجمه احوال پرفسور بیکلسن
۱۳	آقای علی اکبر دهخدا	پژوهشنامه استاد محترم
۱۷	»   »   »	فرهنگ زبان فارسی
۳۷	ترجمه جناب سرتیپ مقتدر	بلبل و گل
۴۴	آقای عبدالعظیم قریب استاد دانشگاه	پساوندهای انصاف و مالکیت
۴۹	بیانات جناب آقای دکتر متین دفتری - خطابه جناب آقای حکمت	مجلس سوگواری (خطابه جناب آقای سمیعی -

نامه فرهنگستان هر سه ماه یکبار منتشر میشود بهای هر شماره ۱۰ ریال است  
**محل فروش:** دبیرخانه فرهنگستان - کتابفروشی های ۱ ابن سینا - دانش - آذر (خیابان سعدی)

صحیح

نیست که

باش

غلط

۱۳ سطر ۵ نیست

۱۴ سطر ۲۶ باش